تذکراین کتاب توسط مؤسسه فرهنگی - اسلامی شبکة الامامین الحسنین عليهما‌السلام بصورت الکترونیکی برای مخاطبین گرامی منتشر شده است.

لازم به ذکر است تصحیح اشتباهات تایپی احتمالی، روی این کتاب انجام نگردیده است.

زندگی امام محمد تقی الجواد عليه‌السلام‌

نويسنده: عبدالرحيم عقيقی بخشايشی

14 نور پاك عليهم‌السلام

## شناسنامه مبارك امام محمد تقی الجواد عليه‌السلام‌

نام مبارك: محمد عليه‌السلام‌

كنيه شريف: ابوجعفر

القاب مبارك: جواد، تقی، مرتضی، قانع

نام پدر بزرگوار: علی بن موسی الرضا عليه‌السلام‌

نام مبارك مادر: سبيكه نوبيه

سال ولادت: 10 رجب 195 هجری

سال شروع امامت: 203 ه‍ سن

شروع امامت: 8 سال

مدت امامت: 17 سال

مدت عمر مبارك: 25 سال

تاريخ شهادت: آخر ذی القعده 220 ‍

علت شهادت: مسموميت به زهر دختر مأمون

محل دفن: كاظمين

تعداد فرزندان: 2 پسر و 2 دختر

خلفای معاصر: مأمون - معتصم عباسی

# بخش اول: ولادت و امامت آن بزرگوار

امام جواد عليها‌السلام‌ آنچنانكه از نام زيبايش پيدا است، امام با ذل و بخشنده و سخاوتمند و كريم می باشد. دريای كرم وجود و فضل او، مورد اتفاق دوست و دشمن می باشد. اين پيشوای معصوم، روز جمعه نوزدهم ماه مبارك رمضان، ماه عبادت و نيايش، به سال يكصد و نود و پنج هجری در پايگاه نشر معارف اسلام، (مدينه) قدم به عرصه حيات گذاشت و وارث مقامنبوت و تفسير كننده حقائق ناب اسلام گرديد. (1)

نهمين ستاره برج امامت، و يازدهمين كوكب درخشنده عصمت و طهارت، كه نخستين وآخرين فرزند پيشوای هشتم، حضرت علی بن موسی الرضا عليها‌السلام‌ بود با نام محمد عليها‌السلام‌ موسوم گرديد تا تجديد كننده خاطرات و مجاهدات نيای بزرگوارش، پيامبر عالي قدر اسلام باشد، بعدها در اثر زهد و ورع و تقوايی كه از او مشاهده شد به لقب تقی موسوم گرديد و در اثر بخشندگی و سخاوتی كه در راه خداداشت به لقب جواد نيز معروف شده است.

مادر با فضيلت و پاكدامن او به نام سبيكه يا خيزران مصری أمولدی است كه تبارش به ماريه قبطيه مادر ابراهيم همسر گرامی رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم می رسد. او از نظر فضيلت و تقوا، در حدی بود كه مورد توجه پيشوايان معصوم عليه‌السلام‌ قرار داشت. در آن حديثی كه از امام موسی بن جعفر عليه‌السلام‌ نقل شده است، امام عليه‌السلام‌ او را مشمول عنايات خاص خود قرار داده است و به ابن سليط يكی از ياران خود توصيه می فرمايند:اگر امكان ملاقات او را داشتی، سلام مرا به او ابلاغ نما. (2)

او در تحت مراقبت پدر معصوم عليه‌السلام‌ و در دامن پر فضيلت چنين مادر پرهيزكار و باتقوائی، پرورش يافت و آماده پذيرش و انجام مسئوليت بزرگ امامت الهی گرديد كه پيشوايان دينی يكی پس از ديگری متعهد انجام آن فرمان مقدس آسمانی بوده اند.

مشخصا تجسمی مشخصات جسمی او را چنين توصيف كرده اند: قامت، معتدل، متمايل به بلندی، رنگ چهره، گندم گون، متمايل به سبزی، دندانهای ريز و سفيد، و ابروها باريك و پيوسته، و چشمهای سياه و فراخ، بينی كشيده و باريك داشت. (3)

پيشوای نهم در پنجمين بهار عمر خود بود كه پدرش امام رضا عليها‌السلام‌ از مدينه عازم ايران گرديد و در سال دويست و سوم هجری بود كه امام هشتم به فيض شهادت نائل آمدند، آن وقت اين نوزاد عزيز، در هفتمين بهار زندگی خود بود كه وارثپيشوايی و امامت عاليه گرديد.

شيعيان از تقدير شگرف الهی بعيد نمی دانند كه يحيی عليها‌السلام‌ در سن كودكی به پيامبری برسد و عيسی عليه‌السلام‌ روح خدا، در دوران طفوليت و شيرخوارگی مشمول الطاف خاص الهی گردد و پيام الهی را دردفاع از مادر مقدسش به مردم ابلاغ نمايد.

از اينرو دوستداران خاندان علی عليها‌السلام‌ با كمال اخلاص و ايمان، امام جواد عليها‌السلام‌ را پس از پدر، به پيشوايی پذيرفتند و تاريخ امامت و پيشوايی او، از اول ربيع الاول سال 203 هجری پس از شهادت پدرش امام علی بن موسی الرضا عليها‌السلام‌ آغاز می گردد و بنا به تصريح اغلب تاريخ نويسان اسلامی هفده سال تمام، امامت او ادامه پيدا می كند.

القاب آن حضرت لقب يا كنيه، نام دومی است كه معمولا پس از نامگذاری پدر ومادر، با در نظر گرفتن منش و رفتار و شخصيت و روحيات فرد از سوی افراد اجتماع، نسبت به فردی إعطا می گردد و اين نوع نامگذاری در محيط عرب و در ادب عربی، نقشی بس حساس و مقام والايی دارد.

شيوع و فراگيری اين نامگذاری دوم، در بسياری ازموارد، نامگذاری نخستين را هم تحت الشعاع خود، قرار می دهد و آن را به بوته نسيان و فراموشی می سپارد. لقب يا كنيه كه معمولا، توأم با تجليل و تعظيم، مشعر بر نام پدر يا مادر يا يادآورنده خاطره ای از خاطرات زيبای فرزند است.

امام محمد تقی عليه‌السلام‌ علاوه بر كنيه ابو جعفر ثانی (كه نخستين ابو جعفر، امام محمد باقر عليه‌السلام‌ پيشوای پنجم می باشد) دارای القاب متعددی است كه به چهار لقب معروف ايشان اشاره می گردد:

1. جواد: كلمه ای است كه از لفظ جود گرفته شده است و به معنای بخشنده و بخشايشگر و ايثار كننده در راه خدا و خلق، آمده است. امام جواد عليه‌السلام‌ دست بخشنده و بصيرت كامل در راه شناسايی نيازمندان داشت و مردم از عطايا وعنايات و مهر و محبت ‌های او بهره ها می جستند.

علی ابن عيسی اربلی صاحب كشف الغمة گويد:امام جواد عليه‌السلام‌ سرور بخشندگان و مصداق كامل بخشندگی وكرامت بود. چون احسان و كرامت از سجايا و خصايص ذاتی و طبايع ملكوتی ائمه طاهرين عليه‌السلام‌ بوده و هم آنانند كه دريای فضل و كرم الهی می باشند.

2. تقی: از كلمه تقوا ووقايه گرفته شده است كه به معنای خود نگهداری و پرهيز وپروا از گناه آمده است. وجود پر فيض امام عليها‌السلام‌، منبع تقوا و پرهيزكاری و آموزنده راه سداد و كمال و خود نگهداری و پارسايی بودكه دوست و دشمن در آن اتفاق نظر داشتند.

3. مرتضی: از كلمه رضا مأخوذ است، يعنی خشنودی، برگزيده و انتخاب شده ازميان مردم، چون امام بزرگوار، امتيازات روحی و شايستگيهای فوق العاده معنوی داشتممتاز و منتخب بود كه هم خدا از او راضی و خشنود بود، و هم بندگان صالح و شايسته خدا.

4. قانع: كلمه ای است كه از قنوع و قناعت آمده است: يعنی به هر آنچه كه در راه خدا پيش می آمد، قانع و راضی بود و كوچكترين اظهار ناراحتی و عجز ولابه، از خود نشاننمی داد.

از ديگر القاب غير معروف آن بزرگوار: مرضی، متوكل، مختار و متقی راضبط كرده اند كه طالبين تفصيل، می توانند به ناسخ التواريخ يا منتهی الأمال يا ديگر كتب مربوطه مراجعه نمايند.

حكايتی از ولادت بانو حكيمه خواهر امام رضا عليه‌السلام‌ می گويد: به هنگام ولادت امام محمد تقی عليه‌السلام‌ برادرم از من خواست نزد خيزران باشم، نوزاد به روز سوم ولادت،ديده به سوی آسمان گشود، و به چپ وراست نگريست و گفت: اشهد ان لا إله الا الله، وأشهد ان محمدا رسول الله من با ملاحظه ی چنين موضوع شگفتی، هراسان برخاستم وبه خدمت برادرم آمدم و آنچه ديده بودم، به عرض رساندم، امام فرمود، شگفتيهايی كهبعد از اين، از او خواهيد ديد خيلی بيشتر از آنچه تاكنون ديده ايد، خواهد بود. (4)

ابو يحيی صنعانی می گويد: خدمت امام رضا عليه‌السلام‌ بودم، امام جواد عليه‌السلام‌ را كه كودكی خردسال بود نزد آن حضرت آوردند، فرمودند:اين مولودی است كه برای شيعه، نوزادی مبارك ‌تر از او به دنيا نيامده است. (5)

شايد اين فرمايش امام به همان اصلی باشد كه قبلا اشاره كرديم، زيرا تولد امام جواد عليه‌السلام‌ نگرانی شيعيان را از اينكه امام رض عليه‌السلام‌ جانشينی ندارد بر طرف ساخت، و ايمان آنان را از آلودگی به شك و ترديد، نجات داد.نوفلی می گويد: هنگام مسافرت امام رض عليه‌السلام‌ به خراسان به آن گرامی عرض كردم:با من امری و فرمانی نداريد؟

فرمودند: بر تو باد كه پس از من از فرزندم محمدپيروی كنی، من به سفری می روم كه باز نخواهم آمد. (6) محمد بن ابی عماد كه كاتب امام رضا عليه‌السلام‌ بود، می گويد: آنبزرگوار از فرزندش محمد عليها‌السلام‌ با كنيه ياد می كردند، (و هنگامی كه از امام جواد عليها‌السلام‌ نامه يی می رسيد) می فرمود: ابو جعفربه من نوشته است... و هنگامی كه (به فرمان امام رضا عليها‌السلام‌) به ابو جعفر نامه می نوشتم، او را با بزرگی و احترام مورد خطاب قرار می داد، و نامه ‌هايی كه از امام جواد عليها‌السلام‌ می آمد در نهايت بلاغت و زيبائی كلام بود. و نيز هم او می افزايد از امام رضا عليها‌السلام‌ شنيدم كه می فرمود: پس از من، ابو جعفر، وصی من و جانشينم در ميان خانواده ام خواهد بود. (7)

معمر بن خلاد می گويد: امام رضا عليها‌السلام‌ در حالی كه مطلبی راياد می كرد، فرمودند: چه نيازی داريد اين مطلب را از من بشنويد؟ اين ابوجعفراست كه او را به جای خود نشانده ‌ام و در جايگاه خود قرار داده ام، ما خاندانی هستيم كه فرزندان ما (حقايق و معارف و علوم را) از پدران كاملا به ارث می برند. (8)

(منظور آن است كه همه علوم و مقامات امامت از امام قبلی به امام بعدی می رسد، واين مخصوص امامان صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم است نه فرزندان ديگر ائمه).خيرانی از پدرش نقل می كند كه گفت در خراسان نزد امام رضا عليها‌السلام‌ بودم، كسی از آن حضرت پرسيد: اگر برای شما حادثه ای رخ دهد به چه كسی رجوع كنيم؟

فرمود: به پسرم ابو جعفر. گويا، سوال كننده سن و سال امام جواد عليها‌السلام‌ را كافی نمی دانست، امام رضا عليها‌السلام‌ فرمودند: خدای متعال، عيسی را به نبوت و رسالت برانگيخت در حالی كه سن او از سن كنونی ابو جعفر هم كمتربود. (9)

عبد الله بن جعفر می گويد: همراه با صفوان بن يحيی خدمت امام رضا عليها‌السلام‌ شرفياب شديم، و امام جواد عليها‌السلام‌ سه ساله بود وحضور داشتند، از امام پرسيديم: اگر حادثه يی روی دهد جانشين شما كيست؟ امام به ابو جعفر اشاره كردند و فرمودند: اين فرزندم.گفتيم: با اين سن و سال؟ فرمودند: آری با همين سن و سال، خدای متعال عيسی عليها‌السلام‌ را حجت خويش قرار داد در حالی كه سه سال هم نداشت. (10)

## امامت آن بزرگوار

امامت مانند نبوت موهبتی الهی است كه خدای متعال به بندگانبرگزيده و شايسته ی خود، عطا فرموده است، و در اين موهبت، سن و سال دخالتی ندارد. شايد كسانی كه پيامبری و امامت كودك خردسال را بعيد و ناممكن پنداشته اند، اينامور الهی و آسمانی را با مسائل عادی اشتباه گرفته اند و در يك رديف تصور نموده اند.

در حالی كه اينطور نيست، امامت و نبوت به خواست خدای متعال وابسته است. وخداوند به بندگانی كه به علم نامحدود خويش، شايستگی آنان را برای چنين مقامی می داند، عنايت می كند، و هيچ اشكالی ندارد كه گاهی بنابر مصالحی، خداوند همه ی علوم را به كودكی خردسال عطا كند و او را در سنين كودكی، به پيامبری مبعوث و يا بهامامت امت به گمارد.

امام نهم حضرت جواد عليها‌السلام‌، در حدود هشت يا نه سالگی به مقام شامخ امامت رسيد. معلی بن محمد می گويد: پس از درگذشت امام رضا عليها‌السلام‌، امام جواد عليها‌السلام‌ را ديدم، و در قد واندام او دقيق شدم تا برای شيعيان بازگو كنم. در اين حال، آن حضرت نشستند وفرمودند: ای معلی! خداوند در امامت نيز، همانند نبوت احتجاج كرده و فرموده است: «و اتيناه الحكم صبيا» (به يحيی در خردسالی نبوت داديم). (11)

محمد بن حسن بن عمار می گويد: دو سال در مدينه خدمت علی بن جعفر می رفتم و او رواياتی كه از برادرش، امامموسی بن جعفر عليها‌السلام‌ شنيده بود، برايم می گفت و من می نوشتم، يكروز در مسجد پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نزد او نشسته بودم، امام جواد عليها‌السلام‌ وارد شد علی بن جعفر بدون كفش وردا از جای خود جست و دست آنحضرت را بوسيد و تعظيم كرد.

امام به او فرمودند: ای عمو بنشين! خدا تو را دررحمت قرار دهد. عرض كرد: سرور من چگونه بنشينم در حالی كه شما ايستاده ‌ايد. هنگامی كه علی بن جعفر به جای خود بازگشت، ياران و معاشرانش او را سرزنشكردند كه تو عموی پدر او هستی و اين گونه او را احترام می كنی! علی بن جعفرگفت: ساكت باشيد، در حالی كه خدای جليل اين ريش سفيد را - و بر محاسن خود دستنهاد - سزاوار امامت نديده و اين جوان را سزاوار يافته و امام قرار داده است،فضيلت او را انكار كنم؟! از آنچه می گوييد به خدا پناه می برم، من بنده ی اويم. (12)

عمر بن فرج می گويد همراه امام جواد عليها‌السلام‌ در كنار دجلهايستاده بوديم، به ايشان گفتم: شيعيان شما ادعا می كنند، شما وزن آب دجله را می دانيد. فرمودند: آيا خدا توانایی آن را دارد كه علم به وزن آب دجله را به پشه ‌يی عطا كند؟ گفتم: آری خدا قادر است. فرمودند: من نزد خدا از پشه و از بيشترمخلوقاتش، گرامی ‌ترم. (13)

علی بن حسان واسطی می گويد: تعدادی اسباب بازی همراه برداشتم و گفتم آنهارا برای آن حضرت هديه می برم! (خدمت آن عزيز شرفياب شدم و مردم مسائل خود را می پرسيدند و او پاسخ می داد) چون پرسشهايشان پايان يافت، و رفتند، امام برخاستند ورفتند، و من نيز به دنبال او رفتم و بوسيله خادمش اجازه ملاقات گرفتم و داخل شدم.

سلام كردم، جواب سلام دادند، اما ناراحت به نظر می رسيدند، و به من نيز اجازهی نشستن ندادند، پيش رفتم و اسباب بازيها را نزد او نهادم، خشمگين به من نگاه كرد، و اسباب بازيها را به چپ وراست پرتاب نمود و فرمودند: خدا مرا برای بازی نيافريده است، مرا با بازی چه كار؟! من اسباب بازيها را برداشتم و از آنبزرگوار طلب بخشش كردم، و او پذيرفت و مرا عفو كرد، و بيرون آمدم. (14)

## پاره يی از اخبار غيبی و كرامات

1. پس از شهادت امام رضا عليها‌السلام‌، هشتاد نفر از دانشمندان وفقهای بغداد و شهرهای ديگر، برای انجام مراسم حج به مكه سفر كردند. در سر راه خويش به مدينه وارد شدند تا امام جواد عليها‌السلام‌ را نيز ملاقات نمايند، و در خانه ی امام صادق عليها‌السلام‌ كه خالی بودفرود آمدند.... امام عليها‌السلام‌ كه خردسال بود، وارد مجلس آنان شد، شخصی به نام موفق او را به حاضران معرفی كرد، همه به احترام برخاستند و سلام كردند.

آنگاه پرسشهايی عنوان شد كه امام به خوبی پاسخ داد و همگان، خوشحال شدند، و آن حضرت را ستودند، و دعا كردند.... يكتن از آنان به نام اسحق می گويد: من نيز در نامه يی ده مسأله نوشتم تا از آن حضرت بپرسم، و با خود گفتم اگر آنبزرگوار به پرسشهای من پاسخ داد از او تقاضا می كنم كه دعا كند خداوند فرزندی راكه همسرم، حامله است پسر قرار دهد.

مجلس به طول انجاميد، و پيوسته از آن گرامی می پرسيدند و او پاسخ می داد، برخاستم بروم تا روز بعد نامه ی خود را به آنحضرت بدهم، امام تا مرا ديد فرمود: ای اسحق! خدا دعای مرا مستجاب فرمود، نام فرزندت را احمد بگذار. گفتم: سپاس خدای را! بی ترديد اين همان حجت خداست. اسحق به وطن خود بازگشت، و خداوند پسری به او عنايت كرد و نام او را احمد نهاد. (15)

2. عمران بن محمد اشعری می گويد: خدمت امام جواد عليها‌السلام‌ شرفياب شدم، پس از انجام كارهايم به امام عرض كردم: ام الحسن به شما سلامرساند و خواهش كرد يكی از لباس ‌هايتان را برای آنكه كفن خود سازد، عنايت فرمائيد. امام فرمود: او از اين كار بی نياز شد.

من به منزل بازگشتم و نفهميدم منظور اماماز اين سخن چه بوده است تا آنكه خبر رسيد ام الحسن سيزده يا چهارده روز پيش ازآن هنگام كه من خدمت امام بودم، درگذشته است. (16)

3. احمد بن حديد می گويد: با گروهی برای انجام مراسم حج می رفتيم، راهزنانراه بر ما بستند و اموالمان را بردند، چون به مدينه رسيديم، امام جواد عليه‌السلام‌ را در كوچه يی ملاقات كردم، و به منزل آن گرامی رفتم و داستان را به عرض امام رساندم، فرمان دادند لباسی و پولی برايم آوردند، و فرمود پول را ميان همراهان خويش به همان مقدار كه دزدها از آنان برده اند، تقسيم كن، پس از آنكه تقسيم كردم دريافتم پولی كه امام عليها‌السلام‌ عطا كرده بود درست به همان اندازه بود كه دزدها برده بودند نه كمتر و نه بيشتر. (17)

4. محمد بن سهل قمی می گويد: در مكه مجاور شده بودم، و به مدينه رفتم و برامام جواد عليها‌السلام‌ وارد شدم. می خواستم از امام لباسی تقاضا كنم اماتا هنگام خداحافظی نشد كه تقاضای خود را ابراز دارم، با خود انديشيدم كه تقاضاي مرا در نامه يی به آن حضرت بنويسم، و همين كار را كردم، آنگاه به مسجد رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم رفتم و با خود قرار گذاشتم كه دو ركعت نماز بخوانم و صد بار ازخدای متعال خير و صلاح بطلبم، اگر به قلبم الهام شد كه نامه را برای امام بفرستم و اگر نه نامه را پاره كنم.

چنان كردم و به قلبم گذشت كه نامه را نفرستم، نامه راپاره كرده به سوی مكه رهسپار شدم، در اين حال شخصی را ديدم دستمالی در دست و لباسی در آن دارد و ميان كاروانيان، مرا می جويد، به من رسيد و گفت: مولايت اين لباس را برايت فرستاده است. (18)

5. مأمون، امام جواد عليها‌السلام‌ را به بغداد آورد، و دختر خود را به همسری او درآورد، ولی امام عليها‌السلام‌ در بغداد نماند و با همسرش به مدينه بازگشت.

به هنگام بازگشت گروهی از مردم برای وداع و خداحافظی، امام را تا خارج شهر بدرقه كردند، هنگام نماز مغرب به محلی كه مسجد قديمی داشت رسيدند، امامبه آن مسجد رفت، تا نماز مغرب بگزارد، در صحن سرای مسجد، درخت سدری بود كه تا آن هنگام ميوه نداده بود، آن گرامی آبی خواست و به بن درخت وضو ساخت، و نماز مغرب را به جماعت بجای آورد، و پس از آن چهار ركعت نافله خواند و سجده ی شكر كرد، آنگاه با مردم خداحافظی فرمود، و رفت.

فردای آن شب، درخت به بار نشست و ميوه خوبی داد، مردم از اين موضوع، بسيار تعجب كردند. (19) از مرحوم شيخ مفيد نقل كرده ‌اند، كه سالها بعد، خود اين درخت را ديده و از ميوه ی آن خورده است.

6. امية بن علی می گويد: هنگامی كه امام رضا عليها‌السلام‌ درخراسان بودند من در مدينه می زيستم و به خانه ی امام جواد عليها‌السلام‌ رفت و آمد، داشتم، معمولا بستگان امام برای عرض سلام می آمدند، يك روز به كنيز خويش فرمود به آنان (بانوان فاميل) بگويد برای عزاداری آماده شوند، روز بعد، بار ديگر امام به آنان گوشزد كرد كه برای عزاداری آماده شوند!

پرسيدند برای عزای چه كسی؟ فرمود: عزای بهترين انسان روی زمين. مدتی بعد خبر شهادت امام رضا عليه‌السلام‌ آمد، و معلوم شد همان روز كه امام جواد عليها‌السلام‌ فرموده بود برای عزاداری آماده شويد امام رضا عليها‌السلام‌ در خراسان به شهادت رسيده بود. (20)

7. علی بن جرير می گويد: خدمت امام جواد عليها‌السلام‌ شرفياب بودم. گوسفندی از خانه امام عليها‌السلام‌ گم شده بود. يكی از همسايگان را به اتهام سرقت آن كشان كشان نزد امام آوردند، فرمود: وای بر شما! او را رها سازيد، گوسفند را او ندزديده است، هم اكنون گوسفند در فلان خانه است، برويد گوسفند را بگيريد.

به همان خانه يی كه امام فرموده بود رفتند و گوسفند را يافتند و صاحب خانه را به اتهام دزدی، دستگير كرده وكتك زدند و لباسش را پاره كردند، اما او سوگند ياد می كرد كه گوسفند را ندزديده است. او را نزد امام آوردند، فرمود: وای بر شما! بر اين شخص ستم كرديد، گوسفند، خود به خود به خانه ی او وارد شده و او اطلاعی نداشته است. آنگاه امام برای دلجوئی و جبران پاره شدن لباسش، مبلغی به او عطا كرد. (21)

8. علی بن خالد می گويد: در سامراء خبر شدم كه مردی را با قيد و بند از شام آورده و در اينجا زندانی كرده اند، و می گويند مدعی پيامبری شده است. به زندان مراجعه كردم و با زندان بانان مدارا و محبت نمودم تا مرا نزد او بردند، او را مردی با فهم و خردمند يافتم، پرسيدم داستان تو چيست؟

گفت: در شام در محلی كه می گويند، سر مقدس سيدالشهداء حسين بن علی عليها‌السلام‌ را در آنجا نصب كرده بودند، عبادت می كردم، يك شب در حالی كه به ذكر خدا مشغول بودم، ناگهان شخصی راجلوی خود ديدم كه به من گفت: برخيز. برخاستم و به همراه او چند قدمی پيمودم، ديدم در مسجد كوفه هستيم، از من پرسيد: اين مسجد را می شناسی؟

گفتم: آری مسجدكوفه است. در آنجا نماز خوانديم و بيرون آمديم، باز اندكی راه رفتيم، ديدم درمسجد پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در مدينه هستيم، تربت پيامبر را زيارتكرديم، و در مسجد نماز خوانديم و بيرون آمديم.

اندكی ديگر رفتيم، ديدم در مكه درخانه ی خدا هستيم، طواف كرديم و بيرون آمديم، و اندكی ديگر پيموديم، خود را درشام در جای خود يافتم، و آن شخص از نظرم پنهان شد.

از آنچه ديده بودم در تعجب و شگفتی ماندم، تا يكسال گذشت، و باز همان شخص آمد و همان مسافرت و ماجرا كه سال پيش ديده بودم به همان شكل تكرار شد، اما اين بار، وقتی می خواست از من جدا شود او را سوگند دادم كه خود را معرفی كند، فرمود: من محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسين بن علی بن ابيطالب هستم.

اين داستان را برای برخی نقل كردم، و خبر آن به محمد بن عبد الملك زيات وزيرمعتصم عباسی رسيد، فرمان داد مرا در قيد و بند به اينجا آورند و زندانی سازند، وبه دروغ شايع كردند، كه من ادعای پيامبری كرده ام.

علی بن خالد می گويد به او گفتم: می خواهی ماجرای تو را به زيات بنويسم تا اگر از حقيقت ماجرا مطلع نيست مطلع شود؟ گفت: بنويس! داستان را به زيات نوشتم، در پشت همان نامه ی من پاسخ داد: به او بگو از كسی كه يكشنبه او را از شام به كوفه و مدينه و مكه برده و بازگردانده است، بخواهد از زندان نجاتش دهد.

از اين پاسخ اندوهگين شدم، و فردای آن روز به زندان رفتم تا پاسخ را به او بگويم و او را به صبر و شكيبائی توصيه نمايم، اما ديدم زندانبانان و پاسبانان و بسياری ديگر ناراحت و مضطربند، پرسيدم: چه شده است؟ گفتند: مردی كه ادعای پيامبری داشت، ديشب از زندان بيرون رفته است ونمی دانيم چگونه رفته است؟ به زمين فرو رفته و يا به آسمان پرواز كرده است؟! وهر چه جستجو كرديم اثری از او بدست نياورده ايم. (22)

9. ابوالصلت هروی كه از ياران نزديك امام رضا عليها‌السلام‌ بود و پساز شهادت امام رضا عليها‌السلام‌ به فرمان مأمون به زندان افتاد، می گويد: يك سال زندانی بودم و دلتنگ شدم، شبی بيدار ماندم و به عبادت و دعا پرداختم، و پيامبر و خاندان گرامی او را شفيع خويش قرار دادم، و خداوند را به حرمت آنان سوگند دادم كه مرا نجات بخشد، هنوز دعايم پايان نيافته بود كه ديدم امام جواد عليها‌السلام‌ در زندان نزد من است، فرمودند: ای اباصلت سينه ات تنگ شده است؟

عرض كردم: آری به خدا سوگند. فرمودند: برخيز. و دست بر زنجيرهای من زد و قيدها باز شد و دست مرا گرفت و اززندان بيرون آوردند، نگهبانان مرا ديدند، اما به كرامت آن حضرت، يارای سخن گفتن نداشتند، اما چون مرا بيرون آوردند فرمودند: برو در امان خدا، بعد از اين، هرگز مأمون را نخواهی ديد و او نيز تو را نخواهد ديد و همچنان شد كه امام فرموده بود. (23)

10. زرقان كه با ابن ابی داوود (24) يكی از قضات دستگاه عباسی دوستی و صميميت داشت می گويد: يك روز ابن ابی داوداز مجلس معتصم بازگشت در حالی كه غمگين بود. علت را جويا شدم گفت: امروز آرزوكردم كه كاش بيست سال پيش مرده بودم! پرسيدم: چرا؟ گفت: به خاطر آنچه از ابوجعفر - امام جواد عليها‌السلام‌ - در مجلس معتصم، بر سرم آمد! گفتم: جريان چيست؟ گفت: شخصی به سرقت اعتراف كرد و از خليفه - معتصم - خواست با اجرای حد الهی او را پاك سازد.

خليفه همه ی فقها را گرد آورد و محمد بن علی - امام جواد عليها‌السلام‌ - را نيز فرا خواند، و از ما پرسيد: دست دزد از كجا بايد قطع شود؟ من گفتم: از مچ دست.

گفت: دليل آن چيست؟ گفتم: چون منظور از دست درآيه ی (طَيِّبًا فَامْسَحُوا بِوُجُوهِكُمْ وَأَيْدِيكُم). (25)

- صورت و دستهايتان را مسح كنيد، تا مچ دست است. گروهی از فقها در اين مطلب بامن موافق بودند و می گفتند دست دزد بايد از مچ قطع شود، ولی گروهی ديگر گفتند لازم است از آرنج قطع شود، و چون معتصم دليل آن راپرسيد گفتند: منظور از دست در آيه ی وضو: (فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ) (26)

- صورت ها و دستهايتان را تا آرنج بشوييد تا آرنج است. آنگاه معتصم به محمد بنعلی - امام جواد عليها‌السلام‌ - رو كرد و پرسيد: نظر شما در اين مسأله چيست؟ گفتند: اينها نظر دادند، مرا معاف بدار. معتصم اصرار كرد و قسم داد كه بايد نظرتان را بگوييد.

محمد بن علی گفت: چون قسم دادی، نظرم را می گويم، اينها در اشتباهند، زيرا فقط انگشتان(27) دزد، بايد قطع شود و بقيه ی دست باقی بماند. معتصم گفت: به چه دليل؟

گفتند: زيرا رسول خد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمود سجده بر هفت عضو، تحقق می پذيرد، صورت (پيشانی )، دو كف دست، دو سر زانو، و دو پا (دو انگشت بزرگ پا). بنابراين اگر، دست دزد از مچ يا آرنج قطع شود، دستی برای او نمی ماند تا سجده ی نماز را بجا آورد، و نيز خدای متعال می فرمايد: (وَأَنَّ الْمَسَاجِدَ لِلَّهِ فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا) (28)

(مساجد: جمع مسجد می باشد) هفت عضوی كه سجده بر آنها انجام می گيرد، از آنخداست، پس با خدا هيچكس را مخوانيد و عبادت نكنيد و آنچه برای خداست، قطع نمی شود.

ابن ابی داود می گويد: معتصم جواب محمد بن علی را پسنديد و دستور داد، انگشتان دزد را قطع كردند، (و ما نزد حضار بی آبرو شديم) و من همانجا (ازشرمساری و اندوه) آرزوی مرگ كردم. (29)

## توطئه ی ازدواج

در شرح زندگانی امام رضا عليها‌السلام‌ گذشت كه مأمون عباسی برای نجات از نابساماني هايی كه در جامعه ی آن روز، رخ داده بود، و برای ايمنی از شورش علويان و نيز جلب محبت شيعيان و ايرانيان كوشيد، خود را دوستدار اهل بيت پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم قلمداد كند، و با تحميل ولايت عهدی بر امام رضا عليها‌السلام‌، می خواست، هم اين منظور را عملی سازد و هم امام را از نزديك، زير نظر داشته باشد.

از سوی ديگر خاندان بنی عباس از اين روش مأمون و ازاين كه احتمالا خلافت از بنی عباس به علويان منتقل شود سخت ناراضی و خشمگين بودند، و به همين جهت به مخالفت با او برخاستند، و چون امام توسط مأمون مسموم و شهيد شدآرام گرفتند و خشنود شدند و به مأمون روی آوردند.

مأمون، زهر دادن امام را بسيارسری و مخفيانه انجام داده بود، و سعی داشت مردم از اين جنايت آگاهی نيابند و برای پوشاندن جنايت خود به اندوه و عزاداری تظاهر می كرد، حتی سه روز بر آرامگاه امام، اقامت كرد و نان و نمك خورد، و خود را عزادار معرفی نمود، اما با همه ی اين پرده پوشی و رياكاری، سرانجام بر علويان آشكار شد كه قاتل امام، كسی جز مأمون نبوده است.

لذا، سخت آزرده و كين خواه شدند، و مأمون بار ديگر حكومت خويش را در خطر ديد، و برای پيشگيری و چاره سازی توطئه يی ديگر آغاز كرد، و مهربانی و دوستداری نسبت به امام جواد عليها‌السلام‌ از خود نشان داد و برای مزيد بهره برداری و ايجاد اطمينان، دختر خود را به ازدواج آن گرامی درآورد، و كوشيد همان استفاده يی را كه در تحميل ولايتعهدی بر امام رضا عليها‌السلام‌ می جست، از اين وصلت نيز بدست آورد.

چنين بود كه امام جواد عليها‌السلام‌ را در سال204 هجری يعنی يكسال پس از شهادت امام رضا عليها‌السلام‌ از مدينه به بغدادآورد، و دختر خود ام الفضل را به آيين همسری، به او داد.

ريان بن شبيبمی گويد: چون عباسيان از تصميم مأمون، در مورد ازدواج دخترش با امام جواد عليها‌السلام‌ آگاه شدند، ترسيدند، مبادا با اين كار، حكومت از دست عباسيان خارج شود و همان وضعی كه در زمان امام رضا عليها‌السلام‌ پيش آمده بود تكرار شود!

به همين جهت نزد مأمون رفتند و اعتراض كردند و او را سوگند دادند كه از اين كارمنصرف شود و گفتند: تو آنچه در گذشته ی دور و نزديك، ميان ما و علويان واقع شده است، می دانی و نيز می دانی كه خلفای پيش از تو، آنان را تبعيد وتحقير می كردند، ما پيش از اين، از اينكه وليعهدی خود را به رضا واگذار كردی نگران بوديم، ولی خدا آن مشكل را بر طرف ساخت، اينك تو را به خدا! سوگند می دهيم كه ما را دوباره اندوهگين مساز و از اين ازدواج صرف نظر كن، و دخترت را بايكی از عباسيان كه صلاحيت اين وصلت را داشته باشند همسر ساز.

مأمون پاسخ داد:آنچه ميان شما و علويان روی داده، باعث آن، شما بوديد و اگر به انصاف، نظر می كرديد، آنان از شما سزاوار ترند، و آنچه خلفای پيش از من، با علويان انجام دادند قطع رحم - بريدن از خويشاوند - بوده و من از اين كار به خدا پناه می برم، ودر مورد ولايتعهدی رضا نيز پشيمان نيستم، من بودم كه از او تقاضا كردم خلافت را بپذيرد ولی او قبول نكرد، و تقدير الهی واقع شد.

و در مورد ابو جعفر محمد بن علی - امام جواد عليها‌السلام‌ - بايد بگويم كه من، او را بدانجهت برای ازدواج با دخترم، انتخاب كردم كه با خردسالی در دانش و فضيلت، بر تمامی اهل فضل برتری دارد، و همين موجب شگفتی و تعجب است، و اميدوارم! اين موضوع هم چنان كه برای من روشن شده است برای همه نيز مردم روشن شود، تا بدانند كه نظر درست همان نظر من، او سزاوار همسری دختر من، است.

عباسيان گفتند: هر چند اين نوجوان موجب شگفتی وتعجب تو شده، ولی هنوز كودك است و علم و دانشی نياموخته است، صبر كن تا ادب بياموزد و با علم دين، آشنا شود، آنگاه منظور خود را عملی ساز.

مأمون گفت: وای بر شما! من اين جوان را بهتر از شما می شناسم، او از خاندانی است كه علومشان، خدايی است و به آموختن نيازی ندارد، پدران او هميشه در علم دين و ادب از مردم، بی نياز بودند، اگر مايليد او را بيازمائيد تا آنچه گفتم، بر شما آشكار شود.

گفتند: اين پيشنهاد خوبی است، او را می آزمائيم، و در حضور شما مسأله يی فقهی از او می پرسيم، اگر به درستی پاسخ داد، ما ديگر اعتراضی نخواهيم داشت و بر همگان درستی نظريه ی خليفه، روشن می گردد، و اگر نتوانست پاسخ دهد نيزمشكل ما حل می شود، و خليفه از اين ازدواج منصرف می گردد. مأمون گفت: هر وقت خواستيد، می توانيد او را امتحان كنيد.

سؤالات يحيی بن اكثم

عباسيان به يحيی بن اكثم كه قاضی آن زمان بود، مراجعه كردند و به او وعده ی پاداش هنگفتی دادند تا از امام جواد عليها‌السلام‌ مسأله يی بپرسد كه او پاسخ آن را نداند، و يحيی پذيرفت، آنگاه نزد مأمون بازگشتند، و از او خواستند، روزی را برای اين كار تعيين كند.

مأمون روزی را تعيين كرد، و همه در آن روز گرد آمدند، مأمون فرمان داد دربالای مجلس برای امام جواد عليها‌السلام‌ جايی را تعيين كردند، امام واردشد، و در محلی كه تعيين شده بود، نشست، يحيی بن اكثم روبروی او نشست، ديگران نيز در جايگاه خود قرار گرفتند، و مأمون هم كنار امام نشسته بود.

يحيی بن اكثمبه مأمون گفت: اجازه می دهيد از ابو جعفر سؤالی بنمايم؟ مأمون گفت: از خود او اجازه بخواه! يحيی به امام رو كرد و گفت: فدايت شوم، اجازه می دهی سؤالی مطرح كنم؟ امام فرمودند: اگر می خواهی بپرس. يحيی گفت: فدايت شوم، در مورد كسی كه در حال احرام، شكاری را بكشد چه می فرمائيد؟

امام فرمودند: اين مسأله صورتهای فراوانی دارد، آيا در خارج حرم بوده يا در داخل، از حرمت اين كار اطلاع داشته يابی اطلاع بوده، عمدا كشته يا سهوا و به خطا، شكار كننده عبد بوده يا آزاد، صغيربوده يا كبير، بار اول او بوده كه چنين كاری كرده يا بار دوم، صيد پرنده بوده يا غير پرنده، كوچك بوده يا بزرگ، كشنده از كار خود پشيمان شده يا قصد تكرار آن را دارد، در شب صيد كرده يا در روز، احرام او احرام عمره، سفر دهبوده يا احرام حج.

يحيی بن اكثم از اينكه امام كه در آن هنگام، تقريبا نه ساله بود، اصل سؤال او را چنين عالمانه تشريح كرد، متحير ماند، وآثار عجز و شكستدر چهره اش پديدار شد، و زبانش به لكنت افتاد، آن چنان كه همه حاضران، قدرت علمی امام و شكست يحيی را، دريافتند.

مأمون گفت: سپاس خدای را بر اين نعمت و اين كه نظر من درست درآمد. آنگاه به عباسيان رو كرد و گفت: آيا آنچه انكار می كرديد دانستيد؟!

سؤالات امام عليها‌السلام‌

در همين مجلس، مأمون، ازدواج با دخترش را به امام پيشنهاد كرد، و ازاو خواست خطبه ی عقد را بخوانند، امام پذيرفت و در آغاز خطبه فرمودند: «الحمد لله اقرارا بنعمته، ولااله الا الله اخلاصا لوحدانيته، و صلی الله علی محمد سيد بريته، والاصفياء من عترته. اما بعد فقد كان من فضل الله علی الأنام، أن أغناهم بالحلال عن الحرام»، وقال سبحانه: (وَأَنكِحُوا الْأَيَامَىٰ مِنكُمْ وَالصَّالِحِينَ مِنْ عِبَادِكُمْ وَإِمَائِكُمْ إِن يَكُونُوا فُقَرَاءَ يُغْنِهِمُ اللَّهُ مِن فَضْلِهِ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ.)

خدای را به عنواناعتراف بر نعمت او، سپاسگزارم، و - كلمه ی توحيد - لااله الا الله می گويم به جهتاخلاص در وحدانيت او و درود خدا بر محمد سرور آفريدگان و بر برگزيدگان از خاندان اوكه بی ترديد از فضل و رحمت خدا بر مردمان می باشد كه آنان را بوسيله حلال از حرامبی نياز ساخته - و به ازدواج فرمان داده - و فرموده: بی زن و بی شوهر از خودتان وشايستگان (ازدواج) از بردگان و كنيزان خود را به ازدواج يكديگر درآوريد، و بهجهت فقر و بی چيزی از ازدواج مانع نشويد، اگر فقير باشند خداوند به رحمت خود، بهآنان عطا می فرمايد و بی نيازشان می سازد و خدای متعال وسعت دهنده ی، روزی بندگان و دانای به همه چيز است.

آنگاه امام با تعيين مهريه ای، معادل مهريه ی حضرت فاطمه زهرا عليها‌السلام‌ (پانصد درهم) موافقت خود را با ازدواج با دختر مأمون اعلام فرمود، مأمون از طرفدختر، عقد را خواند و امام جواد عليها‌السلام‌ قبول فرمود و به فرمان مأمون هدايا و جوائز چشمگيری به حاضران دادند و سفره ‌ها گستردند و مردم غذا خوردند ومتفرق شدند، و فقط گروهی از نزديكان و درباريان مأمون، باقی ماندند، و مأمون ازامام تقاضا كرد كه خود پاسخ صورتهای گوناگون صيد در حال احرام را بگويد، وامام پذيرفت و به تفصيل به شرح آن پرداختند.

سؤالات امام عليها‌السلام‌

مأمون با شنيدن پاسخ، امام را بسيار تحسين كرد و تقاضا نمود، اين بار امام ازيحيی بن اكثم مسأله يی بپرسد. امام به يحيی رو كردند و فرمودند: آيابپرسم؟ يحيی كه شكست خورد و مرعوب عظمت علمی امام عليها‌السلام‌ بود گفت: ميل شماست فدايتان شوم! اگر بدانم، پاسخ می دهم و اگر ندانم از خود شما استفادهمی كنم و می آموزم.

امام فرمودند: بگو چگونه است كه مردی در بامداد بر زنی نگاه كرد در حالی كه اين نگاه كردن بر او حرام است، و هنگامی كه آفتاب بالا آمد بر اوحلال شد، و چون ظهر شد بر او حرام شد، و چون عصر در رسيد بر او حلال شد، و چون آفتاب غروب كرد بر و حرام شد، و شب هنگام نماز عشاء بر او حلال شد، و نيمه شب بر او حرام شد و چون صبح بردميد بر او حلال شد! چرا چنين بود و به چه جهت بر او حلال می شد و حرام می گشت؟!

يحيی گفت: به خدا سوگند! پاسخ و چگونگی را نمی دانم، اگر مايليد خودتان بيان فرمائيد تا استفاده كنيم.

امام فرمودند: آن زن، كنيز مردی بود، مرد نامحرمی در بامداد به او نگاه كرد در اين حال اين نگاه حرام بود، هنگامی كه آفتاب بالا آمد، آن كنيز را از صاحبش خريد و بر او حلال شد، و چون ظهر شد كنيز را آزاد ساخت و بر او حرام شد، و هنگام عصر با او ازدواج كرد براو حلال شد، چون آفتاب غروب كرد ظهار (30) نمود بر او حرام شد، و نيمه شب يك بار او را طلاق داد بر او حرام شد. و چون صبح بردميد، رجوع كرد بر او حلال شد.مأمون شگفت زده به خويشان خود كه حاضر بودند، رو كرد و گفت: آيا در ميان شما كسی هست كه اين گونه پاسخ چنين مسأله يی را بيان كند يا پاسخ مسأله ی قبلی را بداند؟ گفتند: نه به خدا سوگند! (31)

بايد توجه داشت كه مأمون با همه ی تظاهرات دوستانه و رياكاريهای مزورانه، از اين ازدواج جز اهداف سياسی، منظور ديگری نداشته است، و اهداف او چنين بود:

1. با فرستادن دختر خود به خانه ی امام، آن گرامی را برای هميشه، دقيقا زير نظرداشته باشد و از كارهای او بی خبر نماند.

2. با اين وصلت، امام را با دربار پر عيش و نوش خود مرتبط، و آن بزرگوار را به لهو و لعب و فسق و فجور بكشاند، و بدين ترتيب بر موقعيت امام، لطمه وارد سازد، و او را در انظار مردم از مقام ارجمند عصمت و امامت ساقط و خوار و خفيف نمايد.

محمد بن ريان می گويد: مأمون هر چه می كوشيد كه امام جواد عليها‌السلام‌ را به لهو و لعب وادار سازد، موفق نمی شد. در مجلسی كه به عنوان جشن ازدواج امام برپا ساخت، صد كنيز زيبا را كه هر يك جامی پر از جواهرات در دست داشتند، واداشت تا چون امام وارد شد و بر جای خود نشست به استقبال او بروند، و آنان اينكار را كردند، اما امام هيچ توجهی و اعتنايی به آنان ننمود و عملا فهماند كه ازاين كارها بيزار است.

در همين مجلس، مطربی را برای خواندن و نواختن آورده بودند، اما همين كه او كار خود را شروع كرد، امام بانگ بر او زد: از خدا بترس. مطرب از صلابت فرمان امام، كه از ژرفای معنويت و نيروی الهی آن بزرگوار مايه می گرفت، چنان مرعوب شد كه آلات موسيقی از دستش فرو افتاد، و ديگر هرگز تا زنده بود، نتوانست از دستهايش برای سازو نواز استفاده كند. (32)

3. هم چنان كه اشاره كرديم، مأمون می خواست با اين وصلت علويان را از اعتراض و قيام عليه خود، باز دارد، و خود را دوستدار و علاقمند به آنان وانمود كند.

4.چنان كه گاهی می گفت: من به اين وصلت اقدام كردم، تا ابو جعفر عليها‌السلام‌ از دخترم صاحب فرزند شود، و من پدر بزرگ كودكی باشم كه از نسل پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و علی بن ابيطالب عليها‌السلام‌ است! (33)

اما خوشبختانه، اين نيرنگ مأمون نيز بی نتيجه بود، زيرا دختر مأمون، هرگز فرزندی نياورد.

و فرزندان امام جواد عليها‌السلام‌: امام دهم علی هادی عليه‌السلام‌، موسی مبرقع، فاطمه، حكيمه همگی از همسر ديگر امام كه كنيزی نيك سيرت و بزرگوار به نام سمانه مغربيه بود، بوجود آمدند.

بر روی هم، اين ازدواج كه مأمون بر آن اصرار می ورزيد كاملا جنبه سياسی داشت، بنابراين با آنكه اين وصلت با زندگی مرفهی توأم بود، برای امام كه همچون پدران گرامی اش به دنياتوجهی نداشت، نمی توانست ارزشی داشته باشد، بلكه اصولا زندگی با مأمون برای آنحضرت، تحميلی و پر رنج و دردسر بود.

حسين مكاری می گويد: در بغداد خدمت امام جواد عليها‌السلام‌ شرفياب شدم و زندگيش را ديدم، در ذهنم خطور كرد كه امام كه به اين زندگی مرفه رسيده است، هرگز به وطن خود مدينه باز نخواهد گشت، امام، لحظه يی سر به زير افكند، آنگاه سر برداشت در حالی كه از اندوه رنگش، زرد شده بود فرمود: ای حسين! نان جوين و نمك خشن، در حرم رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم پيش من، از آنچه مرا در آن می بينی، محبوبتر وخوشايندتر است. (34)

به همين جهت امام در بغداد نماند، و با همسرش ام الفضل به مدينه بازگشت، و تا سال 220 همچنان در مدينه باقی ماند و بنا به احضار معتصم بود كه دوباره به بغداد بازگشت.

مأمون، در سال 218 هجری مرگش فرا رسيد، و پس از او برادرش معتصم جای او را گرفت، در سال 220 هجری معتصم، امام را از مدينه به بغداد إحضار نمود تا از نزديك مراقب فعاليت و تبليغات اسلامی او باشد، و چنان كه قبلا ذكر شد در مجلسی كه برای تعيين محل قطع دست دزد تشكيل داده بودند، امام را نيز شركت دادند، و قاضی بغداد ابن ابی داود و ديگران شرمنده شدند، و چند روز بعد از آن ابن ابی داود از حسد و كينه توزی نزد معتصم رفت، و گفت: به جهت خيرخواهی، به شما تذكر می دهم كه جريان چند روز قبل، به صلاح حكومت شما نبود، زيرا در حضور همه ی دانشمندان و مقامات عاليه ی مملكتی، فتوای ابو جعفر امام جواد عليها‌السلام‌ يعنی كسی كه نيمی از مسلمانان، او را خليفه وشما را غاصب حق او می دانند، بر فتوای ديگران ترجيح دادی، و اين خبر، ميان مردم منتشر و خود، برهانی برای شيعيان او شد.

معتصم كه مايه ی هر نوع دشمنی با امام را در خود داشت از سخنان ابن ابی داود بيشتر تحريك شد و درصدد قتل امام برآمد، و سرانجام منظور پليد خود راعملی ساخت، و امام را در آخر ذيقعده ی سال 220 مسموم و شهيد نمود.

## امامت او

فرزند با كفايت امام علی بن موسی الرضا عليها‌السلام‌، بعد از رحلت پدر بزرگوارش، بر مسند الهی امامت و پيشوايی جهان اسلام نشست و رهبری معنوی شيعيان را به عهده گرفت.

در اثبات پيشوايی ايشان نيازی نيست كه سخن فراوانی به ميان آيد، زيرا اوتنها فرزند پدرش امام هشتم عليها‌السلام‌ بود و برادر ديگری نداشت كه داعيه امامت داشته باشد و غير از ايشان كسی را از دودمان علوی، شايستگی اين مقام و منصب نبود.

اينك چند نمونه از تصريحات امامت و پيشوايی ايشان به عنوان نمونه می آوريم: 1.شيخ مفيد در كتاب ارشاد با سند پيوسته خود از صفوان پسر يحيی كه از اصحاب امام هشتم عليها‌السلام‌ بود نقل می كند: من به امام رضا عليها‌السلام‌ عرض كردم، پيش از آن كه خداوند متعال ابوجعفر را (كنيه امام جواد عليه‌السلام‌ ) به شما عنايت فرمايد، مكرر می گفتيد كه خداوند، پسری به من عنايت خواهد فرمود.

اكنون كه خداوند متعال چشمان ما را با وجود آن عزيز، روشن ساخته است، اين نكته را به ياد می آورم كه خداوند آن روز را پيش نياورد اگر شما را در ميان خود، مشاهده نكنيم در چنين صورت، ما به كدام سو و به كدام پيشوا بايد پناهنده شويم؟ امام، با دست خود به سوی ابو جعفر كه هنوز طفل خردسالی بيشتر نبود اشارت فرمودند، كه او جانشين من خواهد بود، دوباره به حضور امام عرض كردم: فدايت گردم، ابوجعفر بيشتر از سه سال ندارد.

فرمودند: خردسالی در ابلاغ رسالت الهی، ايرادی ندارد! مگر عيسی بن مريم وقتی كه بر مقام رسالت و پيشوايی رسيد، بيشتر از سه سال داشت؟ (35)

2. فرزند نجاشی به يكی از ياران امام رضا عليها‌السلام‌ به نام ابی نصر بزنطی گفت كه اين سؤال را از امام رضا عليها‌السلام‌ بپرسيد كه امامت و پيشوايی ملت، پس از امام چه كسی خواهد بود؟

امام در پاسخ اوفرمودند: امامت و پيشوايی پس از من، با پسرم خواهد بود. اين كلام را اماموقتی ايراد فرمودند كه هنوز امام جواد عليها‌السلام‌، به دنيا نيامده بود واز طرفی می دانيم كه امام، فرزند ديگری جز او نداشت. (36)

3. جمعی درمدينه مسجد رسول الله، در اطراف علی بن جعفر عموی امام جواد عليها‌السلام‌ حلقه زده بودند و مشغول صحبت بودند كه از در ورودی، امام جواد عليها‌السلام‌ وارد مسجد گرديد، تا چشم علی بن جعفر به امام افتاد با كمال عجله و شتاب بدون عبا برخاست و به طرف او رفت، و بر دستش بوسه زد و كمال احترام و تعظيم را در حق اوانجام داد.

امام فرمودند: عموی بزرگوارم! خداوند به شما جزای خير دهد! بنشينيد و زحمت نكشيد.

در پاسخ گفتند: چگونه می توانم جايی كه شما ايستاده ايد، بنشينم؟ امام پس از مدتی از مسجد خارج شد. همنشينان علی بن جعفر از روی توبيخ ومذمت به او گفتند: شما عموی پدر ايشان هستيد و از نظر سن و كهولت با او خيلی تفاوت داريد، اين نوع رفتار شما با او، بر چه پايه بود؟ چرا اين نوع احترام درحق او انجام داديد؟

او در پاسخ اظهار داشت: بهتر است ساكت باشيد، درست است من از نظر سن وعمر بالاتر از او هستم، موهای من سپيد شده است، ولی جايی كه خداوند متعال، به اين سن و سال شايستگی امامت ندهد، ولی او را به چنين منصب الهی منصوب نمايد، آيا من می توانم منكر فضيلت و مقام او گردم؟ من از اين گفتارهای شما به خداوند پناه می برم و در برابر مقام امامت او، بنده كوچكی بيشتر نيستم. (37)

4. كليم بن عمران می گويد: به حضور امام رضا عليها‌السلام‌ عرض كردم، خدا را بخوانيد تا فرزندی به شما عنايت فرمايد كه چشمان ما روشن گردد.

امام فرمودند: خداوند متعال، تنها فرزندی به من عنايت خواهد كرد كه او وارثمن می گردد.

هنگامی كه نوزادی در دودمان امام، پا به عرصه حيات گذاشت، امام رو به ياران و اصحاب خود فرمودند: خداوند متعال پسری همانند موسی بن عمران به من عنايت فرموده است كه وارث و جانشين من می گردد، اين فرزند با جور و ستم، در راهخدا كشته می شود. (38)

5. ابو يحيی صنعانی می گويد: در محضرامام هشتم شرفياب شدم. پسرش كودك خردسالی بيش، نبود خدمتكار حرم، وی را به حضور پدرش آورده بود.

پيشوای هشتم به پسرش محمد اشاره كرد و گفتند: برای پيروان ما در امت اسلام، مولودی به بركت محمد نمی شناسم! (39)

اينها نمونه ‌هايی از تصريحات امام هشتم عليه‌السلام‌ در تعيين امامت و وصايت امام محمد تقی عليها‌السلام‌ بود كه به چند نمونه آن، اشاره گرديد و بنا بر اعتقاد شيعه، اسامی مقدسه معصومين عليه‌السلام‌ با تعيين الهی قبلا معين گرديده است، فقط كافی است كه امام قبلی،معصوم بعدی را تعيين و تنصيص نمايد.

## خلفای معاصر امام عليها‌السلام‌

امام جواد عليها‌السلام‌ در مدت عمر كوتاه و پربار خود، با حكومت دو تن از خلفای عباسی معاصر بوده است كه هر كدام به نوبت خود در راه جلوگيری از نفوذ و پيشرفت معنوی امام عليها‌السلام‌، سعی و كوشش بليغ داشته اند، يكی مأمون و ديگری، برادرش معتصم عباسی.

اكنون شمه ای از خصوصيات و ويژگي های دوران هر كدام از آنانرا بيان می كنيم تا موقعيت امام عليها‌السلام‌ در برابر حكومت زور و ستم، و خفقانی كه حاكم بر سرنوشت مردم آن روزگار بود، بيشتر روشن گردد ولی آنچه ناگزيرم همانند ساير سيره نويسان احوال امام جواد عليها‌السلام‌ به آن اعتراف نمايم اين است كه مدت اقامت امام عليها‌السلام‌، در مدينه و مراجعت ايشان، به بغداد به صورت دقيق، تعيين و مشخص نشده است ولی احضار معتصم به بغداد كاملا قطعی و منجز است كه پس از مرگ مأمون بوده و در دوران معتصم عباسی است.

### 1. مأمون كيست؟

عبد الله مأمون در سال 193 هجری به حكومت رسيد، و در سال 218 در مرز روم از دنيا رفت، بر خلاف برادرش امين، مرد دانشمند و دانش دوست و فرد هوشيار و كاردان و سياستمدار بود و در اين صفات بر تمام خلفای بنی عباس، برتری داشت.

او مدت بيست و پنج سال و اندی بر اريكه سلطنت تكيه زده بود بيست و پنج ماه آن را در مبارزه و جنگ با برادرش امين گذراند، و در پايان كار، پيروزی به دست آورد. او در زمان خود در ترويج علم، سعی و كوشش داشت و مجالس مناظره و محافل گفتگوی علمی فراوانی تشكيل داد، و روز مخصوصی را به عنوان مباحثات فقهی در سه شنبه برای فقهای آن روز، ترتيب داده بود كه خود شخصا در مجالس آنان، شركت می جست. (40)

كسانی كه كارنامه علمی اسلام را بررسی كرده اند معتقدند كه يكی از درخشانترين دوره ‌های اسلامی، از نظر علمی، عصر حكومت هارون و مأمون بود، در اين دوره، مسلمانان دوره انتقالی را طی می كردند و دستاوردهای ديگران را در فلسفه و علوم، مورد بررسی و ارزيابی قرارمی دادند و كتابهايی از يونان و هند و ايران ترجمه می كردند و مطالب اسلامی را نيز به زبانهای ديگر برمی گرداندند و دست به تأسيس مدارس و دانشكده ‌ها و مراكز علمی و كتابخانه ‌ها می زدند. (41)

از كلمات معروف مأمون است كه در سه مسألة، جای اغماض و عفو نيست: يكی ناموس ديگری، كشف راز ديگران و آن سومی، مبارزه برسر حكومت و سلطنت.

باز می گفت: تا توانی، جنگ را به تأخير افكن و اگر چاره ای جز جنگ نداشتی، پس پايان آن را در آن روز انجام بده. باز می گفت: سروران مردم در دنيا، سخاوتمندان هستند و در آخرت، انبياء و پيامبران. (42) بر اين اساس بود كه 25 ماه با برادرش محمد امين جنگيد و هنگامی، آسايش پيدا كرد كه سر امين را بر دروازه شهر مشاهده نمود.

او در شهر مرو بود كه امام رضا عليه‌السلام‌ با تكريم و احترام تمام، وارد مرو گرديد. و مورد استقبال شايان توجه قرار گرفت. مأمون در جمع خواص لشكری و كشوری اعلام نمود كه در ميان فرزندان عباس و علی عليها‌السلام‌ مطالعه كرده است، شايسته تر از امام رضا عليه‌السلام‌ و داناتر از او پيدا نكرده است و از اينرو به عنوان ولايت عهدی، با او بيعت نمود و نام او را بر سكه ها و پولهای رايج، مسكوك نمود، و دستور داد مردم، سياهی را از لباسها و پرچمها پاك سازند و به جای آن، از رنگ سبز استفاده كنند.

ولی اين كارها، بر خلاف خواسته ‌های عباسيان درعراق بود، آنان به عنوان مخالفت با اين گونه اعمال، با عموی مأمون ابراهيم بن مهدی بيعت كردند، مأمون كه در صدد توسعه رياست خود بود، در سال 202 فضل بن سهل ذوالرياستين را در حمام سرخس از بلاد خراسان، در بين راه عراق به كشتن داد و امام علی بن موسی الرضا عليها‌السلام‌ را در شهر طوس در اثر خوردن انگور سمی به سال 203 از ميان برداشت، و تغيير رنگ لباسها با مخالفت عباسيان رو برو گرديد كه پس از ورود به عراق، مجددا به رنگ سياه بازگشت، و نهضتهای متعددی در گوشه و كنار كشور اسلامی، آغاز گرديد كه نهضت وسيع و پردامنه محمد بن ابراهيم معروف به ابن طباطبا و انقلاب زيد بن جعفر در بصره از مهم ترين آنها به شمار می آيد. مسعودی صاحب مروج الذهب می نويسد: در عهد مأمون بود كه علی بن موسی عليه‌السلام‌، مسموم شد و درگذشت، در حالی كه او 49 سال و شش ماه عمر كرده بود. (43) و شافعی هم، در عهد مأمون در سال 204 ه‍. ق در سن 54 سالگی در مصردرگذشت. (44)

مأمون در سال 217 وارد مصر شد، و حاكم آن منطقه كه فردی به نام عبدوس بود در اثر مقاومت، كشته شدو در سال 218، مأمون در سرزمين روم به نبرد با روميان پرداخت، در دروازه روم به يكی از قلعه ‌های آنان، واقع در پشت طرسوس، وارد گرديد، آنان را به اسلام يا پرداخت جزيه يا شمشير فراخواند و نصاری را زبون و بيچاره ساخت جمعی از آنان، به پرداخت جزيه، پاسخ مثبت دادند و افرادی كه نپذيرفتند.

با آنان به جنگ پرداخت تا اينكه 15 قلعه از قلعه ‌های آنان را باز گشود و با پيروزی از جنگ روميان، برمی گشت، در سر چشمه ی بديدون اقامت گزيد در سرچشمه ای كه معروف به قشيره می باشد و در انتظار بازگشت نيروهای خود از داخل بلاد روم، بود صفا و خنكی و سفيدی و برق آب چشمه او را به شگفتی و تعجب واداشته بود.

دستور داد چوبهای بلندی به صورت تخته، روی آب قرار دهند و آن را، همانند پل درآورند و به صورت كيسه ای درآورند كه آب از زير آن، جريان پيدا نمايد، درهمی به داخل آب افكند و صفای آب آنچنان درخشان بود كه نوشته ی درهم از دور، خوانده می شد ولی از شدت سردی وخنكی آب نمی توانستند، آن پول را از داخل آن، بيرون كشند در چنين وضعيتی بود كه ماهی در داخل چشمه، ظاهر گرديد، مأمون برای گرفتن آن ماهی، جایزه تعيين نمود يكی از خدمتگزاران با سرعت آن را گرفت و می خواست بالا بياورد، هنگامی كه به كنارچشمه، همان جايگاهی كه مأمون نشسته بود رسيد، ماهی تكان خورد و خود را به آبافكند، خادم نيز خود را به آب افكند، در آن موقع آب سردی صورت و لباس او را خيس نمود، خادم ماهی را گرفت و در ظرفی در پيشگاه مأمون قرار داد و در حالی كه ماهی هنوز در اضطراب و تكان خوردن بود، در همان لحظه، رعد و اضطرابی بدن مأمون را فراگرفت، به حدی كه نتوانست از جايگاه خود حركت كند، با لحاف و ساير وسايل گرمازا، او را پوشاندند ولی ثمر نبخشيد، او همانند چوب تر می لرزيد و فرياد، سرما، سرمامی كشيد، او را به چادر انتقال دادند، در اطراف او آتشی روشن كردند، باز هم سرما، سرما می گفت، ماهی پخته را آوردند، نتوانست از آن بخورد.

هنگامی كه مرض او شدت پيدا كرد، برادرش معتصم، بختيشوع و ابن ماسويه پزشكان دربار را فراخواند تاعلاجش كنند ولی مأمون در حال احتضار بود و آنان، چه می توانستند انجام دهند؟

نبض او را گرفتند، ملاحظه نمودند كه خارج از حال عادی و اعتدال می باشد. عرق از تمام جوانب بدن، سرازير می گردد، مأمون از نام اين محل، پرسيد گفتند: نام اين منطقه رقه است او از هنگامی كه مرض او شدت گرفت به اطرافيان گفت مرا به محل بلندی برسانيد تا به لشكر، رجال و نيروهايم بنگرم و حدود سلطه ی خود را مشاهده كنم، شبانگاه بود او را به محلی رساندند كه مشرف بر خيمه ها، افراد سپاه وتجهيزات لشكری بود، هر نقطه ای آتش روشن كرده بودند، مأمون با صدای بلند گفت: ای خدايی كه ملك او هميشگی است، به فردی كه قدرت او در حال زوال و گذرا است، رحم نما! سپس او را به خوابگاه خود، برگرداندند، معتصم، فردی را بالای سر او قرارداد تا تلقين شهادت نمايد، هنگامی كه حال او وخيم تر شد، آن مرد صدای خود را به تلقين شهادت، بلند نمود تا مأمون هم بگويد.

ابن ماسويه به او گفت: صدای خود را بلند نكن! مأمون در حالی است كه بين خدا و مانی تشخيص نمی دهد، مأمون، چشمان خود را باز كرد در حالی كه چشمان او از سرخی و تورم باد كرده بود، می خواست بدينوسيله غضب و ناراحتی خود را به ابن ماسويه ابراز دارد ولی نمی توانست، در آن وقت مشاهده نمودند كه زير لب می گويد: يا من لايموت، إرحم من يموت!

همان لحظه جان دادو اين واقعه در روز پنجشنبه سيزده روز باقيمانده از رجب 218 ه‍.ق بود نعش او رابه طرسوس حمل نمودند و در همان محل، دفن كردند. (45)

### 2. معتصم

محمد فرزندهارون الرشيد، ملقب به معتصم پس از مرگ برادرش مأمون، به سال 218 (ماه شعبان) رشته ی كار را به دست گرفت و از مرز روم، منطقه بديدون همان محلی كه مأمون، آنجا از دنيا رفت از مردم بيعت گرفت.

حكومت او تا سال 227 ادامه يافت، (نه سال) و در آن سال از دنيا رفت. و در جوسق سامرا مدفون گرديد. او اتراك را روی كار آورد و چهار هزار نفر از آنان را وارد ارتش خود نمود و با لباسهای مخصوصی آنانرا از ديگران ممتاز می ساخت، وعده ‌ای را از مصر و يمن و جمعی را از خراسان گردآورد تا لشكر مرتبی ترتيب داد، به حدی كه بغداد گنجايش تحمل ارتش او را نداشت و ناچار به شهر سامراء انتقال اردو داد.

او به عمران و آبادانی علاقه فراوان داشت، محمد بن عبد الملك را به عنوان وزير برگزيد به او مرتب می گفت: عمران و آبادانی امور، پسنديده ‌ای، نهفته است. در عمران و آبادانی، جهان آباد می شود، خراج و ماليات بيشتر می گردد، اموال و دارائی مردم، فزونی می يابد: قيمتها ارزان می شود، حيوانات وسعت معيشت، پيدامی كنند، به هر محلی كه ده درهم خرج كنی پس از يكسال، خواهی ديد يازده درهم بازدهی دارد پس هرگز در خرج آبادانی با من مشورت منما. (46)

او همانند مأمون، قائل به خلقت قرآن بود و افرادی را كه به اعتقاد او، گرايش نداشتند سخت مورد ايذاء قرار می داد، بر همين اصل به احمد بن حنبل، پيشوای حنابله 38 تازيانه زد تا قائل به خلقت قرآن گردد و آن را قديمی نداند.

او هم همانند مأمون با روميان، منازعه و محاربه داشت، و سپاه باشكوهی ترتيب داد و عازم فتح قسطنطنيه بود كه خبر قيام عباس بن مأمون به او رسيد، و او را از عزم خود باز داشت تا او را دستگير و طرفداران او را محبوس نمود. او در سال 227 در قصر خود در كنار دجله معروف به قصر خاقانی درگذشت. (47)

## مشخصات كلی دوران زندگی امام عليها‌السلام‌

امام جواد عليها‌السلام‌ در مدت زندگی و امامت خود با حكومت دو تن از خلفای ستمگر عباسی، معاصر بود كه امتياز و خصيصه كلی حكومت آنان، در تغيير و تأويل قوانين اسلام خلاصه می گرديد.

رژيمی كه در عهد امام جواد عليها‌السلام‌ روی كار بود چون از عمق دل به اجرای دستورات اسلامی، پايبند نبود و تنها به ظواهرامر، می پرداخت، تدريجا به تغيير قوانين اسلامی دست می زد و گاهی به عنوان رعايت حال جامعه اسلامی، و گاهی به نام حفظ موقعيت حكومت، و ديگر صباحی، بر اساس عناوين ديگر از عمل به احكام اسلام، سرباز می زد و اين كار را روز به روز توسعه می داد.

يكی از محققين عاليقدر اسلامی دراين باره می گويد: كار تغيير و تفسير قوانين اسلامی، به جايی كشيده شده بودكه سازمانهايی كه به نام حكومت اسلامی ناميده می گشتند و طبعا مسئول اجرای اموراسلامی بودند، با حفظ اين عنوان، هيچ گونه مسئوليتی نسبت به اجرای قوانين اسلامی، احساس نمی كردند، پيداست قوانين و مقرراتی كه ضامن اجرای متعهد و مسئولی نداشته باشد عادتا به كجا منتهی خواهد شد. (48)

برخورد امام عليه‌السلام‌ با گردانندگان دستگاه خلافت در اين گونه موارد تغيير قانون، به ظهور می پيوست چون امام كه مسئول اجرای صحيح دستورات اسلام و متعهد به انجام رسالت و پيام واقعی پيامبران الهی بود، نمی توانست در مواجهه با اين تضادها و اختلاف ها عكس العملی از خود نشان ندهد؟

عكس العمل ها و مخالفت های امام، در بين مردم بازتاب وسيعی پيدا می كرد و در ميان مردم انتشار می يافت و گاهی باعث ايذاء و ناراحتی خود و پيروان صميمی او، می گشت.

درست است كه مأمون، خليفه انديشمند عباسی، محض حفظ ظاهر و رعايت حيثيت عمومی اسلامی هم كه بود از اظهار مخالفت علنی و ابراز عداوت، خودداری می كرد ولی در باطن امر، كينه در دل می گرفت و هميشه مشغول طرح نقشه و دسيسه بود از اين رو در تاريخ می خوانيم كه مدت عمر آن امام مجاهد ومبارز بسيار كوتاه بوده، و در بيست و پنجمين بهار زندگی خود، در اثر سم ستمگران به شهادت نائل آمده است و اين امر می رساند كه كنترل و مراقبت و كارشكنی، بسيارشديدتر وكامل تر اجرا می شده است.

## معارضه با حديث سازی و كژروی

دوران زندگی امام عليها‌السلام‌ مرحله اوج پيشرفت بنی عباس بود و حكومت آن خاندان مستحكم ترشده بود وآثار و يادگارهای بنی اميه از ميان، رخت می بست از اين رو برخی از روزنامه نگاران و وقايع پردازان و چاپلوسان از زبان اخبار و احاديث، شروع به جعل حديث و روايت، در حق عباس و خاندان او می نمودند و با كمال وقاحت به خلفا و سردمداران عباسی می چسباندند.

روش مبارزه امام عليها‌السلام‌ با اين نوع حديث تراشی ‌ها و فضيلت شماري ها اين بود كه با كمال صراحت و شجاعت، معيارهای تشخيص حديث صحيح از مجعول را بيان می داشت، گاهی با حمله مستقيم به جاعلين احاديث سلف، كه در حق خلفای بنی اميه انجام داده بودند به جاعلين معاصر خود، هشدار و گوشزد می كرد و زنگ خطر را درباره آنان به صدا در می آورد كه نمونه ‌هايی از اين مبارزات امام عليها‌السلام‌ در بخشهای آينده مورد مطالعه قرار می گيرد.

## تفتيش عقائد

يكی ديگر از خصوصيات عصر امام جواد عليها‌السلام‌، موضوع تفتيش عقائد در مورد مخلوق بودن، يا قديمی بودنقرآن بود. خليفه وقت، روی تحريك اطرافيان يا در اثر تأثر از فلسفه يونان، روی اين مسألة حساسيت بيشتری نشان می داد و معتقد بود كه كسانی كه قرآن را قديمی بدانند، مشرك هستند، (چون تعدد قدماء لازم می آيد) و حق مداخله در امور قضايی واداری كشور را ندارند.

بر اساس اين اعتقاد، به تمام استانداران و فرمانداران دستور داده بود كه دانشمندان را از اين نظر، مورد بازجويی و بازپرسی و مصاحبهحضوری قرار دهند و نتيجه را به مركز خلافت گزارش دهند. جالب توجه اين است كه شدت علاقه مأمون به اين امر، به حدی بود كه در وصيت نامه خود بعد از ذكر شهادتين واقرار به توحيد، مسأله مخلوق بودن قرآن را مورد گواهی و شهادت قرار داده بود، سپسبه معاد و حساب و ديگر معتقدات اساسی اسلام پرداخته بود و اجرای عمليات خود را دراين زمينه به وليعهد خود معتصم نيز توصيه كرده بود! (49)

جمعی از فقها و محدثين كه از آنان می توان احمد بن حنبل فقيه معروف، سجاد بن عاصم و جمع ديگر از قضات و دانشمندان عراق را نام برد، اعتقاد پيدا كرده بودند كه قرآن از نظراينكه كلام الهی است و كلام الهی هم، همانند خود خالق آن، قديمی است، از اين رو اعتقاد به قديمی بودن و در نتيجه غير مخلوق بودن قرآن پيدا نموده بودند واين اشتباه از آنجا ناشی می گشت كه آنان كلام لفظی را كه زبان گويای عامه مردم است با كلام لبی و منطقی به اشتباه گرفته و دچار حيرت و سرگردانی شده بودند و چون اين مسأله بوی شرك و اعتقاد به تعدد قدماء می داد، مأمون و جمعی ديگر از دانشمندان اسلامی، اعتقاد به خلقت و حادث بودن آن داشتند و كسانی كه بر خلاف اعتقاد آنان، فكر می كردند، از كار باز می داشتند و دستور تنبيه و كتك و گاهی كشتن و از ميانبردن او را صادر می كردند، و روی اين مسأله تعداد فراوانی را به زنجير و تازيانه و حبس كشاندند و جمعی را كشتند، از جمله احمد بن حنبل را با 38 تازيانه، تنبيه نمودند.

اين مسأله جنجالی، سخن روز آن روزگار بود. آيا منشأ اين سخن از فلسفه انتقالی يونان بود؟ يا از اعتقاد پاك و بی آلايش مردم بود كه برای حريم كلام الهی، قداست فوق العاده قائل بودند و در اين باره نمی توانستند مطالب را از هم تفكيك واز هم باز نمايند؟ يا يك نوع مانور سياسی بود؟... هر چه بود جنجال پرشوری ايجاد نموده و اذهان مردم را به خود جلب كرده بود به حدی كه مقالات و كتابهای بی شماری را به خود اختصاص داده بود كه بحث و گفتگوی مفصل در اين زمينه ما را نيز به گفتگوهای بی ثمر ديگری می كشاند.

اسراف و تبذير بيت المال يكی ديگر از خصوصيات بارز دوران حكومت بنی عباس، به خصوص مأمون، عياشی و ميگساری و صرف بيت المال درامور تجملی و اشرافی گری بود كه در اعصار گذشته، كمتر نظير داشت.

مورخين، اسراف كاريهای يكی از حساس ترين فراز زندگی مأمون را چنين توصيف كرده اند: آنچه مأمون در عروسی پوران دختر حسن بن سهل خرج و نثار عروس نمود تا آن روز هيچ پادشاهی اعم ازددوران جاهليت و اسلام انجام نداده بود و آن ولخرجی تا آن روز سابقه نداشت. (50)

ابن خلكان می نويسد مأمون، دختر حسن سهل رابه رعايت مقام و منزلتی كه پدرش در تشكيلات خلافت داشت به ازدواج خود درآورد و در امر عيش و نوش و سرور عروسی، آن قدر خرج و انفاق نمود كه در هيچ عصری از اعصار و بر هيچ كس تا آن روز معهود و مشهود نيفتاده بود.

مصارف اين امر به آنجا رسيد كه برعموم هاشميين و سرهنگان و نويسندگان، گوی ‌های مشك نثار نمودند كه در هر گويی اسامی قطعات املاك و اراضی و باغات و كنيزكان ماهر، و صفات و مشخصات اسبها و ديگر اموال نفيس، مرقوم و مذكور آمده بود. گويها به دست هر كس می آمد، مالك آن هدايا نيز می گشت. (51)

طبری گويد مأمون هفده روز پيش پدر زنش، اقامت گزيد و جشن عروسی پوران دختر او را ترتيب داد. در اين مدت، به تمام قوای انتظامی و سپاه برحسب مراتب، خلعت داده شد. مقدار مخارجی كه در حق ايشان نمود پنجاه هزار بار، هزار درهم بود.

او سپس اضافه می كند: مأمون به غسان بن عباد فرمان داد دههزار درهم از مال فارس به پدر زن خود تسليم نمايد و منطقه وسيعی در فم الصلح (نام شهری در كنار رود دجله نزديكی واسط) را در تيول او مقرر دارد و ماليات و خراج اهواز و فارس را تا مدت يك سال به او اختصاص دهد! (52)

از اين نوع اسرافكاريها و تبذيرهای عباسيان، فراوان است ولی حيف است كه صفحاتی چند از كاغذ گرانبها (نه هزار تومانی) در اسراف كاريهای آنان باطل گردد. آنان از محصول زحمات واز دسترنج خود، خرج نمی كردند كه در مصرف آن تأملی به كار ببندند بلكه از بيت المال و دسترنج مردم و زمين های كشاورزان و كارگران بود كه صرف خوشگذرانی و عياشی خود می نمودند و از كيسه خلافت و بيت المال بذل و بخشش می نمودند.

اكنون كه بخشی اندك از كارهای عباسيان بازگو شد به سراغ پيشوای معصوم عليه‌السلام‌ می رويم تا زندگی او را مورد مطالعه قرار دهيم. از اين رو نخست سيری در مسافرتها و اقامتهای آن بزرگوار انجام می دهيم:

## اقامت در مدينه

گفتار محدثين و تاريخ نويسان اسلامی در مورد تاريخ ازدواج و مدت اقامت آن حضرت، در مدينه و بغداد به صورت دقيق ترسيم نگرديده، و خالی از اضطراب نيست، و نمی توان سير تاريخی گام به گام حضرت را از روی تواريخ موجود استخراج نمود ولی آنچه از مجموع تواريخی كه ماديده ايم، نزديك به حقيقت به نظر می رسد اين است:

اقامت در مكه هنوز كودك خردسالی است كه به اتفاق پدر، عازم مكه گرديده است، همان سالی كه امام رضا عليها‌السلام‌ عازم خراسان است و می خواهد از كعبه، عزيزترين مكان سرزمين عربستان وداع و خداحافظی كند او روی دوش خادم امام عليها‌السلام‌ با كنجكاوی و دقت مخصوص، ناظر اعمال و تلاشهای پدر است كه با اضطراب و علاقه خاص همانند فردی كه ديگر به كعبه باز نخواهد گشت، مشغول طواف خانه ی خدا است پس از فراغت از طوافبه مقام ابراهيم می رود تا نماز بگزارد كودك تيزبين و هوشيار، به اعمال پدر حساسيت پيدا كرده است از دوش خادم پائين آمده است و در حجر بست نشسته است و غم و اندوه چهره او را فرا گرفته است.

خادم به سراغ او می رود او را از جای خود حركت دهد و پاسخ می شنود، تا خدا بخواهد من در جای خود هستم و تكان نخواهم خورد! خادم جريان را به اطلاع امام رضا عليها‌السلام‌ می رساند.

امام خودشان شخصا به سراغفرزند دلبندش می رود تا او را از حجر بلند كنند و می فرمايند: فرزندم! پاشو برويم. او با لحن كودكانه سرشار از دقت و كنجكاوی و احساس، عرض می كند پدرجان! چگونه از جای خود،تكان بخورم در صورتی كه می بينم كه شما با كعبه وداع هميشگی می نماييد معلوم می گردد كه ديگر بار به كعبه باز نخواهيد گشت. (53)

# بخش دوم فضايل و مناقب آن بزرگوار

اين سيمای كودكانه ی اين طفل معصوم است كه در شش يا هفت سالگی از او سر زده است. امام رضا عليها‌السلام‌ به مرو حركت كرده است و در سال 203 به فيض شهادت نائل آمده است و امام جواد عليها‌السلام‌ در مدينه باقی مانده است.

بعد از پدر بزرگوار، جمعا هفده سال عمر داشته است كه قسمت عمده آن را در مدينه به سر برده است و سرپرستی خانواده و سرپرستی ايتام آل محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را به عهده داشته است.

زندگی او در مدينه توأم با عزت و عظمت و وقار فوق العاده بوده است. آنچه از احاديث مربوطه استفاده می شود اين است كه امام در كمال شكوه و احترام می زيسته است، و مورد توجه و علاقه مردم بوده ‌اند و حديثی كه از كتاب معتبر كافی نقل می گردد حاكی ازاين معناست: عبد الله رزين می گويد: من مجاور مسجد رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بودم، هر روز می ديدم كه نزديكي های ظهر امام ابوجعفر ثانی به مسجد تشريف فرما می شوند نخست وارد صحن می گشتند سپس كنار قبر رسول الله می آمدند و سلام می گفتند، سپس كنار خانه فاطمه زهرا عليها‌السلام‌ می رفتند و كفشها را از پا در می آوردند و مشغول نماز و عبادت می گشتند.

من بسيار متمايل بودم كه از خاك زير پايش تبرك بجويم ميسر نمی گشت چون اغلب با مركب تا دم در مسجد می آمدند. روزی از چند نفر آدرس حمامی را كه امام، به آنجا می رفت جويا شدم گفتند كه به حمامی كه در محله بقيع است و به مديريت يكی از فرزندان طلحه، تشريف می برند.

من آن روزی را كه امام معمولا به حمام می آمدند رفتم درحمام منتظر قدوم امام بودم و با حمامی مشغول صحبت شدم او به من گفت: گر قصد حمام داری زودتر انجام بده چون وقت آن رسيده است كه ابن الرضا چند لحظه ی ديگر به حمام آيند، آن وقت ديگر امكان حمام رفتن شما نيست. گفتم: ابن الرضا كيست؟

گفت: مگر او را نمی شناسی ؟ او يكی از مردان با تقوا و صالح اين شهر است كه در علم و تقوا نظير و همانندی ندارد.

گفتم: مگر با وجود ايشان نمی توان حمام كرد؟ پاسخ داد: نه، چون ما حمام را برای ايشان قرق می كنيم كه فرد ديگری درآن مدت حق ورود نداشته باشد.

لحظه ای گذشت كه ديدم امام با مركب مخصوص خود همراه چند نفر از خدمتگزاران كه لباس و وسائل حمام او را حمل می كردند تشريف آوردند.

حصير گسترده شد و امام به استحمام پرداخت پس از آن طبق معمول روزانه، به مسجد رهسپار شد، و برنامه عبادت همه روزه خود را شروع كردند. (54)

از اين روايت استفاده می گردد كه امام عليها‌السلام‌ در مدينه مدتی اقامت داشته اند و برنامه مشخص تنظيم شده ای برای كارهای خود، به وجود آورده بودند. و روايت ديگری كه می گويد: بعد از مسافرت امام رضا عليها‌السلام‌، امام جواد عليها‌السلام‌ چهار هزار درهم بدهی امام را پرداختند. تأييد كننده اين مطلب است. (55)

اقامت در بغداد پس از رحلت امام رضا عليها‌السلام‌ كه درسال 203 اتفاق افتاد، در همان سال حركت مأمون از مرو به سوی بغداد صورت گرفت.

مأمون در بغداد مستقر گرديد و در تقويت پايه ‌های حكومت خود كوشيد، بر اساس همان سياست عمومی كه در تكريم خاندان هاشمی (در برابر رقيبان سرسختی كه داشت) مبذول می داشت و برای رفع اتهام مسموم ساختن امام رضا عليها‌السلام‌ از امام جواد عليها‌السلام‌ دعوت به عمل آورد و او را به بغداد خواست و در احترام و تعظيم او كوشيد، و دختر خود ام الفضل را به عقد او درآورد.

امام چند سالی در بغداداقامت گزيد و در آنجا به نشر معارف و احكام الهی پرداخت و تا حدودی از آزادی عمل برخوردار بود تا در سال 218 سال مرگ مأمون با همسر خود ام الفضل عازم بيت الله الحرام گرديد و مدتی در مدينه و مكه اقامت گزيد تا اين كه معتصم روی كار آمد و مجددا از امام دعوت به عمل آورد تا به بغداد بازگردد.

امام در اين مراجعت كه در ايام ماه محرم صورت گرفت، ده ماه و اندی در بغداد بود تا در ماه ذيقعده به سال 230 هجری به فيض شهادت نائل آمد. (56)

عبور از كوفه محدثين و مورخين تصريح می كنند، هنگامی كه امام جواد عليها‌السلام‌ با همسر خود ام الفضل عازم مكه بودند، در مسجد مسيب كوفه، اقامت جسته و در آن مسجد نماز جماعت برگزار نمود كه جمع كثيری به امام اقتدا نمودند.

احمد بن ادريس می گويد: من در مسجد مسيب كوفه با امام ابو جعفر عليها‌السلام‌ نماز گزاردم از اخبار خارق العاده ای كه در اين مسافرت امام، جلب توجه نمود اين است كه در صحن مسجد درخت سدری بود كه مدتها بود خشكيده و بار و برگ نداشت، امام وضوی خود را پای آن درخت انجام داد و آب وضو به ريشه آن نفوذ كرد.

از بركت وضوی امام عليها‌السلام‌ آن سال، آن درخت برگ و بار آورد و اين عمل زبانزد عموم مردم منطقه بود. (57)

كرامت و درخت سدر شيخ مفيد (قدس سره) در ارشاد نقل می كند، وقتی كه امام جواد عليها‌السلام‌ با همسرش ام الفضل، دختر مأمون از بغداد به مدينه مراجعت می فرمود، به كوفه آمد.

مردم او را مشايعت می كردند، وقت غروب به خانه مسيب رسيد، در آنجا فرودآمد و داخل مسجد شد، در صحن مسجد درخت سدری (58) بود كه هنوز ميوه نياورده بود.

امام كوزه آبی خواست و در پای درخت وضو گرفت و با مردم نماز مغرب خواند. در ركعت اول سوره «حمد واذا جاء نصرالله» خواند و در ركعت دوم، «حمد و سوره توحيد» خواند و پيش از ركوع قنوت گرفت، بعد ركعت سوم را خواند، تشهد و سلام گفت، بعد مقداری نشست، مشغول ذكر و تعقيب گرديد، آنگاه برخاست چهار ركعت نافله مغرب را به جای آورد و تعقيب خواند و دو تا سجده شكر به جای آورد و از مسجد خارج شد.

چون به كنار درخت سدر رسيد، مردم ديدند كه آن درخت، ميوه آورده است، از اين جريان، شگفت زده شدند، از ميوه آن خوردند، ديدند ميوه اش هسته ندارد، آنگاه امامعليها‌السلام‌ را توديع كردند.

## كرامت بزرگ

شيخ مفيد (قدس سره) از محمد بن حسان از علی بن خالد نقل كرده است كه گويد: در سامراء بودم، گفتند: مردی را از شام آورده و زندان انداخته اند، چون ادعا كرده است كه من پيغمبرم، اين سخن برمن گران آمد، خواستم او را ببينم، با زندان بانان آشتی برقرار كردم تا اجازه دادند پيش او بروم.

بر خلاف شايعه ای كه راه انداخته بودند، ديدم آدم وارسته و عاقلی است، گفتم: فلانی، درباره تو می گويند كه ادعای نبوت كرده ‌ای و علت زندان رفتنت، همين است؟ گفت: حاشا كه من چنين ادعايی نموده باشم، جريان من از اين قرار است: من در شام در محلی كه گويند: رأس مبارك امام حسين عليها‌السلام‌ را درآنجا گذاشته بودند مشغول عبادت بودم، ناگاه ديدم شخصی نزد من آمد و به من گفت: برخيز برويم، من برخاسته و با او به راه افتادم، چند قدم نرفته بوديم كه ديدم درمسجد كوفه هستم، فرمود: اين جا را می شناسی ؟ گفتم: آری، مسجد كوفه است، اودر آن جا نماز خواند، من هم نماز خواندم، بعد با هم از آن جا بيرون آمديم، مقداری با او راه رفتم، ناگاه ديدم كه در مسجد مدينه هستيم.

به رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم سلام كرد و نماز خواند، من هم با او نماز خواندم، بعد از آنجا خارج شدم، مقداری راه رفتيم، ناگاه ديدم كه در مكه هستم، كعبه را طواف كرد، من هم طواف كردم، (59)

بعد از آن جا خارج گرديد عبارت حديث امام باقر عليها‌السلام‌ چنين است: «عن أبی جعفر عليها‌السلام‌ قال: ان اسم الله الأعظم علی ثلاثة وسبعين حرفا وانما كان عند آصف بن برخيا منها حرف واحد، فتكلم به فخسفبالأرض ما بينه و بين سرير بلقيس حتی تناول السرير بيده. ثم عادت الأرض حرفا و حرفواحد عند الله تعالی، إستأثر به فی علم الغيب عنده ولاحول ولاقوة إلا بالله العلی العظيم.»

فضائل و مناقب آن بزرگوار

امام جوادعليها‌السلام‌ همانند ديگر پيشوايان معصوم عليها‌السلام‌ از فضائل ومناقب سرشاری برخوردار بودند، بيش از هر فضيلت، جود و بخشش و كرم آن بزرگوار زبانزد است كه منبع فيض و بخشش و كرم بودند، اين جود و كرم را از آباء و اجداد و نياكان خود فراگرفته بودند به حدی كه خاندان وحی عموما منشأ خير، بركت، جود، سخاوت و احسان و كرم بودند. ابونصر بزنطی كه يكی از ياران امام رضا عليه‌السلام‌ است گويد:

1. سفارش پدر: نامه امام رضا عليها‌السلام‌ راخواندم كه به پسرش امام جواد عليها‌السلام‌ نوشته بودند: به من خبر رسيده است كه چون سوار می شوی، غلامان، تو را از درب كوچك بيرون می برند، اين كار ازبخل آنان است، تا كسی از تو خير نبيند، تو را به حق خودم، قسم می دهم، دخول وخروجت فقط از در بزرگ باشد، و چون سوار شدی مقداری پول طلا و نقره همراهت بردار تا هر كه سؤال داشته باشد، چيزی به او بدهی و دست خالی رها نكنی.

و هر كه از عموهايت از تو احسانی بطلبد، كمتر از پنجاه دينار به او نده، ولی فزونی و بيشتر دادن به اختيار توست، هر كه از عمه ‌هايت چيزی از تو خواست كمتر از بيست و پنج دينار نده، ولی فزونی به اختيار توست، من می خواهم خدا تو را رفعت بخشد، انفاق كن، از سوی خدا ازتنگدستی نترس. (60)

2. نامه به والی: مردی از بنی حنيفه گويد: در نخستين سال خلافت معتصم عباسی، كه امام جواد عليها‌السلام‌ به حج رفته بود، با وی رفيق راه بودم، روزی در سر سفره طعام كه عده ای از رجال خليفه، نيز بودند، گفتم: فدايت شوم، والی ما مردی است كه شما اهل بيتعليها‌السلام‌ را دوست دارد و من به دفتر او ماليات بدهكارم، اگر صلاح بدانيدنامه ای بنويسيد كه به من ارفاق كند.

امام عليها‌السلام‌ فرمودند: من اورا نمی شناسم، گفتم: فدايت شوم، او همانطور است كه گفتم: از دوستان شماست، نامه شما به حال من بسيار مفيد خواهد بود، امام عليها‌السلام‌ ورقی به دست گرفت و نوشت: بسم الله الرحمن الرحيم، آورنده نامه من، از تو مذهب خوبی نقل كرد، از حكومت تو، فقط كار نيك برای تو می ماند، به برادرانت نيكی كن، بدان خدای تعالی از اندازه ذره و خردل هم از تو سؤال خواهد كرد.

آن مرد گويد: چون وارد سجستان شدم، به حسين بن خالد كه والی آن جا بود خبر داده بودند كه از جانب امام (صلوات الله عليه) نامه ای برای او آورده اند.

والی در دو فرسخی شهر، خودش را بهمن رسانيد، نامه را به او دادم، گرفت و بوسيد و آن را بر روی چشم خويش گذاشت. گفت: حاجتت چيست؟ گفتم: در دفتر تو ماليات بدهكارم، لطفا آن را از ديوان محو فرمائيد و گفت: مانعی نيست تا من بر سر كار هستم ديگر ماليات مده، بعد گفت:خانواده ات چند نفر است؟

گفتم: فلان تعداد، دستور داد به خود من و آنان احسان كردند و تا او زنده بود ديگر ماليات ندادم، و تا زنده بود مرتب به من احسان می كرد. (61)

3. احسان به وكيل: ابراهيم بن محمد وكيل امام جواد عليه‌السلام‌ در أخذ وجوهات شرعيه، مبلغی به محضر امام عليها‌السلام‌ حواله كرد، آن حضرت در جواب وی نوشت:

حساب رسيد، خدا از تو قبول فرمايد و از آنها راضی باشد و آنها را در دنيا و آخرت، با ما محشور گرداند، از دينارهای حواله شده فلان قدر و از لباسهای ارسالی، فلان قدر برای تو فرستادم، خدا آنها را برای تو مبارك فرمايد! و همه نعمتهای خدا بر تو مبارك باشد! «و به نضر هم» (62) نوشتم و او را سفارش كردم كه بر تو متعرض نشود و با تو مخالفت نكند، به او اعلام كردم كه تو پيش من مورد تأييد هستی و به ايوب نيز چنين نوشتم و همان دستور را دادم و نيز نامه به دوستان خود در همدان نوشتم و توصيه كردم كه از تو اطاعت كنند، و به دستورتو برگردند و اضافه كردم كه وكيل من فقط تو هستی. (63)

از اين جريان معلوممی شود كه امامان عليهم‌السلام در شهرها، وكيل مالی داشتند كه وجوهات، توسط آنها جمع آوری و حواله می شده است.

آنچنان كه علی بن أبی حمزه بطائنی، و زياد بن مروان قندی و ديگران از وكلاء امام كاظم عليها‌السلام‌ بودند كه به خاطر بلعيدن پولها، مذهب واقفيه را بدعت نهادند، و در حالات حضرت كاظم عليه‌السلام‌ بدان اشاره شد.

4. كرامت و الا: محمد بن أبی العلا نقل می كند:يحيی بن اكثم قاضی القضاة سامراء را ملاقات كرده و با او مناظره و گفتگو نموده و دراين باره بسيار تلاش كردم و از علوم آل محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم از اوپرسيدم.

گفت: روزی داخل مدينه شده و قبر رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را طواف می كردم. در آنجا محمد بن علی رضا عليها‌السلام‌ را ديدم كه طواف می كرد، با او درباره مسائلی كه داشتم مناظره می كردم، او جواب سوالات را فرمودند. گفتم: می خواهم از تو مسأله ای بپرسم ولی به خدا قسم شرم می كنم. فرمودند:پيش از آن كه سؤال بكنی جواب بگويم. می خواهی از من از امام وقت بپرسی. گفتم: والله سؤالم همين است.

فرمودند: من امام هستم. گفتم: به كدام علامت و دليل؟ دردستش عصايی بود، عصا به سخن آمد و گفت: «إن مولای إمام هذا الزمان وهو الحجة» (64) اين مولای من! پيشوای اين عصر و حجت وقت است.

5. توصيه در حق پدر: بكر بن صالح گويد: به امام ابی جعفر ثانی عليها‌السلام‌ نوشتم: پدرم ناصبی و خبيث الرأی است، از او بسيار سختی ديده ام، فدايت شوم برای من دعا كن و بفرما: من چه كنم؟ آيا افشاء و رسوايش كنم يا با او مدارا نمايم؟

امام عليها‌السلام‌ درجواب نوشت: مضمون نامه ات را درباره پدرت فهميدم، انشاء الله پيوسته برای تو دعا خواهم كرد، مدارا برای تو بهتر از افشاگری است، با سختی، آسانی نيز هست، «صبر كنإن العاقبة للمتقين» خدا تو را در ولايت كسی كه در ولايتش هستی ثابت قدم فرمايد.ما و شما در امانت خدا هستيم، خدايی كه امانتهای خويش را ضايع نمی كند.

بكر بن صالح گويد: خدا قلب پدرم را به من مهربان ساخت به طوری كه در هيچ كاری با من مخالفت نمی كرد. (65)

فضايل و مناقب امام بزرگوار عليها‌السلام‌ خيلی بيش از آن ست كه در اين مختصر بگنجد. ما كوشيده ايم بخشی از مناقب آن بزرگواررا از منابع عامه هم بياوريم تا گويای نيمرخی از مكارم آن بزرگوار نشان داده شود:

1. عمرو بن بحر جاحظ (م 255 ه‍): جاحظ عثمانی معتزلی با وجود اين كه ازمخالفان خاندان علی عليها‌السلام‌ بود امام جواد عليها‌السلام‌ را درعداد ده تن از فرزندان ابوطالب عليها‌السلام‌ می شمارد كه درباره آنان چنين گفته است.

هر يك از آنان: عالم، زاهد، عابد، شجاع، بخشنده، پاك، وپاك نهاد. برخی از آنان خليفه، و برخی ديگر نامزد خلافت بودند، و تا ده تن، هريك فرزند ديگری است و آنان عبارتند از: حسن بن علی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسين بن علی عليها‌السلام‌. هيچ يك از خاندان های عرب و عجم دارای چنين نسب شريفی نيستند. (66)

2. سبط بن جوزی (581 - 654).

3. محمد بن طلحه شافعی (582 - 652 ه‍): صاحب كتاب مطالب السؤل فی مناقب آل الرسول می گويد: اين محمد، ابوجعفر ثانی عليها‌السلام‌ است و در ميان پدرانش، ابو جعفرنخستين محمد مشخص نشد و او باقر بن علی عليها‌السلام‌ است.

حضرت جواد عليها‌السلام‌ همنام امام باقر و هم كنيه او، و نام پدرش مانند نام پدر امام باقر عليها‌السلام‌، علی است.

و برای اين كه شناخته شود، به ابوجعفرثانی معروف شده است وی اگر چه از لحاظ سن كوچك بود، ولی از لحاظ ميزان شخصيت بزرگ و موقعيتش بلند، و مناقب و فضائل او فراوان است. (67)

4. شبلنجی شافعی (از علمای قرن سيزدهم): مؤلف كتاب «نور الأبصار فی مناقب آل بيت النبی المختار.» ضمن بيان مطالب كتاب مطالب السؤال و ذكر نمونه ‌های ديگری از كرامات امام جواد عليها‌السلام‌ می افزايد:

مأمون پيوسته شيفته علم و اخلاق اوبود، زيرا با وجود كمی سن، فضل و علم و كمال عقل خود را به نحو شايسته ای نشانمی داد و بدين وسيله آثار عظمت خويش را آشكار می ساخت، از اين رو تصميم به تزويج دخترش ام الفضل با او گرفت. (68)

5. ابن صباغ مالكی (م 857 ه‍): ازعلمای بزرگ مذهب مالكی، مؤلف كتاب «الفصول المهمة فی معرفة أحوال الأئمة» درباره امام جواد عليها‌السلام‌ می نويسد: او ابوجعفر ثانی است به لحاظ اين كه امام محمد باقر عليها‌السلام‌ نيز مكنی به ابوجعفر و موسوم به محمد بود، بدين ترتيب اسم و كنيه حضرت جواد عليها‌السلام‌ با جدش حضرت باقر عليها‌السلام‌ يكسان بود و لذا حضرت جواد عليها‌السلام‌ به ابوجعفر الثانی شناخته می شد اگر چه او خرد سال بود، ولی قدر و منزلتش بسيار بزرگ و و الا بود.

پس از پدرش علی بن موسی الرضا عليها‌السلام‌ طبق وصيت او عهده دار امر امامت شد، كما اين كه جمعی از عدو لموثقين به اين موضوع خبر داده اند.

چنان كه صفوان بن يحيی روايت كرده است كه به حضرت رضا عليها‌السلام‌ عرض كردم، پيش از آن كه خداوند ابوجعفر عليها‌السلام‌ را به شما عطا كند، از شما (راجع به امام عليها‌السلام‌ پس از خود) می پرسيديم و شما می فرموديد كه خداوند به من پسری خواهد داد و اكنون خداوند اين پسر را به شما داده است و ديدگان ما را به واسطه او روشن كرده است و خدا روز مرگ تو را برای ما پيش نياورد، اگر خدای نكرده چنين پيش آمدی رخ داد، به چه كسی پناه ببريم؟

با دست خودبه أبی جعفر عليها‌السلام‌ اشاره كرد كه در پيش روی او ايستاده بود. عرض كردم: قربانت گردم ابوجعفر عليها‌السلام‌ كودك خردسالی بيش نيست و فقط سه سال از عمرش گذشته است؟ فرمودند: خردسالی او چه زيانی به امامت او دارد؟ عيسی عليها‌السلام‌ در حالی كه حتی سه سال هم نداشت، پيامبر و حجت خدا برای مردمشد. (69)

جيرانی نيز از پدرش روايت كرده است كه گفت: در خراسان خدمت امام رضا عليها‌السلام‌ ايستاده بودم، كسی به آن حضرت عرض كرد، سرور من! اگر پيش آمدی برای شما رخ داد، به چه كسی پناه ببريم؟ فرمود: به فرزندم ابوجعفر عليها‌السلام‌.

گويا آن شخص سن ابوجعفر عليها‌السلام‌ را كم دانست وتعجب كرد كه چگونه با اين سن كم می تواند رهبری شيعيان را به عهده بگيرد؟ حضرت رضا عليها‌السلام‌ فرمود: خدای سبحان، عيسی بن مريم را با شريعت و دين جديد، به رسالت و نبوت از طرف خود برانگيخت، در حالی كه سن او كمتر از سنی بود كه ابوجعفر عليها‌السلام‌ دارد. (70)

6. فضل الله روزبهان خنجی اصفهانی (927 ه‍): در شرح صلوات امام جواد عليها‌السلام‌ می نويسد: بار خدايا! درود و صلوات بر امام نهم فرو فرست، آن حضرت بازگردنده است به خدای تعالی در هر امری از امور و بسيار سجده كننده است (اشاره است به كثرت عبادت آن بزرگوار، چنانچه روايت كرده اند كه بعد از امام زين العابدين عليه‌السلام‌ از ائمه، هيچ كس به كثرت عبادات آن حضرت نبود، و در بخشش سرآمد روزگار بود تا آنجا كه او را جواد لقب داده اند.

بحر از عطای او، قطره، وباران از كرم او بهره داشت. پناه ضعيفان وملاذ سائلان در وقت حاجات بود.

آن حضرت از برای عامه ی بندگان خدای تعالی، بخشنده عطيه ها و بخشش هاست (و اين اشاره به عموم عطای آن حضرت است، چنانچه روايت كرده اند كه هرگز آستان آن حضرت، از سائلان و حاجتمندان خالی نبود و هيچ سائلی از درگاه احسانش، محروم نمی گشت.

آن حضرت محوكننده گمراهی و عناد است و بركننده صاحبان ظلم و فساد است. (روايت كرده اند كه چون مأمون خليفه، آن حضرت را داماد خود ساخت، هميشه آن حضرت را در مجلس خود حاضرمی ساخت و با طوايف و ارباب مذاهب مختلفه پيرامون اعتقادات و مشكلات علوم، بحث می كرد و دليل های آنان را قلع و قلمع می كرد و تمام طوايف از آن حضرت استفاده می نمودند و مأمون در تعظيم و توقير آن حضرت، دقيقه ‌ای فروگذار نبود.

روايت كرده اندكه وقتی دخترش، ام الفضل نزد او آمد و از آن حضرت شكايت نمود، مأمون به دختر خودگفت: آيا تو راضی نيستی كه من تو را به بهترين خلايق از لحاظ حسب و نسب، تزويجكردم؟)

و آن حضرت صاحب نشانه ‌های راهنمائی و ارشاد به راههای راستی و صلاح است. و اقتباس كننده از نور علوم او، افراد از ابدال و اوتاد است.

كنيت او ابوجعفر عليها‌السلام‌ و يكی از القابش جواد است و ديگر از القابش تقی يعنی پرهيزكار و پارسا و اگر چه تمامی ائمه معصومين عليها‌السلام‌ در كمال تقوا و پارسايی بوده اند، اما آن حضرت بدين وصف عظيم، شهرت بيشتری داشته است.

آن حضرت ساكن روضه بهشت در كمال آسايش است و در قبرستان قريش در كنار مرقد مطهر جدش حضرت امام موسی كاظم عليها‌السلام‌ مدفون است و آن روضه ای مشهور، و قبه ‌ای است متلألی از درخشندگی و نور، جنتی است از نعيم فيضالهی معمور.

«اللهم صل علی سيدنا محمد وآل سيدنا سيما الإمام السجاد محمد التقی الجواد.» (71)

7. احمد بن حجر هيثمی مكی (م 974 ه‍): محدث و مفتی حجاز و فقيه شافعی مذهب، مؤلف «الصواعق المحرقة فی الرد علی أهل البدع والزندقة» درباره امام جواد عليها‌السلام‌ می نويسد: يك سال پس از وفات حضرت علی بن موسی الرضا عليها‌السلام‌، مأمون به بغداد آمد.

روزی به عزم شكار حركت كرد. امام جواد عليها‌السلام‌ در كناری ايستاده بود و چند كودك در آن نزديكی به بازی مشغول بودند، همين كه موكب مأمون را ديدند، فرار كردند، ولی محمد بن علی جواد عليها‌السلام‌ در حالی كه تنها نه سال از عمرش گذشته بود، برجای خود ايستاد، خداوند محبت او را به قلب مأمون افكند و پرسيد: چه عاملی باعث شد، تو با ساير كودكان فرار نكردی ؟

حضرت جواد عليها‌السلام‌ فورا جواب دادند: ای امير! راه تنگ نبود كه من با رفتن خود آن را برای عبور خليفه، گشايش داده باشم و مرتكب گناهی هم نشده ام كه از ترس مجازات، فرار كنم و من نسبت به خليفه مسلمين، حسن ظن دارم، گمانم اين است كه او به بی گناهان آسيب نمی رساند. بدين جهت در جای خود ماندم و فرار نكردم.

«فأعجبه كلامه، وحسن صورته فقال له: مااسمك و اسم أبيك؟...» مأمون از سخنان محكم و منطقی كودك و همچنين قيافه جذاب و گيرای او تعجب كرد و پرسيد اسم شما و اسم پدرت چيست؟ فرمودند: محمد بن علی الرضا عليها‌السلام‌ هستم. مأمون نسبت به پدر او از خداوند طلب رحمت كرد و راه خود را در پيش گرفت.

چون به صحرا رسيد، نظرش به دراجی افتاد، بازی از پی آن رها كرد آن باز، مدتی ناپديد شد، چون از هوا برگشت، ماهی كوچكی در منقار داشت كه هنوز نيمه رمقی در آنبود، مأمون از مشاهده آن حال در شگفت شد و آن ماهی را در دست گرفت، و برگشت.

چون به همان محل كه هنگام رفتن حضرت جواد عليها‌السلام‌ در آن جا بود، رسيد بازديد كه كودكان فرار كردند ولی او همچنان در جای خود ايستاده است.

وقتی خليفه نزديك شد گفت: ای محمد! اين چيست كه در دست من است؟ حضرت فرمودند: ای امير! خداوند با قدرت خود در دريا، ماهيان ريزی آفريده، باز های پادشاهان و خلفا آن را شكار می كنند و پادشاهان آن را در كف می گيرند، سلاله نبوت را با آن، امتحان و آزمايشمی نمايند.

مأمون از مشاهده اين وضع تعجبش افزون شد و گفت: حقا كه تو فرزند امام رضايی؟ يعنی از فرزند آن بزرگوار، اين عجائب و شگفتی ‌ها بعيد نيست. و او را طلبيد و مورد اعزاز و اكرام بسيار قرارداد، و پيوسته به خاطر فضل و علم و كمالی كهب ا وجود كمی سنش از او ظاهر می شد، به او مهربانی می كرد، سرانجام تصميم گرفت دخترش ام الفضل را به عقد او درآورد.

بنی عباس از شنيدن اين قضيه به فغان آمدند، زيرا می ترسيدند كه كار حضرت جواد عليها‌السلام‌ بدانجا بكشد كه كار پدرش، حضرت رضا عليها‌السلام‌ كشيده بود، از اينرو دسته جمعی نزد مأمون آمده و گفتند: ای أمير المؤمنين تو را به خدا سوگند می دهيم كه از تصميم خود، درباره تزويج ابن الرضا عليها‌السلام‌ خودداری كنی؟

چون مأمون به آنان گفت كه محمد بن علی عليها‌السلام‌ را به خاطر برتری در علم و دانش و حلم برای دامادی خود برگزيده است.

عباسيان اين بار در اتصاف محمد عليها‌السلام‌ با اين اوصاف مخالفت ورزيدند. آنگاه داستان يحيی بن اكثم را بازگو می كندكه در بخش پيشين گذشت. (72)

به گفته ابن حجر هيثمی: مأمون او را به دامادی خود انتخاب كرد. زيرا با وجود كمی سن، از نظر علم و آگاهی و حلم بر همه دانشمندان برتری داشت. (73)

8. حافظ حسين كربلائی تبريزی (994 ه‍): درباره امام جواد عليها‌السلام‌ می نويسد: حضرت «امام أنام، وهمام أيام، وحبر مقدام، امام الامة، وارث علوم الائمة ومقتدی أهل السداد، محمد بن علی بن موسی التقی الجواد، عليهم صلوات رب العباد.» مقتدای افاضل واعيان پادشاه ممالك عرفان كه مرتبه امامت و وصايت ازآن حضرت به او رسيده، حالا شروع در ذكر آن حضرت می شود، بدان كه حضرت امام محمد تقی عليها‌السلام‌ امام نهم است از ائمه اثنی عشر و كنيت وی ابوجعفر عليها‌السلام‌ بوده، او را ابوجعفر ثانی گويند. فضائل و كرامات وی زيادهاز حد حصر است.

از جمله، مشهور است كه در وقت وفات پدرش حضرت رضا عليها‌السلام‌ در طوس، وی در مدينه بود، به طی أرض در طوس حاضر گشت و غسل وی داد و كفن در وی پوشانيد و نماز بر او گزارد وغايب شد.

ريان بن شبيب روايت كرد كه مأمون خواست، دختر خويش ام الفضل را به نكاح حضرت امام محمد جواد عليها‌السلام‌ درآورد، و اين برعباسيان، شاق می نمود.

مأمون گفت: من او را از آن جهت اختيار كرده ام كه افضل اهل زمان است با وجود صغر سن. گفتند: كودك است و چندان علم و معرفت ندارد. صبر كن كه علم بياموزد.

گفت: من ايشان را از شما بهتر می شناسم، ايشان اهل بيتی هستند كه علم ايشان از خدای تعالی بود، ايشان در علم به كسی محتاج نباشند و اگرخواهيد او را در فنون علوم امتحان كنيد تا شما را صدق دعوی من معلوم شود.

گفتند: بگذار تا يكی را تعيين كنيم تا از وی مسأله پرسد. گفت: اين چنين باشد. به نزديك يحيی بن أكثم شدند. الخ.

حافظ كربلائی پس از نقل جريان يحيی بن اكثمو عاجز و ناتوان شدن او در مقابل امام جواد عليها‌السلام‌ و تبديل شدن جلسه مباحثه، به مجلس عقد، می افزايد: اگر در ذكر فضائل و كمالات حضرت امام محمد تقی عليها‌السلام‌ مشغول گرديم، كتابها بايد ساخت، از آن باز آمديم.

اگر دولتمندی را سعادت، مساعدت نمايد و به زيارت آن حضرت مشرف شود، زيارت به نوعی كند كه مذكور شد و اين زيارت نامه را بخواند كه در كتاب زيارت مخصوص آن حضرت آورده اند بعد از زيارت جدش موسی كاظم عليها‌السلام‌. (74)

9. سبطبن جوزی هم در كتاب «التذكرة» درباره آن حضرت می گويد: محمد جواد عليه‌السلام‌ در سال 195 هجری پا به عرصه حيات گذاشت و در سال 220 هجری به سن 25سالگی جهان را ترك نمود.

او در علم و تقوی و پرهيزكاری و سخاوت همانند پدربزرگوارش و در مسير او بود. او با لقب مرتضی و قانع ملقب می گرديد. وفاتش در بغداد صورت گرفت و در مقابر قريش كنار قبر نيای بزرگش امام موسی بن جعفر مدفون گرديد و هم اكنون مورد زيارت، علاقه مندان قرار می گيرد. (75)

10. علامه ابن صباغ مالكی در اين باره می نويسد: ابو جعفر محمد جواد عليها‌السلام‌ در مدينه نوزدهم ماه رمضان، به سال 195 هجری متولد گرديد. از نظر نسب، عالي ترين تبار را دارد، چون او فرزند علی فرزند موسی كاظم فرزند جعفر صادق فرزند محمد باقر فرزند علی فرزند حسين فرزند علی بن ابيطالب عليها‌السلام‌ می باشد.

او در بغداد جهان را ترك گفت و عامل تبعيد و جلب او به بغداد، معتصم خليفه عباسی بود كه او را از مدينه به بغداد خواست. او با همسر خود ام فضل دختر مأمون به بغداد وارد شد و تاريخ آن روز 28 محرم 220 بود كه در آخر ماه ذيقعده همان سال جهان را وداع گفت و در مقابر قريش كنار قبر نيای بزرگوارش، امام موسی بن جعفر مدفون گرديد.

هنگام رحلت 25 ساله بود. همسرش در كاخ معتصم جزء حرم معتصم قرار گرفت. گفته می شود كه او در اثر سم كشته شده است. فرزندانش به نام علی، موسی، فاطمه، امامه، دو پسر و دو دختر از او به يادگار مانده است. (76)

11. ابن تيميه می گويد: محمد فرزند علی ملقب به جواد عليها‌السلام‌ از اعيان و بزرگان بنی هاشم است. در سخاوت و بزرگواری شهرت تام دارد. او در سنين جوانی در 25 سالگی رحلت نمود و سال وفات او220 هجری بوده است. (77)

12. دانشمند معاصر مرحوم سيد محمد هاشمی افغانی درباره آن بزرگوار می گويد: معتصم در برابر عظمت علمی و روحی امام جواد عليها‌السلام‌ نسبت به ملك و حكومت خود ترسناك شد. از اين رهگذر او را با همسرخود از مدينه به بغداد خواست تا تحت نظر خويش قرار دهد. سپس با دسيسه ‌های اوخواهرش أم الفضل او را مسموم ساخت، و در مقابر قريش كنار قبر جد بزرگوارش، امام موسی بن جعفر عليها‌السلام‌ مدفون گرديد. (78)

## امام جواد عليه‌السلام‌ و ديگر مزايای علمی

1. نبوغ علمی يا اشراقی: يكی از امتيازات بزرگو مهم پيشوايان معصوم، و رهبران معنوی و اجتماعی مردم، كمال درك و عقل آنان می باشد. امام عليها‌السلام‌ چون سرپرست دين و پيشوای سعادت و خوشبختی جهانيان است، لازم است كه به همه مسائلی كه در دنيا و آخرت، سعادت افراد به آن پيوسته است، آشنايی داشته باشد چون پيشوای جاهل، از نظر هدايت عمومی الهی، معنی و مفهومی در بر نخواهد داشت.

از اين رو در بيوگرافی و شرح حال هر كدام از آنان می خوانيم كه ادراكات آنان، فوق ادراك عادی و معمولی بوده است و از جهت مراتب انديشه و فكر و هوش دارای ويژگيهای مخصوص به خود بوده اند. دوران كودكی و طفوليت نيز مانع بروز اين نبوغ ذاتی و فروغ عقلی نبوده است.

شواهد تاريخی كه حاكی از برتری علم ودانش و مراتب ادراكات عقلی آنان می باشد، بسيار است. به عنوان نمونه به چند مورد از افادات علمی امام جواد عليها‌السلام‌ در دوران زندگی كوتاه مدتش، می پردازيم: هنگامی كهاز شكار برمی گشت و داستان برخورد او با مأمون كه گذشت.

سخنانی كه امام جوادعليها‌السلام‌ در سن نه و ده سالگی به مأمون گفت، شايسته يك طفل يازده ساله نيست و به سخنان مرد جهان ديده و درس خوانده شباهت دارد كه از مسائل روانی و قوانين حقوقی و جزايی اطلاع كامل داشته باشد تا بتواند مسائل را به خوبی تحليل نمايد.

و چون چنين مكتب و كلاسی، وجود نداشت به آسانی پی می بريم كه در كلاس الهی و مكتب آسمانی تعلم ديده اند و علوم و معارف آنان: علم الهی ولدنی می باشد.

اين گونه قضايا را جز در پرتو امدادهای غيبی و عنايات خاص الهی كه در حق پيشوايان مبذول داشته است، نمی توان توجيه و تفسير نمود. اغلب مورخين نوشته اند كه داستان ازدواج امام عليها‌السلام‌ با ام الفضل صبيبه مأمون با تشويق و اصرار مأمون پس از اين معارفه و آشنايی صورت گرفت و امام جواد عليها‌السلام‌ از آن پس مورد تعظيم و تكريم و احترام مأمون قرار گرفت و از علوم و دانش او بهره ها برد.

2. مذاكره فقهی با رئيس ديوان عالی بغداد: در تشكيلات خلفای عباسی، عده ای از منتسبين علم و دانشمندان فنون مختلف وجود داشتند كه علم و دانش خود را به قيمت نازل و بهای اندكی، در برابر ماديت فروخته و خود را در قيد و بند ماديت و رياست طلبی گرفتار ساخته بودند و بر خلاف اقتضای طبع، علم و دانش دوستی كه آدمی را به نورانيت و معنويت می كشاند، آنان هر روز به سوی تاريكی وظلمت و به غرقاب ماديت نزديكتر می شدند.

يكی از آنان قاضی القضاة بغداد و به تعبير امروز، رئيس ديوان عالی كشور اسلامی آن روز، يعنی يحيی بن اكثم بود. او در فساد اخلاق و مراتب رذائل نفسانی مشهور و معروف شهر بود. (79)

## بخش سوم: ياران و روايتگران از امام جواد عليه‌السلام‌

عباسيان با خاندان علوی و دودمان پاك رسالت، كينه و عداوت مخصوص در دل داشتند و هرگز راضی به عظمت و پيشرفت و محبوبيت آنان نبودند و از طرفی محض اصول كشور داری و سياست و با توجه به موقعيت و مقام اين خاندان كه در قلوب مسلمانان به خصوصايرانيان وجود داشت، خود را ناچار می ديدند هر چند به صورت ظاهر هم بوده باشد در تكريم و تعظيم رجال نخبه و سر دودمانهای آنان، نهايت سعی و كوشش خود را به كارگيرند، تا از مزايای مادی و معنوی اين عمل در استحكام بخشيدن به پايه ‌های حكومت خود، بهره برداری نمايد، آنچنان كه مأمون در حق امام رضا عليه‌السلام‌ وامام جواد عليه‌السلام‌ انجام داد.

از اين رهگذر بود كه پس از رحلت امام رضا عليه‌السلام‌، فردی را شايسته تر از امام جواد عليه‌السلام‌ سراغ نداشت كه مورد محبت و شايسته خدمات خود قرار دهد. پس از مشاهده و آزمايش لياقت و استعداد و محبوبيت علمی و فاميلی او، درصدد برآمد كه دختر خود ام الفضل را به عقد او درآورد و در اين تصميم با مخالفت عباسيان روبرو گرديد كه چنين وصلت را تجويز نمی كردند.

مأمون برای محكوم كردن آنان دست به يك سياست محترمانه زد كه عباسيان خود به خود پی به عظمت و لياقت و شايستگی علمی امام جواد عليه‌السلام‌ ببرند و از ته دل نسبت به اين امر اعتراف نمايند و رضايت قلبی دهند. از اينرو مجلسی ترتيب داد كه در آن، از دانشمندان و علمای بغداد دعوت به عمل آورد كه در رأس آنان، رئيس ديوان عالی كشور يحيی بن اكثم بود كه از طرف عباسيان مسئول سؤال پيچ كردن امام جواد عليه‌السلام‌ بود، و می خواست شخصيت پيشوای نهم را در همان ايام جوانی فرو بشكند و از پيشرفت او در آينده ممانعت كند.

مجلس ترتيب داده شد

يحيی در صدر مجلس بغل دست مأمون قرار گرفت و امام جواد عليه‌السلام‌ كه هنوز در سن وسال جوانی بود، در يك طرف ديگر مأمون قرار داشت. يحيی بن اكثم رو به مأمون كرد و گفت: آيا أميرالمؤمنين اجازه می فرمايند كه يك مسألة فقهی از ابوجعفر عليه‌السلام‌ سؤال كنم؟ مأمون گفت: بهتر است از خودشان كسب اجازه نماييد.

يحيی رو به امام نمود و عرض كرد: آيا اجازه می فرماييد كه سؤالی درباره فقه از شما بنمايم؟ امام فرمودند: هر چه دلتان خواست بپرسيد. رئيس ديوان عالی بصره پرسيد: فدايت گردم، چه می فرماييد در مورد شخص احرام دار كه مرتكب عمل شكار شده باشد؟

امام فرمودند: قبلا توضيح دهيد كه او در چه كيفيت و در چه شرايطی قرار داشته است، آيا او در خارج از محيط حرم شكار كرده است يا در خود محيط حرم؟ (80) آيا او عالم به مسألة بوده است يا نا آشنا به مسألة؟ آيا كشتن او عمدی و از روی اراده بوده است، يا خطايی و سهوی؟ آيا شكار كننده برده بوده يا آزاد؟

آيا اين شكار او، نخستين بار بوده است يا تكراری و چندمين بار؟ آيا شكار او از پرندگان بوده استيا غير آن؟ آيا شكار او بچه سال بوده است يا بزرگ سال؟ آيا شكار كننده اصرار برعمل خود داشت يا نادم و پشيمان بود؟ آيا عمل شكار او، شب هنگام واقع شده است يادر روز روشن؟ آيا احرام شكار كننده، برای حج تمتع بوده است يا عمره؟ هر كدام ازاين فروع از ديدگاه فقهی، دارای حكم خاصی است كه قبلا بايد سؤال روشن گردد.

قاضی القضاة كشور كه در برابر يك سؤال، خود را با انبوهی از سؤالات مختلف فقهی،رو به رو ديده بود بسيار مضطرب گرديد.

او كه می خواست با يك مسألة امام عليه‌السلام‌ را سؤال پيچ كند و شخصيت او را در هم شكند، ناگهان خود را در غرقابی از پرسشهای گيج كننده رو به رو می يافت، زبانش بند آمد و عجزش آشكار گرديد، ازپاسخ فرو ماند و دانشمندان و فقهای حاضر در مجلس هم به احترام قاضی، سكوت اختياركردند.

مأمون پيروزی پيشوای نهم را افتخار خود دانست و به درگاه ايزدی شكر و سپاس نمود. رو به مجلسيان گفت: اين است همان ابن الرضا كه نمی خواستيد او رابشناسيد آيا اين آشنايی كافی است كه ديگر بار، لب به سخن اعتراض آميز باز نكنيد؟ (81)

مأمون رو به امام كرد و تقاضا نمود كه جواب سؤالات فقهی را خودتان بيان فرماييد تا همگان استفاده كنيم. پيشوای نهم با بيان شيوای خود، پاسخ تمام سؤالاتی را كه قاضی القضاة از حل آنها عاجز مانده بود و می خواست به وسيله آن اعتبار پيشوای عاليقدر را در هم بشكند، برای همه مجلس نشينان آشكار ساخت:

پاسخ سؤالات فقهی امام جواد عليه‌السلام‌

در توضيح فروع مختلف مسألة چنين فرمودند: اگر شخص محرم، شكار را در خارج از محدوده حرم انجام و شكار ازپرندگان و بزرگ باشد، كفاره آن يك گوسفند است. اگر در داخل حرم، مرتكب شود، كفاره آن دو برابر خواهد بود.

اگر بچه پرنده ای را در خارج از حرم شكار كند، او بايد كه يك بره، تازه از شير گرفته ای كه از شير باز شده باشد، كفاره دهد درصورتی كه در داخل حرم، صيد نمايد، يك بره از شير گرفته شده را و قيمت پرنده رانيز بايد بپردازد.

اگر حيوان شكار شده، الاغ وحشی باشد، كفاره آن گاو است. اگرشتر مرغ باشد، كفاره آن يك شتر است. اگر آهو باشد، يك گوسفند كفاره دارد. اگر هر كدام از اينها را در حرم بكشد، كفاره آن دو برابر می شود كه هدی رسيده به حرم باشد و به كعبه سوق داده شود.

اگر احرام او برای حج باشد، قربانی بر او واجب گردد كه می بايست در منی نحر كند. و اگر احرام او، برای عمره باشد در مكه نحر می كند. كفاره شكار، نسبت به عالم و جاهل مساوی است ولی در صورت عمد برمرتكب شونده، گناه دارد، ولی در صورت خطا، گناه از او برداشته شده است.

كفاره فرد آزاده بر عهده خود اوست، ولی كفاره برده بر عهده مولای اوست. بر فرد صغير،كفاره واجب نيست، كفاره او بر عهده ولی اوست. فردی كه اظهار ندامت و پشيمانی كند، با اين عمل او گناه از او برداشته می شود، ولی فردی كه اصرار بر ادامه شكار،داشته باشد به سزای عمل خود می رسد. (82)

عجز و سكوت هنگامی كه امام جواد عليه‌السلام‌ از توضيح شقوق و فروع مختلف مسألة، فارغ گرديد و با تحير و اعجاب اهل مجلس رو به رو شد، مأمون از امام درخواست نمود كه مسألة ای از قاضی القضات سؤال فرمايند تا مورد استفاده همگان واقع گردد.

امام عليه‌السلام‌ با كراهت تمام از او پرسيد: آماده هستيد اگر سؤالی شد پاسخ دهيد؟ او با ناراحتی گفت: اين اختيار با شماست، فدايت گردم! شما سؤال فرماييد، اگر از عهده آن برنيامدم، همچنان از دريای بی كران دانش شما، بهره ‌مند خواهم شد.

پيشوای نهم عليه‌السلام‌ لب به سخن بازگشودند و فرمودند، خوب فكر كنيد: مردی در طليعه خورشيد به زنی نگاه كرد، آن نگاه بر وی حرام بود، در چاشت روز با زبر همان زن نگاه كرد در صورتی كه نگاهش حلال بود، در هنگام ظهر، نگاه اين مرد برهمان زن افتاد، ولی نگاهش حرام بود، هنگام نماز عصر باز به همان زن، نگاه كرد و اين نگاه او حلال بود، اما غروب هنگام، ديگر نتوانست آن زن را ببيند، زيرا نگاهش بر او حرام بود، در نيمه شب، همين زن برای آن مرد، حلال بود اما به وقت نماز صبح، آن نگاه حرام شد و در سپيده دم اين حرمت، شكست و زن بر آن مرد حلال شد.

حال بفرماييد، تصويرفرضی اين مسألة چگونه است، اين زن و مرد در چه شرايطی از نظر شرعی حلال و تحت چه ضوابطی بر همديگر حرام می گردند؟ قاضی القضات دربار خليفه، در همان آغاز كاربه عجز خود اعتراف كرد، و بی درنگ اظهار داشت: نمی دانم و به جواب راهی نمی يابم. پس از اندكی تأمل و مكث از پيشوای نهم خواهش كرد كه اين مسألة را خود تشريح فرمايند.

پاسخ سوالات

امام عليه‌السلام‌ فرمودند: ساده است، اين زن، كنيز كسی بود، مردی در آغاز روز نگاهش كرد طبعا اين نگاه حرام بود. وقتی آفتاب به موقع چاشت رسيد، اين مرد، كنيز را از مالكش خريد در اين وقت، نگاه او بركنيزش حلال بود.

به هنگام ظهر، كنيز را آزاد ساخت، نگاهش از نو بر او حرام گرديد. اما هنگام نماز عصر، كنيز آزاد شده را به عقد خود درآورد حالا زنش بود و نگاهش بر او حلال بود. به وقت نماز مغرب، اين مرد زن خود را ظهار (83) كرد و بر او حرام گرديد.

به هنگام نماز عشا، كفاره ظهار را پرداخت و زن بر او حلال شد، ولی نيمه شب او را طلاق داد و برای چهارمين بار، بر او حرام گرديد. سپيده دم فردا از طلاق خود، پشيمان گرديد و به زن رجوع كرد، و زن مجددا بر او حلال گرديد.

هنگامی كه پاسخ سؤالات داده شد، مأمون به شعف و خوشحالی افتاد، رو به خاندان عباسی كه همه پسر عموهای او بودند، گفت: آيا سزاوار است كه از چنين شخصيت عالم و دانا بگذريم؟

آيا كسی از شما می توانست، پاسخ اين مسائل را از ديدگاه فقهی همانند او بيان كند؟ همگی اعتراف كردند كه تشخيص مأمون در انتخاب امام عليه‌السلام‌، بی جهت نبوده است.

مأمون افزود، دودمان اهل بيت عليه‌السلام‌، علم و دانش آنان ارتباطی به سن و سال آنان ندارد دانش آنان از سرچشمه وحی گرفته می شود، آيا نمی دانيد پيامبر اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم، علی عليه‌السلام‌ را به اسلام دعوت نمود و اسلام او را پذيرفت، در صورتی كه بيشاز ده سال نداشت؟

با حسن عليه‌السلام‌، و حسين عليه‌السلام‌ آن دو كودك خردسال، بيعت انجام داد در صورتی كه سن آنان پايين ‌تر از شش سالگی بود، وجز آنان از هيچ كدام از كودكان بيعت نپذيرفت.

ازدواج فردای آن جلسه بود كه مأمون عليه‌السلام‌، شخصيت ‌های برجسته و دانشمندان و رجال لشكری وكشوری را فراخواند و مجلس باشكوهی، ترتيب داد و مراسم عقد دختر خود ام الفضل را با امام جواد عليه‌السلام‌ انجام داد. امام جواد عليه‌السلام‌ در همان سالی كه با دختر مأمون، عروسی كرد از بغداد به مدينه بازگشت و تا سال 220در مدينه می زيست تا حكومت به دست معتصم افتاد.

## معيار شناخت حديث صحيح

در يكی ازمجالس مناظره كه فراوان در حضور مأمون تشكيل می يافت، يكی از علمای درباری برای توليد عداوت و كينه در قلوب عده كثيری از حضار مجلس نسبت به ساحت امام جواد عليه‌السلام‌ از امام عليه‌السلام‌ سؤال كرد چه می فرماييد، در موردآن حديثی كه درباره يكی از ياران نزديك رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم واردشده است و می گويد: جبرييل بر رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نازل گرديدو عرض كرد ای رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم! خداوند متعال تو را سلام می رساند، و می فرمايد از يكی از ياران خود بپرس كه خداوند متعال از تو راضی و خشنود است، آيا تو هم از او راضی هستی ؟

امام جواد عليه‌السلام‌ با توجه به موقعيت خاص محفل فرمودند: من منكر فضيلت آن صحابی كه می فرماييد، نيستم ولی بر گوينده اين خبر لازم است به آن حديثی كه پيامبر اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در حجة الوداع فرمودند، توجه داشته باشد، جايی كه می فرمايند:

دروغگويان و خبرسازان زياد شده اند و در آينده نيز زيادتر خواهند شد. بدانيد هرآنكه حديث دروغی را به من نسبت دهد، جايگاه او آتش است. معيار تشخيص حديث صحيح از غير آن، اين است كه آن را بر قرآن مجيد و سنت مسلم من عرضه كنند، اگر با آن دومخالفت كرد، رد كنيد و كنار بزنيد. حديثی را كه شما نقل كرديد با كتاب خداسازگار نيست.

قرآن می فرمايد: انسان را ما آفريده ايم و از آنچه در قلب او، خطور می كند آگاهی داريم. (84) و در مورد ديگر می فرمايد: ما به انسان نزديك تر از شاهرگ گردن او هستيم. (85) آيا بر چنين آفريدگار دانا وآگاه، خشنودی و رضايت خاطر يا نارضايی آن صحابی مكتوم مانده است تا نيازمند سؤال از آن صحابی گردد؟ اين امر نسبت به پروردگار عالم، محال و غير ممكن است. (86)

امام جواد عليه‌السلام‌ با محكوم ساختن طرف، يك قانون كلی و عمومی نيز در اختيار شنوندگان قرار داد كه پايه و اساس آن، مستند به قرآن مجيد و سنت وراه و رسم پيامبر اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بود، و هيچ كدام از حضار مجلس را يارای مخالفت با آن دو سند نبود به اين ترتيب با حفظ اصالت مرام، طرف را نيزمجاب و محكوم ساخت.

وی دوباره از امام عليه‌السلام‌ پرسيد: می گويند قدر و منزلت شيخين در روی زمين همانند جبراييل و ميكاييل در آسمان ها است. آيا اين حديث صحت دارد؟

ابوجعفر ثانی عليه‌السلام‌ در پاسخ فرمودند: اين حديث نيز مورد تأمل ونظر است، چون جبراييل و ميكاييل هر دو از فرشتگان مقرب درگاه الهی هستند كه هميشه در اطاعت امر پروردگار به سر می برند و لحظه ‌ای به معصيت و نافرمانی او نپرداخته اند، ولی آن دو شخص هر چند اسلام آوردند، ولی مدتی در شرك و بت پرستی بودند، بلكه اكثر مدت عمر آنان در بت پرستی سپری شده است. پس چگونه ممكن است اين دو،قابل مقايسه و تطبيق باشند؟

آخرين بار، او از امام پرسيد چه می فرماييد،درباره مطلبی كه روايت می كنند: شيخين، آقايان پيران و سالخوردگان بهشتی هستند؟

امام در پاسخ فرمودند: اهل جنت همگی در سنين جوانی و نشاط به سر می برند، در ميان آنان پير و سالخورده پيدا نمی شود تا آنان سروران پيران بهشتی بوده باشند و اين حديث را بنی اميه برای معارضه با گفتار رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم جايی كه می فرمايند: حسن عليه‌السلام‌ و حسين عليه‌السلام‌ سروران جوانان بهشتی هستند. جعل نموده اند.

به اين ترتيب امام باكجرويها وكج انديشی ‌های رائج، مبارزه علمی نمود بی آنكه خطری او را تهديد نمايد،يا گرفتار، امواج تعصبات بی جا گردند.

## سی هزار مسئله

هنگام رحلت امام رضا عليه‌السلام‌، فرزند برومندش در سن خردسالی و كودكی بود و در مدينه زندگی می كرد.

پاره ای از شيعيان در بغداد و ديگر شهرها، به علت صغر سن آن حضرت به عنوان امام به ترديد و شبهه افتادند و جمعی از شيعيان مانند: ريان بن صلت، صفوان بنيحيی، محمد بن حكم و يونس بن عبد الرحمن و جمع ديگری از علما و افاضل شيعه تصميم گرفتند كه هنگام حج به حضور او شرفياب گردند و از نزديك تماس پيدا كنند.

سيد مرتضی در عيون المعجزات می گويد: بيش از هشتاد نفر از فقهای بغداد و شهرهای ديگر، هنگام سفر حج روی اين تصميم، به مدينه عازم شدند و در منزل معروف امام صادق عليه‌السلام‌ به محضر امام جواد عليه‌السلام‌ شرفياب گرديدند سؤالات و مطالب علمی متعددی از او پرسش كردند و به پاسخ های قانع كننده ای نائل آمدند، بدين ترتيب شبهه و ترديد از آنان زائل گرديد و به مرحله يقين رسيدند. (87)

و شايد آنچه معروف است كه امام عليه‌السلام‌ در يك مجلس يادر عرض چند روز، سی هزار مسألة از غوامض مسائل آن روز را بيان داشتند، ناظر بهاين جلسات باشد كه امام عليه‌السلام‌، اصول مطالب وامهات آن را بيانفرموده اند كه صدها مسألة از آن متفرع می گرديد.

## تربيت شاگردان

در كتابهای جوامع اصول وفقه، احاديث و روايات فراوانی از وجود مبارك امام ابوجعفر ثانی عليه‌السلام‌ نقل شده است كه مسائل گوناگون فقهی مورد سؤال و جواب واقع شده است كه در ابواب متفرق، مورد استناد فقها، واقع گرديده است، و قسمتی از اين گونه احاديث را در كتابهای اصول چهارگانه كافی، تهذيب، استبصار و من لا يحضرهالفقيه و ديگر جوامع حديثی، مضبوط است و همچنين در كتابهای رجال و درايه اصحاب و شاگردانی را ياد كرده اند كه در مكتب تربيتی آن بزرگوار، پرورش يافته اند كه امروز مورد استناد فقهای ما قرار می گيرد.

اين روايتگران و شاگردان را، می توان از لابه لای كتابهای احكام، تراجم، تفاسير، و اديان بيرون آورد و به مقام معرفی آنانپرداخت.

در ميان اصحاب و ياران او افرادی مانند: احمد بن محمد بن ابی نصر بزنطی، احمد بن محمد بن عيسی اشعری، احمد بن محمد بن خالد برقی، ايوب بن نوح، احمد بن اسحاق بن سعد اشعری، ابراهيم بن مهزيار اهوازی، ابو هاشم جعفری وجود داشتند كه هركدام در جايگاه خود از منزلت و اعتبار خاصی برخوردار بودند. علاوه بر آن ها،شاگردان و راويان ديگری نيز داشته اند كه به كسب علم و دانش و نقل روايت از آنبزرگواران می پرداختند.

مرحوم مجلسی در توجيه اين مطلب كه آن حضرت در يك مجلس، چطور به سی هزار مسأله جواب فرموده است، چند وجه نقل می كند: از جمله اين كه ممكن است در خاطر انبوه حاضران، بيشتر سوالات يكسان بوده است، چون به بعضی جواب داده است، همه ی آنها برای اهل مجلس روشن شده است و يا اشاره است به آن كه از كلمات مختصر امام عليه‌السلام‌، آن مقدار مسائل، استنباط می گرديد.

سيد مرتضی علم الهدی رضوان الله عليه در عيون المعجزات نقل كرده است: چون حضرت رضا عليه‌السلام‌ ازدنيا رفت، سن امام جواد عليه‌السلام‌ هفت سال بود، در بغداد و شهرهای ديگر اختلاف به وجود آمد، بزرگان شيعه از قبيل: ريان بن صلت، صفوان بن يحيی، محمد بن حكيم، عبد الرحمان بن حجاج، يونس بن عبد الرحمان و جماعت ديگری در خانه عبد الرحمان بن حجاج در بركه زلول جمع شده و بر رحلت امام ثامن گريه می كردند، و بزرگی مصيبت بر آنها سنگينی می نمود.

يونس بن عبد الرحمان گفت: از گريه و زاری دست برداريد، مطلب اساسی اين است كه در مسائل به كدام كس، رجوع بكنيم تا اين( ابوجعفر عليه‌السلام‌) بزرگ بشود؟! در اين موقع ثقه جليل القدر، ريان بن صلت به پا خاست و از حلقوم يونس گرفت و مرتب او را می زد و می گفت: برای ما ايمان اظهار می كنی و در باطن شك و شرك داری؟ اگر فرمان امامت او، از جانب خداست، در اين صورت، اگر طفل يكروزه هم باشد مانند پير مرد كهنسال و پير مرد است و اگر از جانب خدا نباشد، هزار سال هم عمر كند، مانند يك فرد عادی است، بايد دراين سخن دقت كرد، حاضران شروع به توبيخ يونس بن عبد الرحمان كردند.

در آن وقت،ايام حج نزديك می شد، از فقهاء و علماء بغداد و ساير شهرها، هشتاد نفر گرد هم آمده، به قصد حج حركت كردند، اول به مدينه آمدند تا به خدمت امام جواد عليه‌السلام‌ برسند.

پس از ورود به مدينه در خانه امام صادق عليه‌السلام‌ گرد آمدند كه خالی بود، روی بساط بزرگی نشستند، عبد الله بن موسی محضر آنها آمد و در صدر مجلس نشست، يك نفر به پا خاست و گفت: اين پسر رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم است هر كه سؤالی دارد بكند، از وی سؤالاتی شد كه بر خلاف، جواب داد، اين كار، حاضران را در حيرت و اندوه فرو برد، فقهاء برخاسته و قصد رفتن كردند و گفتند: اگر ابو جعفر عليه‌السلام‌ جوابها را می توانست بدهد، اين همه، جواب خلاف از عبد الله بن موسی بروز نمی كرد!!

در اين وقت از صدر مجلس دری گشوده شد و غلامی موفق نام، وارد مجلس گرديد و گفت: اين ابو جعفر عليه‌السلام‌ است كه می آيد، همه به پا خاستند و از وی استقبال كرده و سلام دادند، امام صلوات الله عليه داخل شد، دو پيراهن به تن داشت و عمامه ای كه دو طرفش آشكار بود به سر گذاشته بود، آن حضرت نشست مردم همه ساكت شدند.

منادی قبلی به پاخاست و از امام سؤالاتی نمود: حضرت جواب درستی دادند، همه شاد شدند و بر او دعاكردند و ثنا گفتند، عرض كردند: عموی شما، عبد الله چنين و چنان جواب می گفت.

فرمود: لا إله إلا الله ای عمو! بزرگ است نزد خدا كه فردا پيش او ايستاده باشی وبگويد: چرا به بندگان من، آنچه نمی دانستی، فتوا دادی در صورتی در ميان امت، داناتر از تو وجود داشت؟

روايت شده: عمر بن فرج رخجی (حاكم مدينه) به آن حضرت گفت: شيعيان شما مدعی هستند كه شما وزن همه آب دجله را می دانيد؟ در آن وقت در كنار دجله بودند، حضرت فرمودند: آيا خدا می تواند اين علم را به پشه ای بياموزديا نه؟ گفت: آری، امام عليه‌السلام‌ فرمودند: من در پيش خدای تعالی،از پشه و از اكثر مخلوقاتش، محترمتر هستم. (88)

## جود و بخشش آن بزرگوار

آنچنان كه گذشت، بذل و بخشش و احسان در راه خدا، يكی از امتيازات و خصوصيات اصلی اين خاندان كرم است كه در مواقع متعدد از آنان سرمی زند.

آنان در جلب رضا و خشنودی پروردگار عالم، از صرف هر نوع امكانات مالی و رفاهی، به نيازمندان و مستحقين واقعی، مضايقه و كوتاهی نداشته اند. اصولا مال و ثروت از نظر آنان، معنای ويژه ای دارد كه با مفهوم عادی آن، در ميان مردم، تفاوت اساسی دارد.

آنان مال و ثروت را در حدی قبول داشتند كه بتوانند به وسيله آن، گرهی از مشكلات زندگی ديگران را بگشايند يا توسط آن، ذخيره ای برای آخرت وتكميل معنويت خود، اندوخته باشند.

مگر بزرگ اين خاندان، علی عليه‌السلام‌ نبود كه در راه خشنودی پروردگار، سه شبانه روز با اهل بيت عليه‌السلام‌ خود، با شكم گرسنه،روزه دار بود تا درخواستهای فقير و يتيم و اسير را فراهم سازد؟

در زندگی هر كداماز پيشوايان معصوم، چنين بخششها و گذشتها ثبت گرديده است كه بررسی زندگی هر كداماز آنان، بهترين گواه مدعای ما است و اين امر در مورد شخصيتی كه اكنون، در ترسيم گوشه ای از چهره او هستيم، مصداق كامل دارد و عنوان دومی جواد بر اثر تكرارو مشاهده اين عمل، نشانگر اين حقيقت بارز می باشد، اينك به عنوان نمونه به چندمورد از بذل و بخشش ايشان، اشاره می گردد.

## عائدات وقف

كلينی از علی بنابراهيم و او از پدرش نقل می كند: كه در محضر امام جواد عليه‌السلام‌ بودم كه صالح بن محمد بن سهل متولی اوقاف قم، وارد محضر امام عليه‌السلام‌ گرديد (او از طرف امام عليه‌السلام‌ متولی اوقافی بود كه به نام امام عليه‌السلام‌ وقف شده بود) و به عرض رساند: سرور من! مرا در مقابل ده هزار درهم از عائدات وقف، حلال فرماييد، چون آن را در راه نفقه اهل و عيال خود،خرج كرده ام. امام عليه‌السلام‌ با گشاده رويی فرمودند: شما را از پرداختآن معاف می دارم. (89)

## به قدر مروت!

علی بن عيسی اربلی در كشف الغمه می نويسد: مردی به حضور امام عليه‌السلام‌ رسيد و عرض كرد كه: خواهشمنداست، مرا به اندازه مروت خودتان احسان نماييد! امام عليه‌السلام‌ فرمودند: اكنون در وسعت من نيست كه اين مقدار راببخشم. سائل عرض كرد: پس لطفا به مقدار مروت و مردانگی خودم، احسان فرماييد. امام عليه‌السلام‌ به خدمتگزار خود فرمود: مبلغ دويست دينار به اوعطا كند. (90)

## راه گشايی بر ديگران

مردی از بنی حنيفه از اهالی بست و سجستان می گويد: كه در اوائل خلافت معتصم در آن سالی كه امام عليه‌السلام‌ با خانواده، عازم مكه گرديده بود، من در مصاحبت آن بزرگوار افتخار داشتم روزی كه جمعی از مسئولين امور خلافت نيز بر سر طعام حاضر بودند به حضور امام عليه‌السلام‌ عرض كردم: ای فرزند رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم! فدايت گردم، والی و فرماندار منطقه ما مردی است كه به دوستی شما خاندان (رسول)، معروف و متمايز است و من در ديوان او از بابت خراج و ماليات، بدهكاری دارم كه ازپرداخت آن، عاجز هستم.

اگر مصلحت بدانيد نامه ای به ايشان مرقوم فرماييد كه دراين باره محبتی در حق ما بكند بسيار به موقع خواهد بود. امام فرمودند: من اورا نمی شناسم.

مرد گفت: درست است كه شما آشنايی خصوصی با او نداريد، ولی اواز ارادتمندان و دوستان شما است، قطعا نامه شما به حال من نافع خواهد بود.

امام عليه‌السلام‌ محض اجابت درخواست، يك فرد مؤمن، كاغذی برداشت و چنينمرقوم فرمودند: بسم الله الرحمن الرحيم، «اما بعد فإن موصل كتابی هذا ذكر عنكم ذهبا جميلا وان مالك ما احسنت فيه، فأحسن الی اخوانك و اعلم ان الله عزوجل سائلك عن مثاقيل الذر والخردل.»

به نام خداوند بخشنده و بخشايشگر مهربان، حامل نامه من، از شما يك روش زيبايی را تعريف نمود، بدانيد جز احسان و نيكوكاری هيچ فائده ای در زندگی، برای تو نيست، هر چه توانستی در حق برادران دينی خود نيكی واحسان نما! و بدان كه خداوند متعال از مثقال ها واوزانی كه به قدر ذره ناچيز باشد از تو سؤال خواهد نمود.

(اشاره به آيه شريفه است كه می فرمايد: (فَمَن يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ \* فَمَن يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ). نامه را دريافتم، چون خبر نامه و آمدن من به گوش فرماندار سجستان، حسن بن عبد الله نيشابوری رسيد به استقبال من، آمد و به احترام و تعظيم نامه تا دو فرسخ از شهر، بيرون شتافته بود تا چشمش به نامه افتاد، آن را گرفت و بوسيد و روی هر دو چشم خود گذاشت و به من گفت: حاجت شما چيست؟

گفتم، مرا خراجی بر گردن است كه در ديوان ماليات شما ثبت است و قادر به پرداخت آن نيستم، دستور داد كه روی آن قلم بگيرند، و مدت طولانی مرا از پرداخت ماليات معاف دارند.

پس از آن از تعداد عائله من پرسيد، از تعداد و هزينه عائله ام، او را آگاه ساختم، دستور داد كمك مؤثری در حق من انجام دادند. فرماندار محل تا در سر كار بود به بركت آن نامه من از احسان و نيكی مضايقه و كوتاهی نداشت. (91)

## هشدار به مسئولين امور

استاد شيخ محمد جواد مغنيه لبنانی كه يكی از خدمتگزاران علم و مذهب می باشد، پس از نقل اين داستان می افزايد: اين حديث می تواند هشداری بهگردانندگان امور اداری باشد.

آنان به مجرد اشغال يك ميز اداری رياست يا مديريت،تمام دوستی ها و علاقه برادری و اسلامی را كنار می گذارند و تغيير ماهيت داده وكوچكترين مشكل گشايی و چاره سازی در حق گرفتاران و ضعيفان از خود نشان نمی دهند،چنين افرادی بهتر است كمی به خود آيند و بدانند ميز رياست و تشريفات ديگر، همه زوال پذير و فنا شدنی است، فقط آنچه جاودان و هميشگی است نيكوكاری و خدمت به مردمو رفع نيازمندی ديگران است و بس.

# بخش سوم: ياران و روايتگران از امام جواد عليه‌السلام‌

امامان پاك ما، همچون پيامبر گرامی صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم پيوسته در تعليم و تربيت مردم، ساعی وكوشا بودند، آنان در تمام اوقات روز و شب، ملتزم به راهنمايی و تربيت مردم بودند، رفتار و گفتار و معاشرت و حتی هر گوشه از زندگی روزمره آنان، آموزشگر كسانی بود كه با آنان تماس داشتند، هر كس هر وقت با آنان می نشست غير ممكن بود كه ازاخلاق و دانش آنان بهره ‌مند نشود، اگر سؤالی داشت می توانست مطرح كند و پاسخ آنرا بشنود، و پرسشها هم محدود نبود، آنان هر مشكلی داشتند می پرسيدند و پاسخ می گرفتند.

بديهی است چنين مدرسه يی هرگز و در هيچ جا جز در مكتب پيامبران و امامان، نظير نداشته و ندارد، و طبيعی است كه ويژگی و ثمربخشی چنين مكتبی تا چه حد جالب و جاذب بوده است، به همين جهت، خلفای اموی و عباسی كه می دانستند اگر مردم متوجه اين ويژگيها شوند به سوی پيشوايان الهی و امامان بر حق، جذب خواهند شد و در چنين صورتی حكومت اين غاصبان، در خطر قرار خواهد گرفت، از اينرو تا آنجا كه برايشان ممكن بود می كوشيدند تا مردم با پيشوايان واقعی اسلام به صورت آزاد تماس نداشته باشند، و فقط چند سالی در زمان امام باقر عليه‌السلام‌ بود كه به جهت حكومت عمر بن عبدالعزيز كه تا حدودی رفتاری ملايم و انسانی داشت، و در عهد امام صادق عليه‌السلام‌ به جهت آن كه حكومت اموی رو به زوال، و حكومت عباسی، در اوائل كار بود، مردم توانستند از آن دو امام بزرگوار، به طور نسبی بهره ‌مند گردند، و می بينيم كه شماره ی شاگردان و راويان از صادقين صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به حدود چهار هزار نفر رسيد (92) ولی در دوره ‌های ديگر اصحاب و شاگردان و راويانبرخی از ائمه عليه‌السلام‌ بسيار تقليل يافته است؛

به عنوان مثال، اصحابو شاگردان و راويان امام جواد عليه‌السلام‌ قريب صد و سيزده نفر بوده ‌اند (93) و اين گويای اين حقيقت است كه در زمان آن گرامی، تماس مردم با او، تا چه اندازه محدودمی بوده است.

اينك به معرفی اجمالی و گزارشی چند تن از آن ياران مخلص می پردازيم:

1. علی بن مهزيار (م 254 ه‍. ق): از ياران خاص و جزو وكلای امام جواد عليه‌السلام‌ بود، او از اصحاب امام رضا عليه‌السلام‌ و امام هادی عليها‌السلام‌ نيز محسوب می شود. او بسيار عبادت می كرد و در اثر سجده ‌های طولانی پيشانيش پينه بسته بود، به هنگام طلوع آفتاب، سر به سجده می نهاد و سر برنمی داشت تا هزار تن از مؤمنان را دعا می كرد، و از خدای متعال برای آنان، آنچه برای خود می خواست، مسئلت می نمود.

ابو الحسن علی بن مهزيار در اهواز می زيست و بيش از سی كتاب تأليف كرد (94)، در مراتب ايمان و عمل به چنان مقام ارجمندی نائل شد كه يك بار امام جواد عليه‌السلام‌ در تقدير از او نوشت: بسم الله الرحمن الرحيم، ای علی! خداوند به تو پاداشی نيكو، عطا فرمايد، و تو را دربهشت جای دهد! و در هر دو جهان از خواری نگاه دارد، و در آخرت با ما محشور فرمايد! ای علی! من تو را در خيرخواهی و اطاعت و احترام وخدمت و انجام آنچه بر تو واجباست، آزموده ام، و اگر بگويم هيچ كس را چون تو نيافته ام، اميد آن دارم كه دراين گفتار راه مبالغه نپيموده باشم.

خداوند بهشت فردوس را پاداش تو قرار دهد،مقام تو و نيز خدمات تو در گرما و سرما و شب و روز بر من، پوشيده نيست، از خدا مسئلت می دارم در قيامت هنگامی كه همه مردم جمع می شوند، تو را به رحمت ويژه اشاختصاص دهد چنان كه مورد غبطه و حسرت ديگران قرار گيری، انه سميع الدعاء. (95)

2. بزنطی احمد بن محمد بن ابی نصر (م 221 ه‍. ق): از مردم كوفه و جزوياران ويژه امام رضا عليه‌السلام‌ و امام جواد عليها‌السلام‌ می باشداو نزد هر دو امام معصوم بسيار ارجمند و محترم بود، چندين كتاب و از جمله كتاب الجامع را تأليف كرد، فقاهت او را همه ی دانشمندان شيعه، قبول دارند و او را مورد اطمينان و وثوق كامل می دانند. (96)

3. زكريا بن آدم: زكريا از مردم قم بود و هم اكنون نيز مزارش در شهرستان قم، معلوم و مشهور است، از ياران بسيار نزديك امام رضا عليه‌السلام‌ و امام جواد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم محسوب می شود، و امام جواد عليه‌السلام‌ برای او دعا فرمود، و او را از ياران باوفای خويش، به شمار آورد. (97)

يك بار كه خدمت امام رضا عليه‌السلام‌ شرفياب شده بود، امام از اول شب تا صبح، در خلوت با او سخن می گفت، (98) ونيز در پاسخ كسی كه پرسيده بود: راه من، دو راهست و نمی توانم هميشه خدمت شمابرسم، معارف و احكام دينم را از چه كسی فرا گيرم؟ فرمود: از زكريا بن آدم فراگير كه او در امور دين و دنيا امين است. (99)

4. ابن بزيع، محمد بن اسماعيل: از ياران پيشوايان معصوم امام كاظم عليه‌السلام‌ و امام رضا عليه‌السلام‌ و امام جواد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و نزد شيعه از موثقين محسوب می شود، مردی صالح و درست كردار و اهل عبادت بود و كتابهايی تأليف كرد، درعين حال در دربار عباسيان كار می كرد (100) و در اين ارتباط امام رضا عليه‌السلام‌ به او فرمود: خداوند در دربار ستمگران، بندگانی دارد كه بوسيله ی آنان برهان و حجت خويش را آشكار می سازد، و آنان را در شهرها قدرت می بخشد تا بوسيله ی آنان، دوستان و اولياء خود را از ستم ستمگران، نگاه دارد و امور مسلمانان را اصلاح كند، آنان در خطرها و حوادث، پناه اهل ايمانند، و گرفتاران و نيازمندان از شيعيان ما، به آنان رو می آورند، و رفع گرفتاری و نياز خود را ازآنان می خواهند.

به وسيله ی چنان افرادی، خداوند مؤمنان را از هراس ستمگرانايمنی می بخشد، آنان مؤمنان حقيقی و أمينان خدا در زمينند، رستخيز از نور آنان، نورانی است، به خدا سوگند كه بهشت برای آنان و آنان برای بهشت آفريده شده اند، كه گواراشان باد!.

آنگاه امام عليه‌السلام‌ فرمودند: هر يك از شما بخواهد می تواند به همه ی اين مقامات نائل شود. محمد بن اسماعيل عرض كرد: فدايت شوم به چه چيز؟ فرمودند: به اينكه در ظاهر با ستمگران باشد و با خوشحال كردن شيعيان ما، ما را خوشحال كند (در پست و مقامی كه قرار می گيرد هدفش رفع ظلم و ستم از مؤمنان باشد). در پايان امام عليه‌السلام‌ به محمد بن اسماعيل كه از وزرای دربار عباسی بود، فرمودند: ای محمد تو نيز ازآنان باش. (101)

حسين بن خالد می گويد: با گروهی خدمت امام رضا عليه‌السلام‌ بوديم، از محمد بن اسماعيل ابن بزيع سخن به ميان آمد، امام عليه‌السلام‌ فرمود: دوست دارم در ميان شما مثل اويی بوده باشد. (102)

محمد بن احمد بن يحيی می گويد: با محمد بن علی بن بلال به زيارت قبر (103) محمد بن اسماعيل بن بزيع رفتيم، محمد بن علی در طرف سر قبر، رو به قبله نشست و گفت صاحب اين قبر برايم نقل كرد: كه امام جواد عليه‌السلام‌ فرمود: كسی كه قبر برادر مؤمن خود را زيارت كند و كنار قبر او رو به قبله بنشيند و دست خود را بر قبر او بگذارد و هفت بار سوره ی (إِنَّا أَنزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ) را بخواند از فزع اكبر، وحشت و هراس بزرگ قيامت ايمن می گردد. (104)

محمد بن اسماعيل بن بزيع می گويد: از امام جواد عليه‌السلام‌ تقاضا كردم پيراهنی از پيراهن های خود، برايم بفرستد تا كفن خويش سازم، آن گرامی پيراهنی فرستاد وفرمان داد (تا) تكمه ‌هايش را بردارم. (105)

ما در اين مقام به معرفی اجمالی جمعی از هر دو دسته می پردازيم:

5. ابوالبختری: مودب فرزند حجاج يكی از ياران و راويان آن حضرت شمرده می شود. صاحب معجم رجال الحديث، او (را) از اصحاب امام عسگری عليه‌السلام‌ شمردهاست و در مناقب، ج 4 در باب امامت آن بزرگوار نام او، آمده است. (106)

6. ابو علی بن راشد: او در سند تعداد كثيری از روايات، واقع شده است كه شمارآنها بالغ بر 33 مورد می گردد او از امام جواد عليه‌السلام‌، امام هادی عليه‌السلام‌ و امام حسن عسگری عليه‌السلام‌ هر سه بزرگوار، روايتنموده است، نمونه ‌های حديثی او در كتاب كافی جزء 7، كتاب وصايا حديث 1 و حديث 11می باشد. (107)

7. ابو عبد الله خراسانی: او نيز از امام جواد عليه‌السلام‌ روايت كرده است و صدوق هم با سند خود از او روايت نموده است، يكی از احاديث منقوله اوپيرامون حج و معرفت مراتب آن می باشد. (108)

# بخش چهارم: امام جواد عليه‌السلام‌ و تفسير قرآن

8. ابو شيبه اصفهانی: فرد ممدوحی است و امام عليه‌السلام‌ در حق او طلب رحمت نموده است، رواياتی توسط او در جزء هفتم در موضوع كفودهم شأن بودن همسر،آمده است. (109)

9. ابو ساره: او نيزاز اصحاب و ياران امام جواد عليه‌السلام‌ می باشد آنچنان كه در رجال شيخ طوسی (قدس سره) آمده است. (110)

10. ابو جعفر بصری: او نيز از اصحاب و ياران امام جواد عليه‌السلام‌ می باشد، آنچنان كه مرحوم شيخ طوسی، در رجال خود ذكر كرده است و او را فرد ثقه، فاضل و صالح شمرده است. (111)

11. علی بن اسباط: او ازاصحاب و ياران امام رضا عليه‌السلام‌ و امام جواد عليه‌السلام‌ هر دو بزرگوار می باشد. (112)

12. ابن مهران: او از امام جوادعليه‌السلام‌ روايت نموده است وسهل بن زياد هم از وی روايت كرده است. نمونهروايتی او در جزء دوم كافی در باب تسليت به صاحب عزاء آمده است. (113)

13. عباسی: او يكی از راويان امام جواد عليه‌السلام‌ می باشد و نام او درنقل چندين حديث آمده است كه گويد: به امام جواد عليه‌السلام‌ جريان رانوشتم و امام عليه‌السلام‌ فرمود ايرادی ندارد و كافی جزء 3 باب قرأئة القرآن حديث 2. (114)

14. ابومشاور: مرحوم شيخ طوسی ومرحوم برقی او را ازاصحاب و ياران امام جواد عليه‌السلام‌ ذكر كرده اند. (115)

15. موسی بن داود منقری: او از اصحاب و ياران امام جواد عليه‌السلام‌ می باشد مرحوم شيخ طوسی در رجال خود به آن، تصريح نموده است. (116)

16. موسی بن قاسم بن معاوية بن وهب بجلی: او يكی ديگر از اصحاب امام جواد عليه‌السلام‌ و امام هادی عليه‌السلام‌ می باشد و يكی از افراد بسيارمؤثق و مطمئن در نقل حديث می باشد او كتابها و تأليفاتی دارد و نجاشی او را دو بار با كلمه ثقة، ثقة مورد تأييد قرار داده است او كتاب رجالی دارد، در آن كتاب شرح حال 18 تن را آورده است. و تعداد تأليفات او از 30 عنوان تجاوز می كنداو در باب فضيلت نماز در مسجد النبی روايتی دارد. (117)

## زنان محدثه در بين راويان و ناقلان حديث

از امام جواد عليه‌السلام‌ تعدادی هم از بانوانديده می شوند: از آن ميان: حكيمه دختر امام جواد عليه‌السلام‌، و زينب دختر محمد بن يحيی می باشد كه صاحب معجم رجال الحديث در معرفی آنان می نويسد:

17. حكيمه: دختر امام جواد عليه‌السلام‌ و عمه امام عسگری عليه‌السلام‌، داستان ولادت امام زمان (عج) روايت كرده است. (كافی / ج 1 / حديث 3). (118)

18. زينب دختر محمد بن يحيی: او از روايات از امام جواد عليه‌السلام‌ شيخ طوسی و كشی او را از اصحاب ابی جعفر ثانی امام جواد عليه‌السلام‌ دانسته اند. (119)

## از ديگر ياران و ياوران امام عليه‌السلام‌

19. ابن ابن غمير بغدادی (م 217 ه‍. ق).

20. ابو جعفر محمد بنسنان زاهری (م 220 ه‍. ق).

21. ابو تمام حبيب بن اوسطائی شاعر شيعی مشهور (م231 ه‍. ق).

22. فضل بن شذان نيشابوری (م 260 ه‍. ق).

اينان هر كدام به گونه ای موردتعقيب بودند، فضل بن شاذان از نيشابور بيرون كردند، عبد الله بن طاهر با او چنين رفتار نمود، سپس كتابهای او را تفتيش كرد، چون مطالب آن كتابها درباره خداشناسی و توحيد بود، به او گزارش دادند ولی قانع نشد و گفت: می خواهم عقيده سياسی او رانيز بدانم. (120)

ابوتمام شاعر نيز از اين امر بی بهره نبود. اميرانی كه خوداهل شعر و ادب بودند، حاضر نبودند، شعر او را بشنوند و مانند ديگر شاعران مورد تشويق و تقدير قرار دهند. ابن ابی عمير اين عالم ثقه و بزرگ كه مراسيل او را همانند مسانيد دانسته اند سالها در زندان بود، تازيانه ها زدند تا اسامی هممكتبان خود را بگويد و نگفت.

## امام جواد عليه‌السلام‌ و مهدی موعود (عجلالله تعالی فرجه الشريف)

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و فاطمه زهرا (س) وتمام پيشوايان معصوم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم همه از آمدن مهدی موعود (عجلالله تعالی فرجه الشريف) خبر داده اند، مرحوم صدوق در كتاب كمال الدين و تمام النعمة اخبار آنها را در ابواب بيست و چهار تا سی و هشت نقل كرده است و مرحوم مجلسی نيز آنها را در بحار الانوار: ج 51، ص 65 تا 162 نقل می كند، در اينجا به مناسبت زندگی حضرت جواد الائمة عليه‌السلام‌ آنچه از آن بزرگوار دربار حضرتمهدی عليه‌السلام‌ رسيده است نقل می كنيم.

1. عبد العظيم حسنی (121) گويد: به خدمت مولايم محمد بن علی بن موسی عليه‌السلام‌ رسيدم ومی خواستم در ارتباط با امام قائم عليه‌السلام‌ از وی سؤال كنم. آيا اومهدی است يا غير از آن؟

آن حضرت پيش از من فرمودند: قائم از ما همان مهدی (عج) است كه واجب است در زمان غيبت، انتظار او را بكشند و در وقت ظهور از او اطاعت كنند، او فرزند سوم من است به خدايی كه محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم را به نبوت برانگيخته و ما را به امامت مخصوص فرموده است: «لولم يبق من الدنيا إلا يوم واحد لطول الله ذلك اليوم، حتی يخرج فيه فيملاءالارض قسطا وعدلا كما ملئت جورا وظلما.»

و خداوند تبارك و تعالی كار او را در يكشب، اصلاح فرمايد، چنان كه كار موسی كليم را اصلاح فرمود، او رفت تا برای خانواده خود آتشی بياورد، برگشت در حالی كه رسول الله بود، بعد امام عليه‌السلام‌ فرمودند: «أفضل أعمال شيعتنا إنتظار الفرج.»

2. صقر بنابی دلف گويد: از ابو جعفر محمد بن علی الرضا عليه‌السلام‌ شنيدم می فرمودند: امام بعد از من پسرم علی است، قول او قول من و امر او امر من و طاعت اوطاعت من است، و امام بعد از او پسرش، حسن است، امر او امر پدرش و قول او، قول پدرش، و طاعت او طاعت پدرش است، بعد سكوت فرمودند. گفتم: يابن رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم! بعد از حسن، امام كدام است؟ حضرت با صدای بلند گريست وفرمودند: بعد از حسن، فرزند او قائم به حق و امام منتظر است، گفتم: يابن رسولالله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم! چرا قائم ناميده شده است؟

فرمودند: چون او بعداز مفقود شدن اسمش و بعد از ارتداد اكثر قائلان به امامتش، قيام می كند. گفتم:چرا منتظر ناميده شده است؟

فرمودند: چون او غيبتی دارد طولانی، در آن مدت، اهل اخلاص انتظار او را می كشند و اهل شك او را انكار می كنند و انكار كنندگان ياد اورا مسخره می پندارند. تعيين كنندگان وقت ظهور دروغ می گويند، و عجله كنندگان هلاك می شوند و اهل تسليم، نجات می يابند. (122)

## خدمت به امامان عليه‌السلام‌

محمد بن وليد كرمانی گويد: به امام جواد عليه‌السلام‌ گفتم: برای دوستان و خدمتكاران در دوست داشتن شما چه اجری هست؟

فرمودند: امام صادق عليه‌السلام‌ غلامی داشت كه به وقت رفتن به مسجد، استر آن حضرت را نگاه می داشت، روزی نشسته مشغول نگهداری استر آن حضرت بود، گروهی از اهل خراسان به ديدن امام عليه‌السلام‌ آمدند.

يكی از آنها به غلام امام عليه‌السلام‌ گفت: از امام عليه‌السلام‌ بخواه كه مرا به جای تو به خدمتكاری قبول كند و من غلام او باشم، در عوض تمامدارايی من مال تو باشد، من از هر رقم، مال زياد دارم، برو آنها را تصاحب كن، غلام گفت: اين را از امام عليه‌السلام‌ می خواهم.

آنگاه آن غلام پيش امام صادق عليه‌السلام‌ آمد و گفت: فدايت شوم، خدمتم، و طول مصاحبتم باشما را می دانيد، اگر پروردگار خيری برای من پيش آورد از آن ممانعت می كنی؟ امام عليه‌السلام‌ فرمودند: من از جانب خود بر تو احسان می كنم، آيا احسان ديگران را مانع می شوم؟! غلام جريان را به امام عليه‌السلام‌ عرض كرد، حضرت فرمودند: اگر تو ازخدمتگزاری ما سير شده ای و او به ما راغب است، او را قبول كرده و تو را می فرستيم.

چون غلام برگشت، حضرت او را صدا كردند و فرمودند: برای زياد بودن مصاحبت تو، نصيحتت می كنم، آن وقت اختيار با خود تو است. چون روز قيامت شود رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به نور خدا چنگ می زند، أمير المؤمنين عليه‌السلام‌ به رسول الله چنگ می زند، امامان به أمير المؤمنين عليه‌السلام‌ و شيعيانما به امامان چنگ زده داخل محل ما (بهشت) می شوند.

غلام پس از شنيدن اين سخنعرض كرد: يابن رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم! در خدمت شما می مانم و آخرترا بر دنيا اختيار می كنم. آنگاه غلام به محضر آن مرد خراسانی برگشت.

## امام جواد صلوات الله عليه و كمی سن

امامت مانند نبوت يك منصب خدايی است، و اختيار امام باخداست، هر كس را بخواهد به مقام امامت می رساند، در اول حالات أمير المؤمنين صلوات الله عليه درباره روح نبوت و امامت بطور مشروح سخن گفته شد.

ثقة الاسلامكلينی (قدس سره) در كافی بابی منعقد فرموده: «تحت عنوان الإمامة عهد من الله عزوجل معهود من واحد إلی واحد عليهم‌السلام» و در آن رواياتی در اين زمينه نقل فرموده است، از جمله عمرو بن اشعث می گويد: از امام صادق عليه‌السلام‌ شنيدم می فرمود: آيا فكر می كنيد كه يكی از ما به هر كه خواست وصيت می كند، نه والله، اين عهدی است از خدا و رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم به مردی بعد از مردی تا كار به صاحبش برسد: «أترون الوصی منا يوصی إلی من يريد؟! لاوالله و لكن عهد من الله ورسوله لرجلفرجل حتی ينتهی الامر إلی صاحبه.»

و در روايت ديگری آن حضرت به معاوية بن عمارفرمودند: «ان الإمامة عهد من الله عزوجل معهود لرجال مسمين ليس للإمام أن يزويهاعن الذی يكون من بعده.» (123)

بنابراين، در اين مسأله كمی و زيادی سن مطرحنيست و اين كه امام جواد صلوات الله عليه به وقت رحلت پدر بزرگوارش هفت يا هشت ساله بود و بيست و پنج سال عمر كرد، ضرری به امامت او ندارد. خداوند درباره يحيی بنزكريا فرموده: (وَآتَيْنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا.) (124)

حضرت عيسی عليه‌السلام‌ در حين ولادت به سخن درآمد و به صريح ( بيان) قرآن فرمود: (إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ آتَانِيَ الْكِتَابَ وَجَعَلَنِي نَبِيًّا). (125)

می بينيم كه هر دو در كودكی به مقام نبوت رسيده ‌اند.

صفوان بن يحيی می گويد: به امام رضا عليه‌السلام‌ گفتم: پيشاز آنكه خداوند، ابوجعفر عليه‌السلام‌ را به شما عطا فرمايد، در جواب مامی فرموديد: خداوند پسری به من عطا خواهد فرمود، اكنون كه خداوند عطا فرموده و چشم ما را روشن كرده است، خدا مرگ شما را برای ما پيش نياورد، ولی اگر واقعه ای پيش آيد، امام كه خواهد بود؟ حضرت اشاره به ابی جعفر عليه‌السلام‌ كردند كه در مقابلش ايستاده بودند. گفتم: فدايت شوم، اين سه ساله است؟ فرمودند: سه ساله بودن چه ضرری دارد، عيسی بن مريم در كمتر از سه سالگی، حجت خدا بود. (126)

و در روايت ديگر آن حضرت، به سائلی كه در اين باره سؤال كرده بود، فرمودند: «ان الله سبحانه بعث عيسی بن مريم رسولا نبيا صاحب شريعة مبتدأة فی أصغر من السن الذی فيه أبوجعفر» ارشاد: ص 299، كافی: ج 1، ص 322. كلينی (قدس سره)

در كافی نقل كرده: محمد بن حسن بن عمار گويد: در مدينه در محر علی بنجعفر صادق عليه‌السلام‌ بودم، مدت دو سال بود رواياتی را كه از برادرشموسی بن جعفر عليه‌السلام‌ نقل می كرد می نوشتم.

روزی ابو جعفر الجواد عليه‌السلام‌ داخل مسجد شد، علی بن جعفر بدون عبا برخاست، دست آن حضرت رابوسيد و تعظيم كرد، ابو جعفر عليه‌السلام‌ فرمودند: عموجان! بنشين خداتو را رحمت كند، گفت: مولای من! چگونه بنشينم حال آنكه شما ايستاده ايد؟! چونابو جعفر عليه‌السلام‌ برگشت، يارانش او را توبيخ كرده و گفتند: چرا اورا با كمی سن آن مقدار احترام و خضوع كردی، حال آنكه تو عموی پدر او هستی؟!

فرمود: ساكت باشيد، آنگاه ريش خود (را) گرفت و گفت: وقتی خداوند اين پير مردرا برای امامت، اهل نكرد و امامت را به او داد، فضيلت او را انكار كنم؟!! نعوذ بالله از آنچه می گوييد، من بنده او هستم. كافی: ج 1، ص 322. به هر حال كمی سن آن حضرت، ضرری در مسأله امامت ندارد، او به علت حامل روح امامت بودن، دريای مواجی از علم و درايت و كمال بود، حتی در صورت مبسوط اليد بودن، می توانست فرماندهان لايق و مردان ورزيده را روی كار بياورد و حكومت اسلامی را پياده و ادارهكند. والسلام علی من اتبع الهدی.

امام جواد عليه‌السلام‌ و تفسير قرآن

از امام جواد عليه‌السلام‌ در مورد تفسيرآيات قرآن مجيد، مطالب فراوانی نقل شده است كه هر كدام در ذيل آيات مربوط آمده است.

افراد متتبع می توانند از تفاسير مأثور وروايی، تعداد انبوهی از اين نظريه ‌ها وتفسيرها را فراهم آورد. ما به اقتضای اختصار كتاب، چند نمونه را ذيلا می آوريم،طالبان تفصيل را به تفاسير ياد شده، ارجاع می دهيم:

1. مخلوق بودن قرآن

يكی ازخصوصيات عصر اين پيشوا، مطرح شدن تفتيش عقايد در مورد مخلوق بودن يا قديمی بودن قرآن بود.

خليفه وقت بر اساس تحريك اطرافيان خويش، يا در اثر تأثر ويژه اش ازفلسفه يونانی، روی اين مسألة حساسيت فوق العاده، نشان می داد كه قرآن حادث ومخلوق است، و بر اين عقيده، كسانی كه قرآن را قديمی می دانند مشرك و كافر هستند و حق مداخله در امور قضائی واداری كشور را ندارند بر اين اساس، استانداران و فرمانداران و كارگزاران نواحی مختلف كشور، موظف شده بودند كه افراد را از اين نظرمورد باز جويی و بازپرسی وزير نظر قرار دهند و نتيجه اقدامات خود را به مركز خلافت، گزارش كنند.

جالب توجه اينست كه شدت علاقه مأمون به اين امر به حدی بود كه دروصيتنامه خود پس از ذكر شهادتين و اقرار به توحيد، مسألة مخلوق بودن قرآن را موردگواهی و شهادت خود قرار داده بود، پس از آن، به اعتراف به معاد و حساب و كتاب وديگر اصول اعتقادی اسلامی را شمرده بود و اجرای عمليات پس از فوت خود را به ولی عهد و وصی خود معتصم توصيه كرده بود. (127)

بر اساس همين امر، جمعی از فقهاومحدثين مانند: احمد بن حنبل فقيه معروف، ابن عاصم، سجاد و جمعی ديگر از قضاة واهل علم عراق را كه اعتقاد مخالف مقام خلافت را داشتند و بر خلاف اين پندار بودند،مورد ايذاء و آزار قرار می داد.

مأمون معتزلی بود و با تفتيش عقايدی كه به ناممحنه برپا كرده بود، سعی داشت عقايد خود را بر ديگران تحميل نمايد. مأمون درسال 218 با نامه ها و دستور العمل هائی كه به اسحاق بن ابراهيم برای امتحان قضات ومحدثان نوشت، كار تفتيش عقائد را آغاز نمود. در رأس همه عقايد، مخلوق بودن قرآنو عدم رؤيت خدا در قيامت بود. دوران محنه چهارده سال طول كشيد.

احمد بن حنبل كتابی به نام الرد علی الزنادقة والجهمية دارد كه مقصود او از جهميه همه كسانی است كه منكر مخلوق نبودن قرآن و منكر رؤيت خدا در قيامت بودند، در كتاب به دو نكته اشاره شده است: يكی: اينكه، مسأله بر سر جواز رؤيت خدا در روز قيامت است نه دردنيا، در واقع او نيز رؤيت خدا را در دنيا جائز نمی داند ولی در آخرت روا می شمرد. دومی: اين رؤيت مختص مؤمنان است نه كافران. پس به اعتقاد او، مؤمنانخدا را خواهند ديد. (128)

صورتهايی كه شاد و خرم هستند، به سوی خدای خويش می نگرند.

اين آيه تصريح دارد كه در آن روز مؤمنان به پروردگار خودخواهند نگريست. البته معتزله اين آيه و امثال آن را تأويل می كنند كه مقصود ثوابيا قدرت خدا را خواهند ديد و ثواب خدا فعل اوست نه خود او، استدلال آنان بر ايناعتقاد او با آيه: (وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَّاضِرَةٌ \* إِلَىٰ رَبِّهَا نَاظِرَةٌ). (129) خويش آنست كه (لَّا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ). (130)

ديده ‌گان اورا در نمی يابند ولی اوست كه ديدگان را درمی يابد.

احمد بن حنبل در پاسخ می گفت: پيامبر خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم خود اين آيه را خوانده بود ولی در آن حديث رؤيت ماه در شب بدر، می فرمايد: «انكم سترون ربكم». (131)

او معتقد بود كهرؤيت مؤمنان در بهشت پاداشی است كه خداوند علاوه بر ثواب اعمال، به مؤمنان عطاخواهد كرد ولی كافران به حكم آيه (كَلَّا إِنَّهُمْ عَن رَّبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَّمَحْجُوبُونَ). (132)

از اين نعمت محروم خواهند بود، به باور او جهميه ومعتزله هم جزو همين كافرانهستند! روايت رؤيت اينست: كنا جلوسا عند النبی صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم «اذ نظر إلی القمر، ليلة البدر قال: إنكم سترون ربكم كما ترون هذا القمر لا تضامون فيرؤيته، ای لاتشكون».

ما در محضر رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم بوديم كه ناگاه پيامبر خدا به سوی ماه نگريست و فرمودند: شما آفريدگار خود خواهيد ديدآنچنان كه اين ماه را می بينيد، هرگز در ديدار او شك و ترديدی نخواهيد داشت.

در فهم و درايت اين حديث كافی است كه راوی آن ابوهريره بازرگان حديث بوده است.

بر اين اساس، جمعی از فقهاء ومحدثين مانند: احمد بن حنبل، ابن عاصم، سجاد، و جمعی ازاهل قضاء و فتوی را كه اعتقاد مخالف داشتند و بر اين باور بودند چون قرآن كلام خداست، و كلام خدا هم ناچار همانند خود خدا، قديمی خواهد بود (با خلط، كلاملفظی و نزولی و كلام لبی و وصفی) و در نتيجه به غير مخلوق بودن قرآن اعتقاد پيداكرده و دچار حيرت و سر گردانی شده بودند، و به نوعی به تعدد قدماء اعتقاد پيداكرده بودند، دستور تنبيه و كتك و گاهی دستور كشتن و از ميان بردن را صادر می كردند و به همين دليل ابن حنبل را با تازيانه زدند و تعداد كثيری را به حبس و زنجير كشاندند باتوجه به اين حساسيت وقت، موقعيت علمی و سياسی امام جواد عليه‌السلام‌ بهتر مشخص می گردد.

اينك فرازهائی از نكات تفسيری آن بزرگوار.

## 1. قرآن معيار شناخت حديث صحيح و جعلی

در يكی از مناظرات و مجالسی كه در حضور خليفه، تشكيل يافته بود، يحيی بن أكثم يكی از قضات عالی رتبه دربار، برای توليد عداوت و كينه نسبت به ساحت امام عليه‌السلام‌ از ايشان پرسيد: چه می فرمائيد: در مورد آن حديثی كه درباره يكی از ياران نزديك رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم وارد شده است كه پيامبر فرمود: جبرئيل بر من نازل گشت و پيام الهی را رساند كه خداوند می فرمايد از ابوبكر بپرس كه خداوند از تو راضی و خشنود است، آيا تو هم از او راضی وخشنود هستی يا نه؟

امام عليه‌السلام‌ در پاسخ با توجه به موقعيت مجلس فرمودند: من منكر فضيلت آن صحابی كه می فرمائيد، نيستم ولی بر گوينده اين خبرلازم است به آن حديثی كه پيامبر اسلام در آن سفر حجة الوداع فرمودند، توجه داشته باشند جائی كه می فرمايد: دروغگويان و خبر سازان، فراوان شده اند و در آينده نيز جاعلين بيشتر خواهند شد، بدانيد هر كسی حديث دروغی را به من نسبت دهد، جايگاه او آتش است، معيار تشخيص حديث صحيح، از غير صحيح آنست كه بر قرآن و سنت مسلمه ی من، عرضه كنند، اگر با آن دو موافقت كرد آن را بپذيرند و هر چه با آن دو مخالفت نمود، رد كنند و كنار بگذارند.

حديثی را كه شما نقل كرديد با كتاب خدا سازگارنيست، قرآن می فرمايد: ما انسان را آفريديم و از هر آنچه در قلب او خطور كند،آگاهيم. (133)

و در جای ديگر می فرمايد: ما به انسان نزديك تر از شاهرگگردن او هستيم. (134)

آيا بر چنين آفريدگار دانا و آگاه، خشنودی و ناخشنودی، رضايت خاطر يا نارضائی آن صحابی، مكتوم مانده است تا نيازمند سؤال از آن صحابی گردد؟ اين امر نسبت به پروردگار عالم، محال و غير ممكن است.

امام جواد عليه‌السلام‌ با محكوم ساختن طرف، يك قانون كلی و عمومی نيز در اختيار عموم قرار داد كه پايه واساس آن، مستند به محكم ترين و استوارترين حجت خدا (قرآن) بود از اين رو هی چكداماز حضار مجلس را يارای مخالفت يا اظهار نظر در مورد آن سند محكم و مستند، نبود با اين شيوه با حفظ اصالت مرام، طرف را نيز مجاب و محكوم می ساخت.

## 2. خطبه ازدواج

از سخنان ارزنده و كلمات قرآنی آن بزرگوار خطبه عقدی است كه درمجلس مأمون ايراد كرده است و در آن خطبه به آيه قرآنی استناد جسته است كه نوعی تبيين و تفسير عملی قرآن مجيد می باشد جائی كه می فرمايد: «ألحمدلله اقرارابنعمته، ولا إله الا إله اخلاصا لوحدانيته، وصلی الله علی سيد بريته والأصفياء منعترته، أما بعد: فقد كان من فضل الله علی الأنام أن أغناهم بالحلال عن الحرام،فقال سبحانه: (وَأَنكِحُوا الْأَيَامَىٰ مِنكُمْ وَالصَّالِحِينَ مِنْ عِبَادِكُمْ وَإِمَائِكُمْ إِن يَكُونُوا فُقَرَاءَ يُغْنِهِمُ اللَّهُ مِن فَضْلِهِ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ).» (135)

به عنوان اعتراف واقرار به نعمتهای فراوان الهی، سپاس و شكر می گزارم، ومحض اخلاص و يكتا پرستی، كلمه ی توحيد لا إله الا الله را بر زبان می آورم، درود و رحمت خاص پروردگار به بهترين مخلوقات خويش، حضرت محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و برگزيدگان ازعترت پاك او باد! پس از حمد و سپاس الهی، يكی از الطاف بی كران الهی بر بندگان خويش، آن است كه آنان را به وسيله حلال و مشروع از حرام و نامشروع، غنی و بی نيازساخت و دستور داد كه ازدواج كنيد و بيم فقر و تنگدستی را به خود راه ندهيد.

اگرفقير و تنگدست باشيد، خداوند متعال شما را از فضل و رحمت پی پايان خويش، بی نيازمی سازد.

خداوند متعال روزی دهنده و آگاه به حال بندگان و روزی خواران خويش، می باشد.

اين خطبه شريفه كه امروز مورد استناد عاقدين، و مورد بهره برداری در مجالس عقد مسلمين قرار گرفته است يكی از بهره گيريهای قرآنی و تفسيری امام عليه‌السلام‌ از آيات نورانی الهی می باشد. استناد به قرآن مجيد به عنوان سرلوحه عملی مسلمين، بهترين روش عملی و تفسيری از كلام الله مجيد می باشد.

## 3. در گفتگو با يحيی بن اكثم

در گفتگوی مفصلی كه امام عليه‌السلام‌ با يحيی بن اكثم قاضی عالی مرتبه دربار مأمون و معتصم انجام داده است، استنادها وتفسيرهای ارزشمندی نهفته است كه برخی از آنها در بخشهای مختلف، گذشت ولی مواردی هم وجود دارد كه می توان در بخش تفسيرهای امام عليه‌السلام‌ مورد استفاده قرار داد.

فيض كاشانی در كتاب معادن الحكمة از احتجاج طبرسی، گفتگوی امام عليه‌السلام‌ را با يحيی بن اكثم در مجلس عقدی كه مأمون ترتيب داده بود،آورده است كه به قسمتهای ناگفته ی آن اشاره می گردد: يحيی گفت: روايت شده است كهيكی از اصحاب، چراغ اهل بهشت است؟

امام عليه‌السلام‌ در پاسخ فرمودند:اين سخن باطل است، چون در بهشت با وجود فرشتگان مقرب الهی و با وجود آدم و خاتم وتمام انبياء و مرسلين از نور وجود آنان، بهره گيری نمی شود تا چه رسد به آن صحابی كه شما اشاره داشتيد.

يحيی پرسيد: روايت شده است كه پيامبر خدا فرموده باشد، اگرمن به پيامبری مبعوث نمی گشتم فلان صحابی، مبعوث می گشت. امام جواد عليه‌السلام‌ فرمودند كتاب خدا قرآن مجيد صادق تر و راستگوتر از اين حديث می باشد، جائی كه خداوند متعال در مورد بعثت انبياء می فرمايد: (وَإِذْ أَخَذْنَا مِنَ النَّبِيِّينَ مِيثَاقَهُمْ وَمِنكَ وَمِن نُّوحٍ وَإِبْرَاهِيمَ). (136)

خداوند متعال، پيشاپيش پيمان پيامبران را گرفته است چگونه امكان دارد اين پيمان تغيير و تبديل پيدا نمايد از آن طرف پيامبران هرگز و لحظه ‌ای به خداوند شرك نورزيده اند چگونه امكان دارد فردی كه اغلب ايام و روزگاری خود را با شرك سپری نموده است به عنوان پيامبر مبعوث گردد.

يحيی گفت: لحظه ای از من وحی قطع نگرديد مگر اينكه گمان بردم به آل خطاب وحی نازل شده است:

امام جواد عليه‌السلام‌ فرمودند: اين سخن هم باطل و نارواست، چون پيامبر خدا هرگز در نبوت خود، شك و ترديدی نداشت. خداوند متعال می فرمايد: (اللَّهُ يَصْطَفِي مِنَ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا وَمِنَ النَّاسِ). (137)

انتخاب و گزينش فرشتگان و پيامبران از ناحيه خداست،و اوست كه پيامبر را برمی گزيند نه ديگران. يحيی پرسيد: روايت شده است اگر عذابی بر امت نازل گردد، هيچكس را جز فلان صحابی راه گريزی نيست.

امام جواد عليه‌السلام‌ فرمودند: اين سخن هم امر محال و نامعقولی است چون خداوند متعال می فرمايد: (وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنتَ فِيهِمْ وَمَا كَانَ اللَّهُ مُعَذِّبَهُمْ وَهُمْ يَسْتَغْفِرُونَ). (138)

خداوند متعال به صورت قطعی خبر داده است، مادام كه پيامبر خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم در ميان آن جمع وجود دارد و مادام كه آنان به استغفار و طلب بخششخود، ادامه می دهند، عذابی در كار نيست، پس چگونه امكان دارد با اين وعده ‌های صريح، عذاب خدا نازل گردد، و فقط و فقط يك نفر نجات يابد. (139)

## 4. آسودگی از مكر خدا

امام عليه‌السلام‌ در مقام تربيت و خودسازی با استناد به قرآن می فرمايد: (تأخير التوبة اغترار، وطول التسويف خيرة،والأعتدال علی الله هلكة، والأصرار علی الذنب (من مَكْرَ اللَّهِ فَلَا يَأْمَنُ مَكْرَ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْخَاسِرُونَ).) (140)

## 5. گوش فرا دادن به سخنان ناروا

امام جواد عليه‌السلام‌ در مورد گوش فرا دادن به هر سخنی می فرمايد: «من أصغی الی ناطق، فقد عبده فإن كان الناطق عن الله فقد عبد الله، وان كان الناطق ينطق عن لسان ابليس، فقد عبد ابليس» و در قرآن مجيد آمده است كه خداوند به گناهكاران خواهد گفت: (أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَن لَّا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ). (141)

فردی كه به سخنان گوينده ای گوش فرا می دهد، در واقع به او ستايش می ورزد، اگرگوينده از خدا صحبت می كند، پس در واقع او به عبادت خدا پرداخته است و اگر ازشيطان حرف می زند، پس در واقع از ابليس، ستايش می ورزد در صورتی كه خداوندمتعال فرموده است: آيا از شما پيمان نگرفتيم كه بر شيطان پرستش نكنيد چون او دشمنآشكار شما است.

## 6. امام جواد عليه‌السلام‌ و تعيين قطع دست

زرقان رفيق صميمی ابن أبی داوود نقل می كند، روزی ابن أبی داوود از مجلس معتصم عباسی برگشت، ديدم، بسيار محزون است، علت اندوهش را پرسيدم؟ گفت: ای كاش بيست سال پيش از اين مرده بودم و چنين روزی را نمی ديدم، گفتم: قضيه چيست؟

گفت: جريانی كه امروز... توسط أبی جعفر (امام جواد عليه‌السلام‌) درمحضر خليفه اتفاق افتاد، گفتم: آن جريان از چه قرار بود؟ گفت: دزدی به سرقت اقرار كرده بود، از خليفه خواستند با اقامه حد، او را تطهير كند.

برای اين كارفقهاء را در مجلس خود، جمع كرد، محمد بن علی عليه‌السلام‌ نيز در آن جاآمد، خليفه از ما سؤال كرد از كدام محل دست او را قطع كنيم، من گفتم: از بازو (بند دست). (142)

گفت: به چه دليل؟ گفتم: چون دست، عبارت است از چهار انگشت و كف دست تا بند آن، و خداوند در تيمم فرموده: (فَامْسَحُوا بِوُجُوهِكُمْ وَأَيْدِيكُمْ) گروهی نيز مانند من گفتند. ولی گروهی اظهار داشتند كه بايد از مرفق قطع شود،خليفه گفت: به چه دليل؟

گفتند: چون خداوند در شستن دست در وضو فرموده است: (وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ) پس معلوم می شود، حد، دست تا مرفق است. خليفه خطاب بهأبی جعفر عليه‌السلام‌ گفت: شما چه می فرماييد؟

فرمودند: اينها نظرشان را گفتند. گفت: آنچه را كه گفتند، رها كن! نظر خودت را بگو! فرمودند مرا معاف بداريد، گفت: به خدا، قسمت می دهم آنچه می دانی بگو! فرمودند: چون به خدا قسم دادی می گويم، همه اينها خطا كردند و بر خلاف سنت گفتند، قطع دست بايد ازمفصل چهار انگشت باشد، و كف دست بماند. معتصم گفت: به چه دليل؟

امام عليه‌السلام‌ فرمودند: رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرموده: سجده بر هفت عضو است: صورت، دو دست، دو زانو و دو پا، وقتی كه دست از بازو و يا از مرفق قطعشود، دستی نمی ماند تا بر آن سجده كند، خداوند فرموده: (وَأَنَّ الْمَسَاجِدَ لِلَّهِ) منظور از آن اعضاء هفتگانه سجده است كه بر آنها سجده می شود (فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا) آنچه برای خدا باشد قطع نمی شود.

معتصم از اين استدلال تعجب كرد و گفت: دست سارق را از بند چهار انگشت قطع كردند. ابن ابی داوود گفت: قيامت من برپا شد وآرزو كردم كه ای كاش مرده بودم، زرقان گويد: (143)

ابن أبی داود گفت: بعد از سه روز، پيش معتصم رفتم و گفتم: نصيحت أمير المؤمنين بر من واجب است و من با او سخن می گويم كه می دانم، اهل آتش خواهم بود، گفت: سخنت كدام است؟

گفتم: أمير المؤمنين در مجلس خود، فقهاء رعيت شرا جمع می كند، برای كاری از كارهای دين و از حكم آن سؤال می كند، و آنها آنچه می دانند، جواب می دهند، در آن مجلس همه وزراء، فرماندهان، نويسندگان خليفه جمعند و از پشت باب، مردم منتظر نتيجه اين مجلسند، آن وقت خليفه سخن همه فقها را كنار گذاشته و فتوای مردی را می پذيرد كه نصف اين ملت، معتقد به امامت او هستند و می گويند: بنی عباس حق آنها را غضب كرده اند!!! از اين سخن، رنگ از رخ معتصم پرسيد و متنبه شد و گفت: خدا در مقابل نصيحتت، جزای خير بدهد، روز چهارم به يكی از نويسندگان وزراش گفت، ابوجعفر عليه‌السلام‌ را به منزل دعوت كند.

او از آن حضرت دعوت به عمل آورد، حضرت قبول نكرد، فرمودند: می دانيدكه من در مجلس شما حاضر نمی شوم، او گفت: من شما را به طعام دعوت می كنم و دوستدارم، قدم بر بساط من بگذاريد و به منزل من داخل شويد تا متبرك گردد، فلانی از وزراء خليفه نيز می خواهد با شما در آن جا ملاقات كند.

حضرت به منزل آن شخص آمدند، چون طعام ميل فرمودند احساس مسموميت كرد، مركب خويش را خواست، صاحب منزل تقاضاكرد كه بمانيد، فرمودند: رفتنم برای تو بهتر است، سم در آن روز و شب در حلق مباركش بود تا از دنيا رفتند.

تفسير عياشی: ج 1، ص 319 ذيل آيه والسارقوالسارقة از سوره مائده: آيه 38، مرحوم حر عاملی در وسائل: ج 18، ص 490،ابواب حدالسرقة، آن را بطور اختصار از تفسير عياشی نقل كرده ومرحوم مجلسی نيز آنرا در بحار: ج 50، ص 5 - 7 از آن تفسير نقل می كند.

ناگفته نماند: در حاشيه بحار فرموده است: صحيح آن است كه اسم او أبوداوداست بر وزن غراب و او در زمان معتصم وواثق و متوكل، قاضی بغداد بود، و ميان او ومحمد بن عبد الملك زيات وزير معتصم وواثق عداوت و دشمنی بود و در تاريخ 240 از دنيارفته است.

# بخش پنجم: خوشه ‌هايی از علم و فضيلت و اخلاق او

امام جواد صلوات الله عليه و أبوصلت هروی

در كيفيت شهادت حضرت رضا عليها‌السلام‌ نقل كرديم كه آن حضرت به ابوصلت درباره قبر و دفن خويش دستوراتی صادر فرمودند و او سخنانی را كه امام تعليم داده بود، بر زبان آورد، قبر امام عليها‌السلام‌ پر از آب گرديد و ماهي ها در آن پديد آمدند، بعد ماهی بزرگی آمده، همه آنها را خورد، سپس با تكلم ديگر، قبر شريف خشك گرديد و آب فرو رفت و اينكار در حضور مأمون انجام گرفت.

ابوصلت گويد: چون امام رضا عليها‌السلام‌ دفن گرديد، مأمون به من گفت: آن كلمات را به من تعليم كن، گفتم والله فراموشم شدند، حتی يك كلمه هم ياد نمی آورم، به خدا قسم راست می گفتم، منظورم اغفال مأمون نبود، ولی او از من قبول نكرد، و به زندانم انداخت و گفت: اگر نگويی تو راخواهم كشت.

او هر روز مرا می خواست و می گفت: اگر نگويی به مرگ محكوم هستی، منهم مرتب قسم می خوردم كه از يادم رفته است. اين كار يك سال طول كشيد، از طول زندان به تنگ آمدم، در يك شب جمعه غسل كردم و همه را شب را با احياء و ركوع و سجدهو گريه به سر بردم، و از خدا می خواستم كه از زندان نجاتم دهد.

چون نماز صبح را خواندم ناگاه ديدم كه ابو جعفرجواد عليها‌السلام‌ به زندان آمد، فرمودند: اباصلت! سينه ات به تنگ آمده است؟ گفتم: آری، والله ای مولای من! فرمودند: آنچه را كه امشب كردی، اگر ازقبل انجام داده بودی خداوند خلاصت كرده بود، به طوری كه الان خلاصت فرمود: برخيز برويم.

گفتم: كجا برويم، نگهبانان در زندان هستند، مشعلها را در دست دارند؟!! فرمودند: برخيز آنها تو را نخواهند ديد، بعد از اين نيز با آنها در يك جا نخواهی بود، امام عليها‌السلام‌ دست مرا گرفتند و از ميان آنان بيرون بردند، آنها نشسته با هم صحبت می كردند، مشعلها در ميانشان ولی ما را نديدند.

چون از زندان بيرون آمديم، فرمود: كجا، می خواهی به روی؟ گفتم: به خانه ام در شهر هرات،فرمود: عبايت را بر سر بكش، من عبا را بر سر كشيدم، حضرت دست مرا گرفت، گمانكردم كه مرا از طرف راستش به طرف چپ حركت داد، بعد فرمودند: سرت را باز كن، عبارا از سرم انداختم، امام عليها‌السلام‌ را نديدم ولی ديدم در كنار در خانهام هستم، وارد منزلم شدم و تا امروز كه اين قضيه را می گويم، نه مأمون را ملاقاتكرده ام و نه كسی از مأموران او را. (144)

از امام جواد عليه‌السلام‌ سخنان و تعاليم و رهنمودهای فراوانی، نقل شده است ما در اين قسمت تلاشداريم، بخشی از تعاليم عاليه آن بزرگوار را به عنوان تعلم خويشتن و تذكر ويادآوری به ديگر دوستان و شيفتگان مكتب مقدس آن بزرگوار، آورده باشيم تا اعمال ورفتار خود را، با موازين و معيارهای آموزشی و تربيتی آن بزرگ بسنجيم و از ثمراتدنيوی واخروی آن بهره ‌مند گرديم.

1. محبوبيت و ثروت واقعی

«من استغنی بالله افتقر الناس اليه و من اتقی الله أحبه الناس.» فردی كه تنها تكيه گاهش پروردگار باشد، به غنای واقعی می رسد و ديگران به او نياز پيدا می كنند، و هر آن كس كه تقوی و رستگاری را پيشه خود، سازد،مردم او را از ته دل دوست می دارند. (145)

شرح كوتاه:

اغلب مردم در زندگی خود، تكيه گاهها و اميدگاههايی پيدا می كنند. عده ای در اثر پندار غلط، چشم بهافراد ذی نفوذ يا ثروتمند يا صاحبان جاه و رياست، می دوزند، و آنان را تكيه گاهزندگی خود، قرار می دهند، غافل از آنكه، امكانات زندگی آنان زوال پذير وفانی وعارضی است و خود آنان، در نياز مطلق به سر می برند.

به قول سعدی:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| درويش و غنی بنده اين خاك درند  |  | آنان كه غنی ترند، محتاج ترند  |

پس، تنها تكيه گاه حقيقی كه هرگز فنا وزوال در او راه ندارد، ذات باری تعالی است و كسی كه به سرچشمه غنا و هستی ارتباط و اعتماد پيدا كند، هرگز نياز و احتياجی به اين و آن، نخواهد داشت، بلكه ضعيفان و ناتوانان هستند كه به او نيازمند خواهند بود.

و كسی كه راه تقوی ودرستكاری پيش گيرد، با وجود آنكه نفع آن، عايد شخص خود او است، باز از محبت و علاقه قلبی ديگران نيز برخوردار خواهد شد، چون خاصيت تقوی بر اين پايه نهاده شده است.

2. شكر نعمت

«ما عظمت نعم الله علی أحد، الا عظمت اليه حوائج الناس، فمن لميحتمل تلك المؤونة عرض تلك النعمة، للزوال.» (146) نعمت پروردگار،هر قدر بر فردی فزونی گيرد، نيازها و چشم داشتهای مردم نيز بر او، فزونتر می گردد. اگر متحمل چنين زحمتی نگردد، اين نعمت رو به زوال می رود.

شرح كوتاه:

حفظ و نگهداری موهبت های الهی، نياز به شايستگی و لياقت و نگهداری و مراقبت دارد كه يكی از راههای نگهداری آن، اين است كه در راه رفاه و آسايش بندگان الهی، صرف گردد و شكرگزاری واقعی هر نعمت، آن است كه در مواردی كه خداوند متعال تعيين فرموده است، صرف گردد و اگر در انجام شكرگزاری هر نعمت، كوتاهی و قصور صورت گيرد، خود به خود آن نعمت، رو به زوال وفنا می رود.

به عنوان نمونه علم و دانش در هر فنی يكی از نعمتهای بزرگ الهی است كه نصيب فرد می گردد، اگر در راه توسعه و تعليم به نيازمندان و فاقدين آن، كوتاهی و مضايقه گردد، به تدريج آن دانش رو به فنا و زوالمی رود تا دارنده خود را ترك نمايد و از او رخت بربندد.

3. شرافت واقعی

«الشريف كل الشريف من شرفه علمه، والسودد كل السودد، لمن اتقی الله ربه.» شريف واقعی، فردی است كه با شرافت علم و دانش آراسته گردد. سيادت و بزرگواری حقيقی بافردی است كه راه تقوی و خداشناسی را پيش گيرد. (147)

شرح كوتاه:

جمعی، افتخار و شرافت را در ثروت، وعده ای در رياست، پاره ای از مردم در رفاه و ماديت وجمعی هم در نسب و نژاد و قبيله گرايی جستجو می كنند و كسانی را كه فاقد اين مزايا باشند به ديده حقارت و پستی می نگرند، ولی در منطق امام جواد عليها‌السلام‌ شرافت واقعی و اصالت حقيقی از آن علم و دانشی است كه زينت بخش فرد می گردد.

بزرگواری و عظمت شخص، منوط به امتيازات و فضايل روحی و معنوی است كه فرد در راه كسب آن، خود را به زحمت می افكند و آن راه تقوی و پرهيزكاری است كه والاترين شرفو مرتبت انسانی است.

4. پای هر سخن منشين

«من أصغی الی ناطق فقد عبده فان كانالناطق عن الله، فقد عبد الله وان كان الناطق ينطق عن ابليس فقد عبد ابليس.» (148)

كسی كه به سخنگويی گوش فرا می دهد، او را پرستش كرده است، بنابراين اگراو از خدا سخن می گويد، در واقع خدا را پرستش كرده است و اگر از زبان ابليس، سخنمی گويد، ابليس را مورد ستايش قرار داده است.

شرح كوتاه:

سخن هرچه باشد و از هركسی صادر گردد، اثر خاص خود را دارد و گوش فرا دادن به سخنان اين و آن، معمولا با اثر بخشی آن در دل آدمی، همراه است و از آنجا كه اهداف سخن گويان مختلف است، جمعی سخنگوی حقند و جمعی، ديگر سخنگوی باطل و ناروا، خضوع در برابر هر كدام از اين دوگروه، يك نوع كرنش و پرستش می باشد، چون روح پرستش چيزی جز تسليم نيست.

بنابراين آنان كه به سخنان حق گوش می دهند، پرستندگان حقند و آنان كه به سخنگويانناحق و باطل، گوش فرا می دهند، پرستندگان باطلند. پس لازم است از رونق دادنمحفل سخنگويان باطل، پرهيز نمود و اجازه نداد كه سخنان واهی آنان از مجرای گوش،به اعماق دل و جان انسان برسد.

5. تحت كنترل و مراقبت دائمی

«اعلم انك لن تخلومن عين الله فانظر كيف تكون». (149)

بدان! تو در هيچ شرايطی از ديدگاهپروردگار، بيرون نخواهی بود، اكنون ببين، چگونه و در چه شرايطی خواهی بود؟

شرح كوتاه:

از آثار ايمان به خداوند بزرگ، احساس يك مراقبت دائمی و هميشگی استكه سر تا سر وجود فرد را تحت مراقبت و علم و آگاهی خود، قرار دارد، و هيچ نقطه ای از علم و آگاهی او بيرون نيست و كنترل و مراقبت او از هر طرف، ما را احاطه كرده است.

به هر مقدار كه پايه ايمان بالاتر رود، ادراك اين مراقبت، بيشتر و عميق ترخواهد بود، تا آنجا كه انسان خود را به طور دائم در حضور و إشراف هميشگی او خواهد ديد.

اين نوع احساس، بزرگترين وسيله اصلاح فرد، و اجتماع و عالی ترين وزيباترين جلوه ايمان است كه احياء كردن آن به مهم ترين نابساماني های اجتماعی می تواند، سامان و نشاط بخشد و آمادگی فرد برای لياقت و شايستگی اين ديدار و مراقبت الهی، يكی از بهترين وسائل تربيت و سازندگی نفس است و اين سخن آن عارف نامی معاصر، از اين حديث شريف، الهام گرفته است، جايی كه می گويد: عالم محضر خداست، درمحضر خدا معصيت نكنيد.

6. كاشف راز بودن

«زمان الأيام تهتك لك الامر عن الأسرار الكامنة.» (150)

گذشت زمان پرده ها را بالا می زند و اسرار نهان را بر تو آشكار می سازد.

شرح كوتاه:

حقايقی كه در جهان به وقوع می پيوندد، معمولا هنگام وقوع خود، توأم با پاره ای از عواملی استكه نهان بودن آن را، ايجاب می كند و آن را تحت پوششهای بازدارنده خود، نگه می دارد كه با مرور زمان و گذشت روزگار، به تدريج آن موانع كنار می روند و حقيقت، چهره خود را آشكار و نمايان می سازد.

از اين رو، درك واقعی حقيقت، هميشه پس ازگذشت زمان وقوع آن، تحقق می يابد، درست آن موقعی كه غبارهای تعصب و رازداری وكتمان حقيقت از روی آن عبور كرده و رخت بربسته باشند.

اكنون در عالم سياست، رسمبر اين شده است كه اسرار سفارتخانه ‌های برخی از كشورهای جهان را، پس از سی سال درمعرض ديد و نگاه افكار عمومی قرار می دهند، درست هنگامی كه نشاط و حساسيت نسلی از وقوع آن حوادث، خنثی و منقضی يا بی طرفشده باشد.

اين شيوه، از يك واقعيت طبيعی الهام گرفته است كه گذشت ايام، پرده هارا بالا می زند و حقايق را صاف و روشن نشان می دهد.

7. شماتت روزگار

«من عتبعلی الزمان، طاقت معيشته.» (151)

كسی كه روزگار را با ديده بدبينی و انكاربنگرد و از روی سخط، لب به ملامت روزگار بگشايد، ملامتش به درازا می كشد و از آنطرفی نمی بندد.

شرح كوتاه:

زمان، بستر وقوع يك امر يا حادثه ای است كه در آنموقع مخصوص و زمان ويژه، صورت می گيرد و خود زمان در وقوع آن، كوچكترين دخالت ونفوذی ندارد، بلكه عوامل گوناگون ديگری در وقوع آن، دست به دست هم داده و آن رابه وجود آورده اند.

كسی كه از پی جويی عوامل حقيقی، غفلت ورزيده و نظر خود را به عوامل غير حقيقی متوجه ساخته است، طبيعی است كه دچار اشتباه گرديده و اين اشتباه،او را به اشتباههای ديگری نيز خواهد كشاند، به حدی كه او را يك فرد خيالی يا سوفسطايی در خواهد آورد و در زندگی دچار بحرانهای روحی و مشكلات عاطفی خواهد نمود واز شماتت، كوچكترين طرفی نخواهد بست.

بدبينی به روزگار، جز ايجاد نفرت و دور شدناز حقايق زندگی و سرد شدن از ابزار و عوامل توفيق و پيشرفت، ثمر ديگری نخواهد داشت.

8. كم گويی و گزيده گويی

«المرء مخبوء تحت لسانه.» (152)

شرح كوتاه:

كم گويی، ننگ ها را می پوشاند و آدمی را از لغزشها بازمی دارد. آدمی در زير زبان خود، پنهان است و زبان است كه راز آدمی را فاش ساخته، و سر نهانی او را آشكار می سازد. اين عبارت كه از پيشوايان معصوم عليها‌السلام‌ ديگر هم، با عبارات مختلف نقل شده است، ترجمه واقعی اين كلمه، همان است كه سعدی شيرازی شاعر توانای ادب پارسی می گويد:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| زبان در دهان ای خردمند چيست؟  |  | كليد در گنج صاحب هنر  |
| چو در بسته باشد، چه داندكسی  |  | كه گوهر فروش است يا پيله ور؟  |
| اگرچه پيش خردمند،خامشی ادب است  |  | به وقت مصلحت آن به،كه درسخن كوشی  |
| دو چيز طيره عقل است، دم فرو بستن  |  | به وقت گفتن،و گفتن به وقت خاموشی  |
| ولی وقتی زبان گشوده گشت  |  | اسرار پنهانی عيان گرديد  |

سخن هر فرد، معيار عقل و ميزان درك و فهم او است كه به وسيله اظهار آن، حدود عقل و درك او روشن می گردد. چه بهتر كه انسان با برگزيدهگويی و دقت وتأمل در سخنان خود، به توانايی عقلی خود، كمك و ياری رساند و خود رااز خطرات و انحرافات زبان، مصون دارد.

9. پيروزی دشمن

«من أطاع هواه، أعطی عدوه مناه.» (153)

كسی كه از هوای نفس خود، فرمانبری كند، به دشمن خودفرصت می دهد كه به آرزوی ديرينه ی خود نائل گردد.

شرح كوتاه:

در وجود هر فرد، دو رشته از فعاليتها وجود دارد كه می توان از آنها به عوامل منفی و مثبت وجودانسان، تعبير آورد، كه عقل نماينده و نمايانگر جنبه اثباتی و سازندگی او است وپيروی از نفس و تمايلات حيوانی آن، نمايانگر جنبه منفی و تخديری است كه مانع تكامل بشری بوده، و پيروی بی قيد و شرط از شهوات، بزرگترين عامل سيه روزی و بدبختی بشربه شمار می آيد.

اطاعت از دستورات عقل و ادراكات صحيح بشری، راه تكامل و سازندگی فرد است و سرپيچی از دستورهای آن، راه عقب ماندگی و تقاعد از پيشرفت، محسوب می گردد.

اطاعت و پيروی از خواهشهای نفسانی و تمايلات حيوانی، راه عقب گرد است كه دشمنانتكامل و پيشرفت، بر وجود انسان مستولی و غالب می سازند و او را از سعادت واقعی بازمی دارد و فرد را همانند حيوان جوياگر لذات و شهوات، و تمايلات نفسانی و اموردنيوی درمی آورد.

10. تفقه در دين، راه سعادت و خوشبختی

«ألفقه ثمن لكل غال، و سلم الی كل عال.» (154)

دين شناسی، بهای هر متاع گرانقدر و نردبان ترقی برای وصول به هر مقامبلندپايه ‌ای است كه برای بشر متصور می باشد.

شرح كوتاه:

تفقه در دين، شناختمعارف و اصول و فروع دين، راه سعادت و خوشبختی در تمام شئون زندگی، اعم از مادی ومعنوی می باشد.

دين شناسی، پايه و اساس تكامل انسان و مايه وصول به عالی تريندرجات رفيع انسانيت است، و راه اثبات آن به اين ترتيب می باشد كه دانشمندان و روان شناسان برای تكامل روحی و پيشرفت های معنوی بشر، مكتب ها و تزها و نسخه ‌های مختلفی ارائه داده اند كه گاهی نه تنها انسان را به جايی نمی رسانند، بلكه او را حيران و سرگردان و دچار مشكلاتی می سازند، تنها راه و نسخه شفا بخشی كه از طرف پروردگار عالم، برای تكامل و پيشرفت ارائه شده است، همان فقه ناميده می شود كه آئين زندگی و راه و رسم مادی و معنوی بشر را نشان می دهد و پيروی از دستورات آن نسخه پربها، با ارزش ترين درسها را به انسان ياد می دهد، از اين رو فقه، اشرف علوم و شريف ترين دانش ها لقب گرفته است، وأئمه معصوم عليها‌السلام‌ تكامل هر فرد را مرهون فقاهت و در پرتو بهره مندی او، از فقه دانسته است.

11. معاونت ستمگر

«العامل بالظلم والمعين عليه، والراضی شركاء.» (155)

آن كس كه ستمگر و ظالم است و آنكه معاونت و ياری او را به عهده دارد و آنكه برستم، رضايت و خشنودی دارد، همگی در امر ظلم و ستم، شريك و سهيم هم هستند و درعقوبت يكسان.

شرح كوتاه:

ظلم و ستم و تعدی به حقوق ديگران، يكی از معاصی وگناهان بزرگی است كه جز با بخشيدن وعفو ذی حق، قابل بخشش الهی نيست.

در گسترش و توسعه ابعاد ظلم، تنها خود ستمگر مسئوليت اين عقوبت را ندارد، بلكه افرادی نيز كه در انعقاد آن سهمی هر چند اندك دارند، مسئول هستند.

از اين رو امام جوادعليها‌السلام‌ می فرمايد: كسی كه كمك و ياری بر ستمگر نمايد، يا فردی كه خود عامل يا معاون ستم نيست، بلكه حدود شركت او در اين حد است كه قليا بر ستم او، رضايت و خشنودی دارد و در مقابل ستم از خود، و اجتماع خود دفاع و مبارزه نشان نمی دهد، او هم در عقوبت ستم و ستمكاران سهمی دارد، چون سكوت و رضايت او، ستمگران را جری تر و متعدی تر می سازد، و اين خود نوعی معاونت بر ستم به شمار می آيد.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ميان دو كس جنگ چون آتش است  |  | سخن چين بدبخت هيزم كش است  |

12. زينتها و آرايشها

حديث شريفی است از آن بزرگوار كه ما فقط ترجمه آن را می آوريم: عفت، زينت وزيور فقر است. شكرگزاری و سپاس، زينت ثروت و غنا است. بردباری و تحمل، زينتگرفتاری و إبتلا است. تواضع و فروتنی، زينت بزرگواری و بلندپايگی است.

فصاحت، زينت و آرايش سخن است. حفظ و نگهداری، زينت حديث است. تواضع، زيور دانش و علماست. ادب، زينت عقل است. خوشرويی، زينت كرم و سخاوت است.

ترك منت، زينت احسانو نيكوكاری است. خشوع و تدبر، زينت نماز است. زينت ورع و تقوی، ترك تمام آنچيزی است كه كوچكترين نفعی به حال خود نداشته باشد. (156)

13. روز انتقام

«يوم العدل علی الظالم، أشد من يوم الجور علی المظلوم.» (157)

روز انتقام بر ستمگر، شديدتر از روزگار ظلم و ستم بر ستم كش می باشد.

شرح كوتاه:

ظلم و ستم بر هرفردی، ناروا و ناخوشايند است، ولی از آنجايی كه هر عملی، عكس العملی دارد، و ظلم نيز اثر طبيعی خود را در برخواهد داشت و روزگار پس گرفتن نتيجه ظلم، به خود ستمگر نيز، باز خواهد گشت، از آن رو، روز انتقام شديدتر از روز زور و ظلم خواهد بود، چون مظلوم، معمولا عادت تحمل ظلم را بر خود تحميل نموده است و خود را در برابر ستم، بردبار و مصون جلوه گر ساخته است، ولی ستمگر هرگز به چنين ستمها، تندر نداده و گرفتار اين قبيل آزارها و اذيتها نگرديده است، از اينرو رويارويی او، با نتيجه طبيعی عمل ناروای خود، خيلی شديدتر و سخت تر و شكننده تر خواهد بود.

14. فضايل انسانی

«من وثق بالله أراه السرور، ومن توكل علی الله كفاه الامور،والثقة بالله حصن لايتحصن فيه الا المؤمن، والتوكل علی الله نجاة من كل سوء وحرزمن كل عدة. والدين عز والعلم كنز، والصمت نور، وغاية الزهد، الورع، ولا هدمللدين مثل البدع، ولا أفسد للرجال، من الطمع، وبالراعی، تصلح الرعية.»

سرور واقعی، تنها با تكيه و اعتماد بر لطف خدا است. توكل و اعتماد بر خداوند موجبكفايت امور است. تكيه و اعتماد بر خداوند، قلعه محكم هر فرد مؤمنی است كه می تواند او را از هر ناروا و بدی، نجات دهد و از شر هر دشمن، مصون و محفوظ نگهدارد.

عزت و سربلندی واقعی، تنها مرهون عمل به احكام دين است. كنز واقعی، علم ودانش است. سكوت در برابر معصيت، نور الهی است. نتيجه ی زهد وورع، پرهيز از گناهاست. هيچ امری، شالوده دين را همانند بدعت، ويران نمی سازد. هيچ چيز همانندطمع، تباهگر شخصيت انسانی نيست. رشد و صلاح هر ملتی، با رهبر و رئيس ملت است. (158)

15. عمل جاهل

«من انقطع الی غير الله وكله الله اليه، و من عمل علی غير علم ماأفسد اكثر مما يصلح.» (159)

هر آن كس كه جز پروردگار عالم بر ديگری بپيوندد، خداوند متعال امور او را بر او واگذار می كند و رشته ‌های پيوند با خود را قطع می كند و هر آن كس كه بدون علم و آگاهی، كاری را شروع كند، فساد و تبهكاری او خيلی بيشتر از اصلاح و آبادانی اوخواهد بود كه در نظر گرفته است.

شرح كوتاه:

هر رشته متخصصی دارد كه بدون نظر ومشورت او، كار صورت درستی به خود نمی گيرد. متخصصين علوم الهی، انبياء وپيشوايان معصوم عليها‌السلام‌ و اوليای خدا هستند كه بی راهنمايی آنان،فساد بيشتر از صلاح خواهد بود.

16. روشنايی دين

عن ابی جعفر الثانی عليها‌السلام‌: قال: قال أميرالمؤمنين قال رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم: «إن الله خلق الأسلام فجعل لهعرصة وجعل له نورا وجعل له حصنا وجعل له ناصرا فأما غرصبته فالقرآن واما نورهفالحكمه واما حصنه فالمعروف واما انصاره فأنا واهل بيتی و شيعتنا.» (160)

شرح كوتاه:

امام جواد عليها‌السلام‌ از پدر بزرگوارش و ايشان از جدش روايتمی كند كه أمير المؤمنين عليها‌السلام‌ فرمودند: رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمودند: همانا خداوند اسلام را آفريد و برای آن عرصه و روشنايی وقلعه محكم و ياری كنندگانی قرار داد، اما ميدان آن قرآن، و روشنايی آن حكت، وقلعه آن احسان است و ياری كنندگان آن، من و اهل بيتم و شيعيان ما می باشند.

17. چهار اندرز جاودان

«كيف يضيع من الله كافله؟ وكيف ينجو من الله طالبه؟ ومن إنقطع الی غير الله وكله اليه، و من عمل علی غير علم أفسد اكثر مما يصلح.» (161)

چگونه ضايع می گردد، كسی كه خداوند كفيل او باشد؟ و چگونه نجات می يابد فرد فراری كه خداوند جويا گر او باشد؟ آن كه به غير خدا، دلبستگی داشته باشد خداوند به او وا می گذارد. فردی كه بدون علم و دانش، گام بردارد فسادگری او، بيش از اصلاحگری او می گردد.

شرح كوتاه:

انسان در زندگی مادی با قوانين و مقررات معمولی، محدوديتهايی را برای خود فراهم ساخته است كه در چارچوب آن مقررات زندگی می كند به هنگام ارتكاب خلاف، با همان قوانين دستگير می گردد، در صورتی كه اين قوانين درمحدوده خاص خود، اثر بخشی دارد و دائره محدودی را اشغال كرده است.

خداوند عالمكه خالق بشر و اداره كننده عالم هستی است، در اداره تكوينی و تشريعی بشر، قوانين و مقررات فراگيری دارد كه به تمام جنبه ‌های زندگی او احاطه دارد و انسان منضبط، فردی است كه خود را با آن قوانين تكوينی و تشريعی همدم و همگام سازد و اگرنه اگر فرار كرد، هرگز نمی تواند از دائره نامحدود پليس الهی، خارج گردد به هركجا و به هر سو پا نهد، باز در محدوده حفاظت الهی و در دائره استحفاظی او است وجای گريزی وجود ندارد.

18. نيت خالص

باز در همان كتاب نقل می كند: «القصد الی الله تعالی بالقلوب،أبلغ من إتعاب الجوارح بالأعمال.» (162)

رو نمودن به سوی خداوند متعال با دلهای وارسته و خالص، بليغ تر از به زحمت افكندناعضا و جوارح بدن، بی نيت پاك می باشد.

شرح كوتاه:

خيلی از اعمال عبادی مكلفتوأم با نيت و بستگی به خلوص آن دارد. نيت، برنامه عملی و تنظيم امور بر وفق خواست شارع مقدس می باشد در اعمال و طاعات، مكلف بيش از جنبه ‌های كمی و مقداری، جنبه ‌های كيفی و چگونگی اعمال مطرح است. عمل وقتی همراه با خلوص نيت گرديد، آنگاه است كه ثمربخش و مفيد خواهد بود نهبه زحمت افكندن بدن بدون نيت خالص.

19. مرثيه برای پدر و من

مرحوم كشی در كتاب رجال خود (ص 16) روايت كرده است كه ابو طالب قمی گفت:

نامه ای به امام عليها‌السلام‌ نوشتم و در آن چند بيت از ابيات پدرش، امام ابو الحسن علی بن موسی الرضا عليها‌السلام‌ را ياد كرده بودم و از امام جواد عليها‌السلام‌ درخواست كرده بودم تا اجازه دهد تا درباره خود، شعری بگويم:

امام عليها‌السلام‌ آن قسمت از نامه را كه اشعار نام برده در آن قيد شده بود، پاره كرده و پيش خود نگه داشته بود، در بالای قسمت باقيمانده كاغذ نوشته بود قد أحسنت، جزاك الله اخيرا كاری نيكو كرده ای، خد ابه تو پاداش نيك دهد! او به من اذن داده بود تا برای پدرش، امام رضا عليه‌السلام‌ مرثيه بگويم و افزوده بودند: برای پدرم و برای من هم، مرثيه بساز. (163)

شرح كوتاه:

اين تعبير و تعليم، بسيار تكان دهنده است، جايی كه امام می فرمايند. مصيبت مرا هم نيز، فرياد كن و برای من هم، مرثيه بساز با اينكه او هنوز زنده است، يعنی امكانات اجتماعی مرا را نا به حقان گرفته اند، و رسالتم را پايمال كردهاند از اين ديدگاه چون شهيدان ديگرم.

20. اعتماد وتوكل به خدا

هر كس به خدا اعتماد كند، خداوند او را مسرور خواهد ساختو هر كس به خدا توكل كند، خدا در كارهای او، كافی خواهد بود.

21. صبر و پايداری

هر كس صبر را پيشه ی خود سازد، به حقيقت نزديكتر می گردد، وهر كس عيب جوئی می كند، از او عيب جوئی خواهند كرد، و هر كس بد بگويد با او بد می شوند و هر كس درخت تقوی بكارد، ميوه آرزوی خود را می چيند.

## سخنان كوتاه از امام جواد عليها‌السلام‌

1. امام عليها‌السلام‌ درباره زيارت پدرش (حضرت رضا عليها‌السلام‌) فرموده است:

هر كه پدرم امام رضا عليها‌السلام‌ را در طوس زيارت كند پاداش او بهشت است و در عبارت ديگری، هر كه قبر پدرم را در طوس عارفا بحقه، زيارتكند، از جانب خدا، ضامن بهشت او هستم. (164)

2. درباره توفيق و وسايل هدايت فرمودند: مؤمن احتياج به سه چيز دارد:

اول: توفيقخاصی از جانب خدا كه خداوند، وسايل و امكانات و شرايط هدايتش را فراهم آورد.

دوم: خودش واعظ خودش باشد و در عبرتهای جهان بينديشد.

سوم: از كسی كه خيرخواه و ناصحاوست، نصيحت قبول كند.

3. درباره رضا و كراهت نسبت به كارهای خوب و بدی كه انجام می شود، فرمودند:

هر كه به وقت انجام كاری، حاضر باشد ولی آن را دوست ندارد، ثواب يا عذاب آن كار،ربطی به او ندارد، گويی اصلا در آن جا نبوده است و هر كه از كاری غايب باشد ولی آنرا دوست بدارد، در ثواب و يا عقاب آن كار، شريك است، گويی كه به وقت انجام آنكار، حضور داشته است. (165)

4. ديدار برادران دينی:

ديدار برادران دينی يك نوع مصونيت و پناه و بارور كردن عقل است، هر چند كه در فرصت اندك بوده باشد.

5. توبه و بازگشت:

تأخير انداختن توبه خود فريبی است. امروز و فردا كردن دركارها، سرگردانی است، جنايت بر خدا (معصيت) هلاكت است، ادامه گناه ايمنی ازعذاب خداست، چون فقط زيانكاران از عذاب خدا ايمن می شوند.

6. مصاحب نامناسب:

از رفاقت با آدم شرور پرهيز نما، او چون شمشير است كه ظاهر شتماشايی، ولی نتيجه اش كشتن وفانی سازی است.

7. پندآموزی روزگار:

گذشت روزگار اسرار مخفی را برای تو آشكار می كند، باگذشت روزگار، نتايج اعمال به صاحبان آن باز می گردد و حقايق آشكار می گردد. (166)

8. عزت واقعی:

عزت مؤمن در بی نيازی او از مردم است.

9. در مورد عفو و گذشت اموال مسروقه:

در كتاب تحف العقول عن آل الرسول صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم تأليف ابن شعبه حرانی آمده است به سوی امام ابو جعفر ثانی امام جواد عليها‌السلام‌، لباسی از ديار دوردست حمل می شد كه دارای قيمت وارزش قابل توجهی بود، در بين راه، راهزنان آن را دزديدند، فردی كه حامل آن لباس بود، نامه ای به محضر امام عليها‌السلام‌ نوشت و سرگذشت خود را خبر داد كه در بين راه اين لباس را از من دزديده اند.

امام عليها‌السلام‌ در پاسخ آن،چنين نگاشتند: نفوس و اموال ما از مواهب الهی و از عاريتهای او، پيش ما هستند، عاريتی هستند كه پس گرفته خواهند شد.

برخی از اين عاريتها در سرور و شادی بهرهبرداری می شوند و برخی در راه خدا و در اجر و ثواب از آن استفاده می كنند كه كسی كه جزع وفزع او، بر صبر و شكيبايی اش غلبه نمايد، اجر و ثواب او از بين می رود وبه خداوند متعال از اين حالت پناه می بريم. (167)

## صحيفه جواديه عليها‌السلام‌

دعا و راز و نياز با آفريدگار هستی بخش، درمكتب پيشوايان معصوم عليها‌السلام‌ خود يك آموزش عالی و يك تعليم مكتبی است، دعا، مغز ارتباط بشر با خدا و ابزاری است در سوق دادن مردم به سوی هسته مركزی جهان خلقت و وسيله ای است در رهانيدن انسان، از عالم خاكی و بردن او به عالم ملكی و ملكوت علوی در اين فراز كوتاه چند دعا از امام جواد عليها‌السلام‌ می آوريم.

البته جا دارد دعاهای آن بزرگوار از لا به لای كتابهای دعا، جمع آوری وتحت عنوان صحيفه جواديه عليها‌السلام‌ در مجموعه ای گردآوری شود كه خود همانند صحيفه علويه، سجاديه، كاظميه، مهديه صحيفه ای خواهد بود، هم اكنون تيترو عنوان آن را آماده كرده ايم موسوم به صحيفه جواديه عليها‌السلام‌ اينك چند دعای كوتاه:

1. راز و نياز با آفريدگار بی نياز:

«يا من لاشبيه له ولا مثال! انت الله لاإله الا انت، ولاخالق إلا انت، تفنی المخلوقين، وتبقی أنت، حلمت عين عصاك، وفيالمغفرة رضاك.» (168)

ای خدايی كه شبيه و نظير نداری، تويی آن معبودی كه جز تو معبود ديگری نيست،آفريدگاری جز تو نيست، آفريده ها را فانی می سازی و تو خود باقی می مانی و تو ازمعصيت كاران، چشم پوشی كرده ای در صورتی كه خشنودی و رضای تو در آمرزش و بخشش می باشد.

2. دعا در حال قنوت:

«منائحك متتابعة، واياديك متوالية، ونعمك سابغة، وشكرناقصير، وحمدنا يسير، وأنت بالتعطف علی من اعترف جدير. اللهم وقد غص أهل الحقبالريق، وارتبك أهل الصدق فی المضيق، وأنت اللهم بعبادك وذوی الرغبة اليك شفيق،وبإجابة دعائهم و تعجيل الفرج عنهم حقيق.

اللهم فصل علی محمد وآل محمد، وبادرنامنك بالعون الذی لا خذلان بعده، والنصر الذی لاباطل يتكأده، واتح لنا من لدنكمتاحا فياحا، يأمن فيه وليك، ويخيب فيه عدوك، ويقام فيه معالمك، و يظهر فيهاوامرك، وتنكف فيه عوادی اعدائك. اللهم بادرنا منك بدار الرحمة، وبادر أعدائك منبأسك بدار النقمة. اللهم اعنا واغثنا، وارفع نقمتك عنا واحلها بالقوم الظالمين.» (169)

جوائز تو پشت سر هم، نعمتهای تو پيوسته، احسانهای تو سرازير، شكر ما كوتاه،حمد و سپاس ما، ساده ولی تو به عطوفت و مهربانی به فردی كه اعتراف نمايد شايسته ای، خدايا! مردم هر وقت در تنگنا و در مضيقه هستند در صورتی كه تو، به بندگان و صاحبان رغبت مهربان، و به پذيرش دعا و تعجيل فرج از آنان سزاوار هستی خدايا! درود خود را به محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و آل او برسان و ما را مشمول عون و كمك خود قرار ده كمكی كه ديگر هرگز خواری و ذلت و در بر نداشته باشد ما را به پيروزی و نصرت نايل فرما، نصرتی كه باطل نتواند با آن مبارزه كند.

خدايا! از سوی خودت فرصت مناسبی رادر اختيار ما قرار بده كه ولی و دوست تو در آن جايگاه، احساس اقليت و آسايش نمايدو دشمن تو، نا اميد و مأيوس گردد، معالم و نشانه ‌های دين تو استوار گردد، اوامرتو ظاهر شود و دشمنی ‌های دشمنان تو، منكوب شود، خدايا ما را به دار رحمت به سرعتبرسان واعدای دين خود را فورا به جايگاه بلا و نقمت وارد ساز.

خدايا! تو كمك وپناه ما باش! بلای خود را از ما بردار و آن بلايا را به قوم ستمگر وارد آور! ای ارحم الراحمين!. (170)

3. دعائی در قنوت:

«اللهم أنت الأول بلا اولية معدودة، والآخر بلا آخرية محدودة، انشئتنا لالعلة اقتسارا، واخترعتنا لا لحاجة اقتدارا، وابتدأعتنا بحكمتكاختيارا، وبلوتنا بأمرك و نهيك اختبارا، وايدتنا بالآلات، ومنحتنا بالأدوات،وكلفتنا الطاقة، وجشمتنا الطاعة، فامرت تخييرا، ونهيت تحذيرا، وخولت كثيرا،وسألت يسيرا، فعصی امرك فحلمت، و جهل قدرك فتكرمت، فأنت رب العزة والبهاء،والعظمة والكبرياء، والإحسان والنعماء، والمن والآلاء، والمنح والعطاء والإنجازوالوفاء، ولا تحيط القلوب لك بكنه، ولاتدرك الأوهام لك صفة، و لايشبهك شئ من خلقك، ولايمثل بك شئ من صنعتك، تباركت أن تحس أو تمس، أو تدركك الحواس الخمس، وأنی يدرك مخلوق خالقه، وتعاليت يا إلهی عما يقول الظالمون علوا كبيرا.

اللهم ادللأوليائك من اعدائك الظالمين الباغين الناكثين القاسطين المارقين، الذين اضلواعبادك، وحرفوا كتابك، وبدلوا احكامك، وجحدوا حقك، وجلسوا مجالس اوليائك،وحرفوا كتابك، وبدلوا احكامك، وجحدوا حقك، وجلسوا مجالس اوليائك، جرأة منهمعليك، وظلما منهم لأهل بيت نبيك عليهم سلامك و صلواتك ورحمتك وبركاتك، فضلواواضلوا خلقك، و هتكوا حجاب سترك عن عبادك، واتخذوا اللهم مالك دولا، وعبادك خولا، وتركوا اللهم عالم ارضك فی بكماء عمياء ظلماء مدلهة، فاعينهم مفتوحة، وقلوبهم عمية، ولم تبق لهماللهم عليك من حجة، لقد حدرت اللهم عذابك، وبينت نكالك، ووعدت المطيعين احسانك،وقدمت إليهم بالنذر، فآمنت طائفة، فأيد الله الذين آمنوا علی عدوك وعدو أوليائكفاصبحوا ظاهرين، وإلی الحق داعين، وللإمام المنتظر القائم بالقسط تابعين، و جدداللهم علی أعدائك واعدائهم نارك وعذابك الذی لاتدفعه عن القوم الظالمين. اللهم صلعلی محمد وآل محمد، وقو ضعف المخلصين لك بالمحبة، المشايعين لنا بالموالاة،المتبعين لنا بالتصديق والعمل، والموازين لنا بالمواساة فينا، المحيين ذكرنا عنداجتماعهم، وشدد اللهم ركنهم، وسدد لهم اللهم دينهم الذی ارتضيته لهم، واتممعليهم نعمتك، وخلصهم واستخلصهم، وسد اللهم فقرهم، والمم اللهم شعث فاقتهم، واغفر اللهم ذنوبهم وخطاياهم، ولاتزغ قلوبهم بعد إذ هديتم، ولاتخلهم أی رببمعصيتهم، واحفظ لهم ما منحتهم به من الطهارة بولاية أوليائك، والبراءة من أعدائك، انك سميع مجيب، وصلی الله علی محمد وآله الطاهرين.» (171)

4. در پاسخ درخواست دعا:

«يا ذا الذی كان قبل كل شئ، ثم خلق كل شئ، ثم يبقی و يفنی كل شئ، و يا ذا الذی ليس فی السماوات العلی، و لا فی الأرضين السفلی و لافوقهن و لا بينهن و لاتحتهن إله يعبد غيره.» (172)

ای خدايی كه پيش از هر چيزی بوده، سپس هر چيزی را آفريد، او خود می داند ولی هرچيزی فانی می گردد. ای خدايی كه نه در آسمانهای بالا و نه در زمينهای پائين، نهدر بالاها و نه در بين زمين و آسمان و نه زير آنها، خدايی جز او مورد عبادت وستايش نيست.

## اعتراف مورخان

نامه ها و مكاتبات

در زندگی هر كدام از پيشوايان معصوم عليه‌السلام‌ نامه ها و مكاتباتی درج شده است كه بازگويی آنها واجد اهميت به سزايی می باشد چون نوع روابط را نشان می دهد ومرحوم علم الهدی كاشانی (م 1115 ه‍. ق) تعداد پنج مورد از نامه ‌های اين بزرگوار را درجلد دوم كتاب معادن الحكمه آورده است كه ما به دو و سه مورد از آنها اشاره می كنيم و می گذريم:

1. در پاسخ علی بن اسباط:

علی بن اسباط كه يكی از ارادتمندانآن بزرگوار بود، در مورد دختران دم بخت خود نامه ای به امام عليها‌السلام‌ نوشته بود، كه چه كنم، كفوو هم شأنی پيدا نمی شود تا زندگی آنان را سر و ساماندهم؟

امام عليها‌السلام‌ در پاسخ نامه پس از ذكر نام خدا نوشته اند: نامه ی تو را دريافت كردم و مقصد تو را فهميدم، تو خيلی در اين باره فكر مكن! خداوند تو را مشمول رحمت خود قرار دهد، چون رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرموده است:

وقتی خواستگاری به سراغ شما آمد كه اخلاق دينی او را می پسنديد، پس به تزويج او رضايت دهيد و اگر وصلت صورت نگيرد در روی زمين، فساد بزرگی رخ می دهد، در مورد املاك كه گفته بودی، حاكم آنها را می خواهد، شما در اين باره استخاره نما، اگر پس استخاره به دلت نشست، آنها را به فروش و به ديگر ملك، تبديل نما، ولی حتما استخاره می بايست بعد از دو ركعت نماز بوده باشد و در بين استخاره ها هرگز با كسی گفتگو منما. (173)

2. در پاسخ نامه احمد بن حماد:

در مجموعه ورآم شيخ سعيد ابوفراس نقل كردهاست كه ابو محمود احمد بن حماد نامه مفصلی به امام جواد عليها‌السلام‌ نگاشت.

امام عليها‌السلام‌ در پاسخ آن نامه، چند جمله كوتاه مرقوم فرمودند:هر آن كس كه در عشق و هوای صاحب خود باشد، و با دين او متدين گردد پس او همراه وهم رأی اوست، هر چند از او دور باشد چون بعد منزل نبود در سفر روحانی اما آخرت است كه دار قرار وسكون و آرامش می باشد. (174)

3. نامه به ابن مهزيار اهوازی:

امام عليها‌السلام‌ در اين نامه او را مورد تشويق قرار داده است و از اينكه او در دوستی اهل بيت عليها‌السلام‌، امتحان خوبی داده است، ستوده است كه در بخش پيش گذشت.

## معتصم و شرائط عصر او

دو سال آخرزندگانی امام جواد عليها‌السلام‌ قابل تأمل و دقت بيشتر است. وقتی معتصم به خلافت رسيد و از مردم بيعت گرفت، مرتب پی امام می گشت و به دنبال كسب اطلاعات دقيق از كار و فعاليت آن حضرت بود.

او می دانست كه با وجود بيعت مردم و تسليم اكثريت خاموش، علويان و در رأس آنها امام محمد تقی عليها‌السلام‌ با او بيعت نخواهند كرد و از حكومت وی، به عنوان يك سلطه مشروع و قانونی، تعبيت نخواهند نمود.

اين جای بسی شگفتی وتأمل است كه دشمنان پيشوايان معصوم عليه‌السلام‌ آنان را بيش از برخی پيروان می شناختند و از خط مكتبی و سياسی امامان آگاهی كامل داشتند. از اين جهت، حداكثر فشار و تضييق و محدوديت را در موردشان به كار می بستند.

معتصم، گرچه به اريكه قدرت نشست، ولی از سوی امام جواد عليه‌السلام‌، اين علوی عالم و وارسته، كه آوازه شهرت و محبوبيتش همه جا را فراگرفته بود، نگران و نامطمئن بود و وجود اين شخصيت برجسته بنی هاشم و تلاشهای آزادانه اش برای او نقطه خطری به حساب می آمد.

مناسب ترين نقشه را، جلب و احضارامام به پايتخت (بغداد) می دانست تا دقيقا زير نظر خود باشد، و فعاليت ها و رفت و آمدهايش را تحت كنترل درآورد. در عين حال، يك دم از انديشه نابود كردن امامعليها‌السلام‌، فارغ نبود و برای آن نقشه می كشيد. در همين رابطه، معتصمنامه ای به عبد الملك زيات نوشت و دستور داد كه امام جواد عليها‌السلام‌ و همسرش ام الفضل، را كه برادرزاده اش بود از مدينه به بغداد اعزام بدارد و چنيننيز شد. (175)

ايجاد محيط ارعاب و فشار و خفقان تا بدانجا بود كه كسانی، صرفا به خاطر نوعی علاقه و محبت به امام عليها‌السلام‌، يا داشتن كوچكترين رابطه ای با آن حضرت، دستگير و زندانی می شدند. به عنوان نمونه می توان از مردی شامی ياد كردكه با غل و زنجير و كند و بند، دستگير شده و در بغداد، زندانی بود و بالأخره امام جواد عليها‌السلام‌، به شكل اعجاز گونه ای او را از زندان نجات داد ومحافظين زندان، وقتی متوجه شدند، دچار اضطراب و وحشت گرديدند. (176)

## شروع توطئه خائنانه

جلب امام عليها‌السلام‌ از مدينه به بغداد، برای محدودساختن و در نهايت نابود كردن وی بود. اين مسأله، در اذهان مردم چنان آشكار بود كه حتی يك كرايه چی هم متوجه آن شده، می گويد: پيش خودم گفتم با وضعی كه او دارد،ديگر هرگز به وطن خود، باز نخواهد گشت! (177)

كلا مدت 11 ماهی كه امام در بغداد بود، آكنده بود از جوسازی، تضعيف، تحريك،ايجاد خصومت، كنترل شديد مرتبطين با امام عليها‌السلام‌. با آنكه امام عليها‌السلام‌، در شيوه عمل، به گونه ای رفتار می كرد كه بهانه به دست خليفه ندهد و ارتباطاتش مكتوم و پنهانی بماند، ولی معتصم، به دلائل ساختگی واتهامات جعلی، می كوشيد تا نقشه ‌های شوم خود را اجرا كند.

عده ای از وزرای خودرا وادار كرد تا در مجلسی در حضور امام عليها‌السلام‌، به دروغ شهادت دهندكه امام عليها‌السلام‌، قصد قيام مسلحانه داشته و يك سری نامه ها و اسناد جعلی هم، به عنوان اينكه از غلامان امام عليها‌السلام‌، به دست آمده در آن مجلس ارائه دهند، ولی امام عليها‌السلام‌، در همان مجلس پرده از توطئه آنها برداشته، آنها را رسوا نمود. (178)

معتصم هم به شيوه مأمون، گاهی مجالس بحث، ترتيب می داد تا از اين طريق، موقعيت علمی امام عليها‌السلام‌ را پايين آورد ولی نتيجه معكوس می گرفت. در يكی از اين مجالس، كه با حضور امام عليها‌السلام‌ و خانواده معتصم و وزراء و فرماندهان و منشيان او تشكيل شد، وقتی جواب و حكم امام عليها‌السلام‌، بر نظريه ‌های ديگر غالب آمد معتصم، به ناچار گردن به جواب امام عليها‌السلام‌ نهاد، يكی از قضات، بهنام ابن ابی داود پس از اتمام جلسه، پيش معتصم رفته و از وضعيت خطرناكی كه ممكن است ترجيح سخن امام جواد عليها‌السلام‌، در مجلسی به آن عظمت، در ذهن جامعه پيش آورد و مردم به آن حضرت گرايش آورد سخنها گفت و بغض و كينه معتصم رانسبت به وی افزود. (179)

اين هم شاهد ديگری بر عمق نفوذ معنوی امام عليه‌السلام‌ در ميان مردم است كه با كوچكترين زمينه حاكميت اين خط، مرگ جريانمخالف را به وضوح می توان ديد.

## شرف شهادت

دو سال آخر دوران امام جواد عليه‌السلام‌ برای معتصم غير قابل تحمل گرديد. از طرف ديگر ام الفضل به خاطرنوعی حسد زنانه، كه نسبت به همسر ديگر امام عليها‌السلام‌ كه كنيزی از دودمان عمار ياسر، و مادر امام هادی عليها‌السلام‌ بود و چون از او صاحب فرزند شده بود، ولی ام الفضل صاحب اولاد نبود، دارای زمينه تحريك پذيری بود.

امام جواد عليها‌السلام‌، برای همسر ديگرش، به خاطر ارزشهای اسلامی وانسانی ‌اش، احترام و عزت قائل بود و همين انگيزه باعث نوعی كينه و بدخواهی نسبت به امام گشته بود. معتصم، ام الفضل را تحريك و تشويق كرد تا امام عليها‌السلام‌ را مسموم سازد.

اين توطئه شوم، لباس عمل پوشيد و امام جواد عليها‌السلام‌، در سن 25 سالگی، پس از 11 ماه اقامت اجباری و تحت نظر و مراقبت بودن دربغداد، به شرف شهادت نايل آمد. و اين در سال 220 هجری بود. امام را پس از شهادت، در قبرستان قريش، پشت قبر جدش، امام موسی بن جعفر عليها‌السلام‌ دفن كردند.

اكنون، شهر كاظمين در عراق، مدفن پاك و مرقد شكوهمند اين دو امام بزرگوار شيعه است. پس از غروب اين ستاره، اختر فروزان ديگری در آسمان تاريك تاريخ درخشيد و امام هادی عليها‌السلام‌ به رهبری شيعه پرداخت، كه اينك در آستان آن تبلور راستين امامت و اسلام، به احترام می ايستيم.

## شهادت

فيض بزرگ شهادت در راه احكام الهی وتبليغ پيام ارزنده اسلام، عالی ترين وارزنده ‌ترين نشان افتخاری است كه بر تارك زندگی تمام پيشوايان معصوم عليه‌السلام‌ ما می درخشد و آنان اين جان نثاری را در راه قرآن از جان و دل پذيراشده اند.

عامل شهادت

موقعيت و محبوبيت فوق العاده امام عليها‌السلام‌ هرروز در قلوب مردم رو به تزايد بود. گروههای كثيری از مردم، زير نفوذ و تأثير كلامايشان قرار می گرفتند و به حضرتش می گرويدند و همين انگيزه بود كه عباسيان ازنفوذ و تأثير كلام و رفتار و منش حضرت جواد عليها‌السلام‌ دچار وحشت شدند و در صدد توطئه و دسيسه آمدند و كمر به قتل آن بزرگوار بستند و به پيروی از يك سياست پليد قديمی كه رجال بزرگ را بی سر و صدا و بوسيله زهر از ميان برمی داشتند، به وسيله انگور مسموم می نمودند و سپس همين ام الفضل داخل حرم و اهل بيت خليفه گرديد.

ضايعه بزرگ و جبران ناپذير شهادت امام عليها‌السلام‌، موجی از اندوهعميق در دلها برانگيخت و پايتخت و شهرستانها، يكسره تعطيل گرديد.

عامل ديگر

عاملی كه قبلا ذكر گرديد، بيشتر مورخين به آن توجه داشته اند، ولی عياشی صاحب تفسيرمعروف، نكته ديگری را ذكر می كند كه خالی از اهميت و اعتبار نيست.

بويژه آنكه چند تن از متأخرين از دانشمندان اسلامی نيز آن نظر را پذيرفته اند. او می نويسدكه انگيزه مسموميت آن بزرگوار بر اساس تعصبات خشك و بی مورد مذهبی بوده است كه ازسوی برخی از فقيه نمايان دين فروخته آن روز، صورت گرفت و داستان به اين ترتيب است:

ذرقان مصاحب ونديم احمد بن ابی داود (قاضی القضاة بغداد در عصر معتصم) نقلمی كند كه روزی قاضی القضاة از مجلس معتصم برگشت، ولی بسيار عصبانی و ناراحت بود.

گفتم چه شده است كه شما را اين چنين گرفته و متأثر می بينم؟ گفت: از دست اين ابوجعفر فرزند علی بن موسی الرضا عليها‌السلام‌ ناراحتم. ای كاش بيست سال پيش می مردم و از ميان می رفتم و چنين صحنه ‌هايی نمی ديدم كه امروز می بينم.

دزدی را پيش خليفه آوردند و خود اعتراف به دزدی و سرقت نمود. خليفه ترتيباجرای حد را از فقهای مجلس پرسيد كه در جمع آنان محمد بن علی عليها‌السلام‌ هم حضور داشت. من در جواب گفتم بايد از مچ دست بريده گردد. معتصم پرسيد دليل اينامر چيست؟ گفتم دست به مجموع انگشتان و كف دست اطلاق می گردد. قرآن مجيد در موردتيمم می فرمايد كه به صورت و دستها مسح كنيد. منظور همان دست كامل است.

جمعيت كثيری از علما با من هم عقيده بودند. عده ای اظهار نظر داشتند بايد دست دزد ازآرنج (مرفق) بريده شود، چون در آيه وضو می فرمايد: (فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ) يعنی تا حد مرفق شسته گردد و اين تحديد می رساند كه اطلاق دست تاآرنج است و قطع دست دزد نيز بايد تا حد مرفق باشد.

چون ميان علما اختلاف نظر پيداشد، در اين موقع، خليفه رو به محمد بن علی عليها‌السلام‌ نمود و گفتا به اجعفر! شما در اين باره چه می گوئيد؟ حضرت فرمودند: علما در اين مورد بحث كردند، مرا معاف بداريد. معتصم گفت: به خدا قسم كه بايد نظر خود را در اين بحث اظهار داريد.

ابوجعفر گفت: اكنون كه قسم دادی، می گويم. همه اين حدودی كه علمای مجلس گفتند، اشتباه و خطا است. در مورد دزد بايد انگشتان او را بدون انگشت ابهام بريد. خليفه پرسيد: دليل شما چيست؟ ايشان در پاسخ گفتند: پيامبر اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم فرمودند: سجده بر هفت عضو بدن است: پيشانی، دو دست، دو پاو دو زانو.

اگر دست از مچ يا آرنج بريده گردد، محل سجده ای باقی نمی ماند، درصورتی كه خداوند متعال می فرمايد سجده گاهها، مال خدا است، و در امر خدا، شريك و انباز قرار ندهيد. آن عضوی كه مخصوص خدا باشد، نبايد بريده گردد.

معتصم از اينتعبير امام عليها‌السلام‌ خوشحال گرديد و طبق بيان امام عليها‌السلام‌ دستور داد با دزد رفتار گردد. ذرقان گويد: ابن ابی داود سخت پريشان بود، ازآن نظر كه چرا نظريه او رد شده است و سه روز پس از اين جريان بود كه پيش معتصم رفت و گفت: يا أمير المؤمنين! آمده ام تا تو را نصيحت كنم و اين اندرز، به شكرانه محبتی است كه به ما داری، می ترسم اگر نگفته باشم، كفران نعمت كرده باشم و مستوجب عقاب الهی گردم، اندرز من اين است:

وقتی شما مجلسی از علما وفقها تشكيل می دهيد تا يك امر مهم دينی را مطرح كنيد، بهتر است اين امر در اطاقهای در بسته صورت می گيرد، ولی در بيرون آن مجلس، صاحب منصبان لشكری، وزرا، أمرا ونويسندگان پشت در، ناظر و شاهد آن هستند و مذاكرات اين مجلس در خارج مطرح می شود و چون می بينند كه شما رأی علما وفقهای اكثريت را تحت الشعاع رأی فردی قرار می دهيد كه جمعی از مردم معتقد به امامت او هستند و معتقدند كه او شايسته مقام حكومت اسلامی است، اين امر موجب می گردد كه كم كم مردم به او توجه نمايند و از بنی عباس روگردان شوند، و حكومت تو و خاندان عباسی سقوط كند و امامت و خلافت را از توگرفته به او محول كنند.

معتصم سخت تحت تأثير سخنان وسعايتهای او قرار گرفت و به اوگفت: خداوند تو را در مقابل اين پند و اندرز ضروری، جزای خير دهد! روز چهارم دستور داد يكی از نويسندگان دربار از جمعی از وزراء و أمراء دعوت به عمل آورد ومحمد بن علی النقی را نيز دعوت كند.

هنگامی كه از آن حضرت، دعوت به عمل آمد، نپذيرفت و فرمود مگر نمی دانيد كه من در اين گونه مجالس، شركت نمی كنم. دعوت كننده اصرار ورزيد كه اين مجلس فقط برای اطعام است و جمعی از وزرای خليفه، حضور دارند و می خواهيم به عنوان تيمن و تبرك هم بوده، قدم رنجه فرموده و ما را مفتخرسازيد.

با اصرار و تأكيد او، امام، پذيرفتند و در مهمانی شركت كردند.

پس از صرفطعام احساس مسموميت نمودند و فورا مركب خود را خواست تا حركت كند. صاحب خانه تعارف كرد كه زود است و هنوز انتظار بيشتری از شما داريم. امام عليها‌السلام‌ فرمودند: برای تو بهتر است هرچه زودتر خارج گردم. به فاصله يك شبانه روز از آن مهمانی، امام جواد عليها‌السلام‌ مسموم از دنيا رحلت نمود و در مقابر قريش، پشت قبر نيای بزرگش، امام موسی بن جعفر عليها‌السلام‌ مدفون گرديد. (180)

## وصيت آن بزرگوار

پيشوای نهم، جز علی (امام هادی عليها‌السلام‌) و موسی،پسر ديگری نداشت، و از آنجا كه ميان علی و موسی در دانش و تقوی و پرهيزكاری وفضايل معنوی، فاصله فراوانی بود، از اينرو برای هيچ انسانی اين شبهه پديد نمی آمد كه او در پيشوايی رقيب امام هادی عليها‌السلام‌ گردد.

در عين حال، امام جواد عليها‌السلام‌ بارها به امامت و پيشوايی فرزند برومندش امام هادی عليها‌السلام‌ تصريحاتی نموده بود و در واپسين لحظات زندگی نيز اين موضوعمهم را متذكر گرديد. خيرانی، دربان آستان پيشوای نهم نقل می كند: به گوش خويششنيدم كه آقايم امام جواد عليها‌السلام‌ در واپسين لحظات زندگی خود، به احمد اشعری پيام فرستاد كه من از اين جهان خواهم رفت و مقام خويش را به پسرم علی عليها‌السلام‌ وامی گذارم.

حقوقی كه من به عهده شما دارم، او راست و او هممتن پيام امام را نوشت و در ده نسخه به ده نفر از وجوه و اعيان رساند كه اگر مرگ منفرا رسد، آن را باز كنند. پس از رحلت امام عليها‌السلام‌ معلوم گرديد كه (آن نوشته) مربوط به امامت و جانشينی امام هادی عليها‌السلام‌ بوده است. (181)

اسماعيل بن مهران يكی از خواص ياران امام جواد عليها‌السلام‌ می گويد: پيشوای نهم، نخستين بار كه عازم عراق بود و از طرف خلفای عباسی احضار گرديده بود،من تشويش خاطرم را از اين سفر به عرض او رساندم و از پيشوای آينده اسلام جستجوكردم.

امام عليها‌السلام‌ فرمودند: نترس! آنچه درباره غيبت تصور می كنی، اكنون وقت آن فرا نرسيده است، ولی بعدها بار دوم (آخرين سال زندگی خود، سال220) كه پيشوای نهم با دعوت معتصم عباسی مدينه را ترك می گفت، سؤال نخستين خودرا تكرار نمودم.

امام عليها‌السلام‌ فرمودند: سفر پرخطر اين بار است كه منعازم هستم. بدانيد پيشوايی پس از من با پسرم علی عليها‌السلام‌ می باشد. شهادت و مسمويت امام جواد عليها‌السلام‌ يكی از غم انگيزترينصحنه ‌های شهادت در راه خداست كه در سن 25 سالگی جان به جان آفرين تسليم نموده و در اثر سم به فيض شهادت و وصول به مراتب رضوان و خشنودی پروردگار نائل آمده است.

امام جواد عليها‌السلام‌ با ادای اين پيام بزرگ الهی، جان به جان آفرين تسليم نمود. (182) درود فراوان يزدان بر روان پاك و معصوم او و اجداد طاهرينش باد كه با كوششها وتلاشها و مجاهدات خود، پيامهای آزادی و انسانی را به جامعه بشری تسليم داشته اند.

اعتراف مورخان

مرحوم شيخ مفيد می نويسد: آن حضرت مسموم از دنيا رفت ولی در اين ارتباط خبری پيش من، ثابت نشده است تا به آن استدلال نمايم، وقت رحلت، سنش 25 سال و چند ماهبود و دو پسر و دو دختر از خود به يادگار گذاشت. (183)

مسعودی صاحب مروج الذهب می نويسد:در سال 219 محمد بن علی بن موسی بن جعفر عليها‌السلام‌ در پنجم ذی حجهدرگذشت و در سمت غربی مقابر قريش در كنار جدش موسی بن جعفر عليها‌السلام‌ مدفون گرديد واثق بر او نماز گزارد او در تاريخ وفاتش 25 ساله بود.

به هنگامرحلت پدرش هفت سال و هشت ماهه بود و گفته شده است ام الفضل دختر مأمون، هنگامی كهاز مدينه به سوی معتصم احضار گرديد، به او سم خورانده است. اماميه در سن اواختلاف نموده اند و ما در كتاب البيان در اسماء ائمه اقوال آنان را آورده ايم،پسرانش علی النقی عليها‌السلام‌ و موسی، و نام دخترانش فاطمه وامامه می باشد. (184)

قابل عرض به ساحت مرحومشيخ بزرگوار مفيد آنست، وقتی تبعيد و احضار معتصم، مسلم و قطعی شد، به يقين همان انگيزه و سبب می تواند عامل قتل و كشتار نيز گردد و چون بی جهت نمی توان شخصيت بزرگواری چون امام جواد عليها‌السلام‌ را از كنار قبر جدش و منزل و مأوای پدران و نياكانش دور ساخت همان انگيزه و عامل می تواند، انگيزه قتل و سم نيزشمرده شود.

صاحب روضة الواعظين شيخ فتال نيشابوری وابن شهرآشوب در مناقب ومرحوم علم الهدی درعيون المعجزات، (185) داستان مسموميت اورا آورده اند.

مرحوم علم الهدی در كتاب اخير الذكر می افزايد: معتصم عباسی درفكر شهيد نمودن ابوجعفر ثانی عليها‌السلام‌ بود در اين باره به همسر امام، ام الفضل دختر برادرش پيشنهاد نمود كه امام را مسموم سازد، چون می دانست كه او ازامام عليها‌السلام‌ انحراف يافته است زيرا آن حضرت، مادر امام هادی عليها‌السلام‌ را بر او ترجيح می داد از سوی ديگر از آن حضرت صاحب فرزند نشده بود، ام الفضل اين پيشنهاد را پذيرفت و امام را با انگور رازقی كه در آن سم داخل نموده بود، مسموم نمود.

وقتی امام عليها‌السلام‌، انگور را ميل نمودآن ملعونه، نادم و پشيمان شد و شروع به گريه و زاری نمود. امام عليها‌السلام‌ فرمودند: چرا گريه و ناله می كنی، خداوند دردی را بر تو مسلط كند كه قابل علاج نباشد و بلايی پيش آورد كه امكان پنهان داشتن آن را نداشته باشی، دعای امام عليها‌السلام‌ در حق او مستجاب گرديد و با درد بی درمانی از دنيا رخت بربست.

صاحب كشف الغمه گويد: بدور طوالح، جبال فوارع غيوث هوايع، سيول دوافع بهاليل لوعاينت فيض الفهم تيقنت أن الرزق فی الأرض واميح إذا خففت بالبذل ارواحجودهم حداها الندی واستنشقتها المطالع (186)

پيكر پاك امام ابو جعفر جواد عليها‌السلام‌ را در كنار قبر جد گرامی اش، امام موسی بن جعفر عليها‌السلام‌، در گورستان قريش در بغداد به خاكسپردند (187)، صلی الله عليه وعلی آبائه الطاهرين الطيبين. مزار اين دو گرامی هم اكنون به كاظمين مشهور است و ازديرباز زيارتگاه مسلمانان بوده است.

## در حرم كاظمين عليها‌السلام‌

حرم كاظمين و بقعه ‌ای كه امام جواد عليه‌السلام‌ همراه جد بزرگوارش امام كاظم عليها‌السلام‌ مدفون است، بارها از سوی ارادتمندان و عاشقان اهل بيت عليها‌السلام‌ مورد مرمت، تعمير وتأسيس و پرده افكندن و لوستر آويزی واقع گرديده است كه در كتاب تاريخ حرم كاظمين عليها‌السلام‌ تأليف آية الله شيخ محمد حسن آل ياسين به تفصيل آمده است.

در يكی از پرده پوشی ‌های حرم كه در سال 1255 ه‍. ق توسط سلطان محمود دوم به نامستر نبوی صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم كه با جمله جاوأ بأشرف ستر تاريخ گذاری شد، شاعران با قصيده ‌های زيبا، در تمجيد و تعريف از اين عمل اشعاری سروده اند: از جمله شاعر نامی عرب زبان عبد الغفار أخرس، اشعاری به اين مناسبت سروده است، چون در مقام معرفی فضائل امام عليها‌السلام‌ بود، بخشی از آنها را پايان بخش كتاب امام جواد عليها‌السلام‌ قرار می دهيم و از خداوند متعال توسط اينامام همام، و اين پيشوای جواد و بخشنده، صله و جائزه خود را مسئلت می داريم وميدانيم كه اين بزرگوار، سائل خود را دست خالی برنمی گرداند:

1. يا امام الهدی و يا صفوة الله \* و يا من هدی هداه العباد

2. يا بن بنت الرسول يابن علی عليها‌السلام‌ \* حی هذا النادی وهذا المنادی

3. قد أتينا بثوب جدك نسعی \* و أتيناك سيدی وقادا

4. وأتيناك راجلين احتراما \* و احتشاما وهيبة وانقيادا

5. أنتم علة الوجود وفيكم \* قد عرفنا التكوين والأيجادا (188)

## منابع و مأخذ

1. امام در عينيت جامعه / محمد رضا حكيمی / دفتر نشر فرهنگ اسلامی .

2. احقاق الحق / قاضی نورالله شوشتری / چاپ اسلاميه.

3. ارشاد / شيخ مفيد / چاپ آخوندی .

4. اصول كافی / كلينی / دار الكتب الاسلاميه تهران.

5. اعيان الشيعه / سيد محسن امين عاملی / چاپ بيروت.

6. الشيعه فی الميزان / محمد جواد مغنيه / لبنان.

7. الفصول المهمه / سيد شرف الدين / بيروت.

8. الفصول المهمة / ابن صباغ / چاپ سنگی 1303.

9. امامان اهل بيت از ديدگاه اهل سنت عليها‌السلام‌ / شادروان داود الهامی / چاپ مكتب اسلام.

10. أئمتنا / علی محمد دخيل / دارالمرتضی .

11. إكمال الدين و اتمام النعمه / ابن بابويه / چاپ تهران.

12. بحارالانوار / علامه مجلسی، جلد 50 / چاپ آخوندی .

13. تحف العقول / علی بن شعبه حرانی / دارالكتب الاسلاميه.

14. تاريخ حرم كاظمين عليها‌السلام‌ / شيخ محمد حسن آل ياسين / چاپ دقت -كنگره جهانی امام رضا.

15. جنات الخلود / علامه مجلسی / چاپ سنگی .

16. حلية الابرار / سيد هاشم بحرانی / آخوندی .

17. خاندان وحی / حجة الاسلام والمسلمين سيد علی اكبر قرشی ارموی / آخوندی .

18. رجال شيخ طوسی / چاپ نجف.

19. رجال كشی / چاپ دانشگاه مشهد.

20. رجال نجاشی / چاپ حروفی تهران.

21. روضات الجنان / حافظ كربلائی حسين / چاپ بنگاه ترجمه و نشر كتاب.

22. زندگی نامه پيشوايان / شورای نويسندگان در راه حق قم / چاپ مؤسسه.

23. سفينة البحار / شيخ عباس قمی / آخوندی .

24. سيره پيشوايان / حجة الاسلام والمسلمين مهدی پيشوائی / توحيد قم.

25. سيرة الأئمة الاثنی عشر / باقر قرشی / لبنان.

26. صحيح بخاری / اسماعيل بخاری / بيروت.

27. صواعق محرقه / ابن حجر عسقلانی / بيروت.

28. طبقات مفسران شيعه / عقيقی بخشايشی / نويد اسلام قم.

29. عيون اخبار الرضا / چاپ قم.

30. قاموس الرجال / علامه شوشتری / جامعه مدرسين قم.

31. كافی شيخ كلينی / چاپ آخوندی .

32. كشف الغمه معرفة الائمة / علی بن عيسی إربلی / دارالأضواء بيروت.

33. كودك و جوان فلسفی / محمد تقی فلسفی واعظ / دفتر نشر فرهنگ اسلامی .

34. مجالس سنيه / سيد محسن امين عاملی / بيروت.

35. مروج الذهب / مسعودی / چاپ سعادت مصر

36. معجم رجال الحديث / آية الله العظمی سيد ابوالقاسم خوئی / چاپ نجف.

37. مناقب ابن شهر آشوب / چاپ قم.

38. منتهی الامال / محدث قمی / چاپ علميه اسلاميه.

39. معادن الحكمه / علم الهدی فيضی / چاپ جامعه مدرسين قم.

40. ناسخ التواريخ / محمد علی سپهر مورخ الدوله / چاپ تهران.

41. نور الابصار شبلنجی / چاپ مصر 1367.

42. وسيلة الخادم الی المخدوم / روزبهان اصفهانی / تهران.

## پی نوشت ها

۱. كافی ج ۱، ص ۴۹۳، ارشاد مفيد.

۲. سفينة البحار ج ۲، ص ۳۱۰.

۳. جنات الخلود علامه مجلسی ص ۷.

۴. مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۳۹۴.

۵. انوار البهيه ص ۱۲۵، كافی، ج ۱، ص ۳۲۱، ارشاد مفيد ۲۹۹.

۶. عيون اخبار الرضا ج ۲،ص ۲۱۶.

۷. عيون اخبار الرضا ج ۲، ص ۳۴۰.

۸. كافی، ج ۱، ص ۳۲۱، ارشاد مفيد ص ۲۹۸.

۹. كافی، ج ۱، ص ۳۲۲، ارشاد مفيد ص ۲۹۹.

۱۰. كفاية الاثر ص ۳۲۴، بحار ج ۵۰، ص ۳۵.

۱۱. ارشاد مفيد ص ۳۰۶.

۱۲. كافی ج ۱، ص ۳۲۲.

۱۳. بحار ج ۵۰، ص ۱۰۰، عيون المعجزات ص ۱۱۳.

۱۴. دلائل الأمامة ص ۲۱۲، بحار ج ۵۰، ص ۵۹.

۱۵. عيون المعجزات ص ۱۰۹.

۱۶. بحار ج ۵۰، ص ۴۳، خرائج راوندی ص ۲۳۷.

۱۷. بحار ج ۵۰، ص ۴۴ به نقل از خرائج راوندی .

۱۸. خرائج راوندی ص ۲۳۷،بحار ج ۵۰، ص ۴۴.

۱۹. به نور الابصار شبلنجی ص ۱۷۹ واحقاق الحق ج ۱۲، ص ۴۲۴، وكافی ج ۱، ص ۴۹۷ وارشاد مفيد ص ۳۰۴ و مناقب ج ۴، ص ۳۹۰ مراجعه شود.

۲۰. اعلام الوری ص ۳۳۴

۲۱. بحار ج ۵۰، ص ۴۷ به نقل از خرائج راوندی .

۲۲. ارشاد مفيد ص ۳۰۴، اعلام الوری ص ۳۳۲، احقاق الحق ج ۱۲، ص ۴۲۷، الفصولالمهمه ص ۲۸۹

۲۳. منتهی الأمال ص ۶۷، عيون اخبار الرضا ج ۲، ص ۲۴۷، بحار ج ۴۹، ص ۳۰۳.

۲۴. ابن ابی داود يكی از قضاة بلند پايه بغداد در عهد مأمون و معتصم وواثق و متوكل بود.

۲۵. سوره ی مائده، آيه ۵.

۲۶. سوره ی فوق، آيه فوق.

۲۷. مقصود چهار انگشت است زيرا انگشت بزرگ - شست - نبايد بريده شود.

۲۸. سوره ی جن، آيه ۱۸.

۲۹. تفسير عياشی ج ۱، ص ۳۱۹، بحار ج ۵۰، ص ۵.

۳۰. ظهار: پيش از اسلام در عهد جاهليت طلاق حساب می شد و موجب حرمت ابدی می گشت حكم آن دراسلام تغيير يافت و فقط موجب حرمت و كفاره شد. ظهار: آنست كه مرد به زن خود،بگويد تو به من يا نسبت به من چون پشت مادرم يا خواهرم يا دخترم هستی . و در اينصورت بايد كفاره ظهار بدهد تا همسرش بر او مجددا حلال شود. تفصيل اين مسأله را دررساله ‌های عمليه ملاحظه فرمائيد.

۳۱. ارشاد مفيد ص ۲۹۹، تفسيرقمی ص ۱۶۹، احتجاج طبرسی ص ۲۴۵، بحار ج ۵۰، ص ۷۴ - ۷۸ با تلخيص.

۳۲. كافی ج ۱، ص ۴۹۴، بحار ج ۵۰، ص ۶۰.

۳۳. تاريخ يعقوبی ج ۲، ص ۴۵۴.

۳۴. خرائج راوندی ص ۲۰۸، بحار ج ۵۰، ص ۴۸.

۳۵. سيرة الائمة الاثنی عشر ج ۲، ص ۴۴۵، به نقل از ارشاد مفيد.

۳۶. اصول كافی ج۱، ص ۳۲۰، چاپ غفاری .

۳۷. كافی باب الحجة ص ۳۳۲.

۳۸. بحار الانوار نقلاز ناسخ التواريخ ج ۱، ص ۱۷، امام جواد عليه‌السلام‌.

۳۹. الكافی بابالحجة.

۴۰. مسعودی، مروج الذهب، ج ۴، ص ۱۹.

۴۱. در اين بارهبه كتاب كارنامه علمی اسلام، تاريخ فرهنگ اسلام تأليف زين العابدين قربانی وزيربنای تمدن و علوم اسلامی تأليف نگارنده از انتشارات دفتر نشر نويد اسلام مراجعهگردد.

۴۲. مروج الذهب ج ۴، ص ۷.

۴۳. همان منبع ص ۵، چاپسعادت مصر.

۴۴. مسعودی مروج الذهب ج ۴، ص ۲۳.

۴۵. مروج الذهب ج ۴، ص ۴۲ - ۴۵، چاپ سعادت مصر.

۴۶. مروجالذهب ج ۴، ص ۴۷.

۴۷. مروج الذهب ج ۴، ص ۶۳.

۴۸. علامهطباطبايی خلاصه تعاليم اسلام ص ۱۲۶.

۴۹. ناسخ التواريخ ج ۳، ص۳۴.

۵۰. مروج الذهب مسعودی ج ۴، ص ۳۰.

۵۱. ناسخ التواريخ ج ۱، ص ۳۱۳.

۵۲. مروج الذهب مسعودی ج ۴، وناسخ التواريخ ج ۱، ص۳۱۳.

۵۳. اعيان الشيعه، سيرة الائمه الاثنی عشر، ج ۲، ص ۴۴۳.

۵۴. كافی ج ۱، ص ۴۹۴

۵۵. كافی ج ۱، ص ۴۹۷، روايت ۱۱.

۵۶. سيرة الائمة الاثنی عشر ص ۴۴۴.

۵۷. كافی ج ۱، ص ۴۹۳، احقاق الحق ۲۱ و منابعمتعدد ديگر.

۵۸. عبارت عربی نبقه است و آن درخت سدر می باشد كه ميوه ای نظيرعناب دارد.

۵۹. در نقل كافی آمده كه گويد: اعمال حج را با اوبه جای آورد.

۶۰. عيون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۸.

۶۱. كافی ج ۵، ص ۱۱۱، كتاب المعيشةباب عمل السلطان وجوائزهم.

۶۲. يكی از عوامل حكومت عباسی .

۶۳. رجال كشی ص ۵۰۹، عدد ۵۰۶.

۶۴. اصول كافی ج ۱، ص ۳۵۳ كتاب الحجة.

۶۵. بحار ج ۵۰، ص ۵۵.

۶۶. آثار الجاحظ ص ۲۳۵.

۶۷. تذكرة الخواص ص ۹ - ۳۵۸.

۶۸. نور الأبصار فی مناقب آل النبی المختار، ص ۱۷۷.

۶۹. الفصول المهمة ص ۲۶۵ و ۲۶۶.

۷۰. الفصول المهمة ص ۲۶۵ و ۲۶۶.

۷۱. وسيلة الخادم الی المخدوم، فضل الله روزبهان خنجی اصفهانی، ص ۲۴۹ - ۲۵۴.

۷۲. الصواعق المحرقه، احمد بن حجر هيثمی، ص ۲۰۴.

۷۳. همان كتاب، ص ۲۰۵.

۷۴. روضات الجنان كربلايی حسين ج ۲، ص ۲۷۹ - ۳۸۲.

۷۵. كتاب تذكرة الخواص ص ۳۶۸، چاپ نجف.

۷۶. الفصول المهمه ص۴۴۸، ط الغری .

۷۷. منهاج السنة ص ۱۲۷.

۷۸. ائمة الهدی، ص ۱۶۵، چاپ قاهره.

۷۹. مروج الذهب ج ۴، ص ۲۱.

۸۰. چهارفرسخ از اطراف شهر مكه داخل در محيط حرم است، كه از نظر مسائل حج حريم كعبه محسوبمی گردد.

۸۱. حلية الابرار بحرانی ص ۴۰۴.

۸۲. هر كدام از اين فروع مسائلی در بردارد كه در فقه به صورت مبسوط بيان شده است.طالبين تفسير می توانند به منابع اصلی فقه و مناسك حج فقهای اسلام مراجعه نمايند.

۸۳. ظهار: نوعی قهر كردن شوهر از زن است كه با اين لفظ به اواعلام ناآشتی می كند تو بر من مانند پشت مادر من هستی يا تو به جای خواهر من هستی يعنی به تو به چشم مادر و خواهری نگاه می كنم در صورتی كه اين گفتار در حضوردو شاهد عادل باشد و حائز شرايطی باشد كه در فقه بحث شده است زن حرام می شود: ازشرائطی كه در ظهار گفته شده است اين است كه علاوه بر مكلف و مختار و صاحب تصميم جدی بودن مرد، زن در طهری كه نزديكی صورت نگرفته باشد واقع گردد و شرائط طلاق در اوجمع باشد و قصد آزار و لجاجت در ميان نباشد. با ظهار زن بر مرد حرام می گردد مگرآنكه كفاره بپردازد. كفاره ظهار آزادی يك برده است. برای تفصيل بيشتر به كتابهای تبصرة المتعلمين ج ۲، ص ۵۸، كتاب شرح لمعه و كتاب اسلام و آراء و عقائدبشری مراجعه گردد.

۸۴. ولقد خلقنا الانسان ونعلم ما توسوس به نفسه.

۸۵. و نحن اقرب اليه من حبل الوريد.

۸۶. ناسخ التواريخ ج ۱، ص ۲۵۵، چاپ اسلاميه.

۸۷. حليةالابرار ج ۲، ص ۴۰۰ و منابع ديگر.

۸۸. بحار الانوار ج ۵۰، ص۱۰۰.

۸۹. كافی ج ۱، ص ۵۴۸.

۹۰. حلية الابرار ج ۲، ص ۴۰۸.

۹۱. الشيعه فی الميزان استادمغنيه ص ۲۴۵، ناسخ التواريخ ج ۱، ص ۲۰۷، زندگانی امام جواد عليه‌السلام‌ و منابع متعددديگر. البته اين داستان به صورت ديگری در فصول پيشين گذشت.

۹۲. رجال شيخ طوسی ص ۱۴۲ - ۳۴۲.

۹۳. رجال شيخ طوسی ص ۳۹۷ - ۴۰۹.

۹۴. محدث قمی الكنی والالقاب ج ۱، ص ۴۲۴.

۹۵. شيخ طوسی غيبت ص ۲۲۵، بحار ج ۵۰، ص۱۰۵

۹۶. آية الله خويی، معجم رجال الحديث ج ۲، ص ۲۳۷، رجالكشی ۵۵۸.

۹۷. رجال كشی ص ۵۰۳.

۹۸. منتهی الامال زندگانی امام رضا عليه‌السلام‌ ص ۸۵.

۹۹. رجال كشی ص ۵۹۵.

۱۰۰. رجال نجاشی ص ۲۵۴.

۱۰۱. رجال نجاشی ص ۲۵۵.

۱۰۲. رجال نجاشی ص ۲۵۵.

۱۰۳. قبر او در فيد كه محلی است در راه مكه می باشد.به تحفة الأحباب محدث قمی ص ۳۱۷ مراجعه شود)

۱۰۴. رجال كشی ص ۵۶۴.

۱۰۵. رجال كشی ص ۲۴۵ و ۵۶۴.

۱۰۶. معجم رجال الحديث، ج ۲۱، ص ۴۱، كد معرفی ۱۳۹۴۶.

۱۰۷. معجم رجال الحديث، ج ۲۱، ص ۲۴۸، كد معرفی ۱۴۵۶۱.

۱۰۸. معجم رجالالحديث، ج ۲۱، ص ۲۲۶، كد معرفی ۱۴۴۹۲.

۱۰۹. معجم رجال الحديث، ج ۲۱، ص ۱۸۶،كد معرفی ۱۴۳۶۶.

۱۱۰. معجم رجال الحديث، ج ۲۱، ص ۱۶۱، كد معرفی ۱۴۲۸۵.

۱۱۱. معجم رجال الحديث، ج ۲۱، ص ۹۲، كد معرفی ۱۴۰۲۲.

۱۱۲. معجم رجال الحديث، ج ۲۱، ص ۱۶، كد معرفی ۱۳۸۹۳.

۱۱۳. معجم رجال الحديث، ج ۲۲، ص ۴۶، كد معرفی ۱۵۱۶۴.

۱۱۴. معجم رجال الحديث، ج ۲۳، ص ۱۲۱، كد معرفی ۱۵۳۸۸.

۱۱۵. معجم رجال الحديث، ج ۲۳،ص ۴۹، كد معرفی ۱۴۸۱۱.

۱۱۶. معجم رجال الحديث، ج ۱۹، ص ۴۲، كد معرفی ۱۲۷۶۵.

۱۱۷. معجم رجال الحديث، ج ۱۹، ص ۷۲، كد معرفی ۱۲۸۳۶.

۱۱۸. معجمرجال الحديث، ج ۲۳، ص ۱۸۷، كد معرفی ۱۵۶۱۲۱.

۱۱۹. معجم رجال الحديث، ج ۲۳، ص۱۹۱، كد معرفی ۱۵۶۳۱.

۱۲۰. منتهی الأمال باب يازدهم، فصل هفتم.

۱۲۱. او همان سيد جليل القدر مدفون شهر ری، عبد العظيم بن عبد الله بن علی بنالحسين بن زيدبن الحسن بن علی بن أبی طالب عليه‌السلام‌ است.

۱۲۲. إكمال الدين، ص ۳۷۷ و ۳۷۸، باب ۳۶.

۱۲۳. كافی ج ۱، ص ۲۷۸.

۱۲۴. كافی ج ۱، ص ۲۷۸.

۱۲۵. سوره مريم، آيه ۳۰.

۱۲۶. سوره مريم، آيه ۳۰

۱۲۷. كافی ج ۱، ص ۳۲۱، ارشاد ص ۲۹۸.

۱۲۸. ناسخ التواريخ ج ۳، ص ۳۴.

۱۲۹. القيامة آيه ۲۳.

۱۳۰. انعام آيه ۱۰۳.

۱۳۱. صحيح بخاری ج ۹، ص ۱۵۶، صحيح مسلم ج ۸، ص ۲۱۶.

۱۳۲. المطففين آيه ۱۵.

۱۳۳. ولقد خلقنا الأنسان ونعلم ما توسوس به نفسه.

۱۳۴. سوره ق آيه۱۶.

۱۳۵. سوره نور آيه ۳۳.

۱۳۶. سوره احزاب آيه ۷.

۱۳۷. سوره حج آيه ۷۵.

۱۳۸. سوره انفال آيه ۳۳.

۱۳۹. معادنالحكمه فی مكاتيب الائمة ج ۲، ص ۲۰۱ - ۲۰۳، نقلا عن الأحتجاج ص ۲۴۷، چاپ نجف.

۱۴۰. سوره اعرافآيه ۹۹.

۱۴۱. سوره يس آيه ۶۰.

۱۴۲. عبارت عربی كرسوع است درلغت آمده: الكرسوع: طرف الزندالذی يلی الخنصر.

۱۴۳. زرقانبر وزن عثمان لقب ابوجعفر زيات محدث است.

۱۴۴. عيوناخبار الرضا ج ۲، ص ۲۴۵ بحار الانوار ج ۵۰، ص ۵۲ وج ۴۹، ص ۳۰۰.

۱۴۵. نور الابصار، ص ۲۲۰.

۱۴۶. الفصول المهمة، ص ۲۵۵.

۱۴۷. الفصول المهمة، ص ۲۵۷.

۱۴۸. تحف العقول، ص ۳۳۹.

۱۴۹. تحفالعقول، ص ۳۲۹.

۱۵۰. بحار الانوار ج ۱۷، ص ۲۱۴.

۱۵۱. بحارالانوار ج ۱۷، ص ۱۰۱.

۱۵۲. بحار الانوار ج ۱۷، ص ۱۰۱.

۱۵۳. سفينة البحار ص ۷۲۷.

۱۵۴. بحار ج ۱، ص ۶۷.

۱۵۵. الفصول المهمه ص ۲۵۶.

۱۵۶. الفصول المهمه، ص ۲۵۶.

۱۵۷. الفصول المهمه ص ۲۵۶.

۱۵۸. احقاق الحق ج ۱۲، ص ۴۳۹، چاپ اسلاميه.

۱۵۹. احقاق الحق، ج ۱۲، ص ۴۳۹.

۱۶۰. وسائل الشيعه، باب جهاد النفس.

۱۶۱. كشف الغمه ج ۳، ص ۱۶۱، چاپ دار الأضواء بيروت.

۱۶۲. كشف الغمه ج ۳، ص ۱۶۱، چاپ دار الأضواء بيروت.

۱۶۳. رجال كشی ص ۱۶ به نقل از استاد محمد رضا حكيمی كتاب امام در عينيت جامعه ص ۸۰- ۸۱.

۱۶۴. فقيه ج ۲، ص ۵۸۳، باب ثواب زيارة النبی والائمة.

۱۶۵. تحف العقول ص ۴۵۶، باب ماوری عن الجود عليه‌السلام‌.

۱۶۶. بحار ج ۷۵، ص ۳۶۴ و ۳۶۵.

۱۶۷. معادن الحكمه ج ۲، ص ۲۰۰، نامه ۱۵۳ به نقل از تحف العقول ص ۴۵۶. ص ۴۸

۱۶۸. اعيان الشيعه ج ۴، ص ۲۴۹، مقتبس الأثر ۱۴ - ۱۸ به نقل از أئمتنا ج ۲، ص ۱۹۴

۱۶۹. مهج الدعوات ص ۵۹.

۱۷۰. مهج الدعوات ص ۵۹.

۱۷۱. مهج الدعوات ص ۶۰.

۱۷۲. التوحيد

۱۷۳. معادن الحكمه ج ۲، ص ۱۹۶ به نقل از كافی ج ۵، ص ۳۴۷، تهذيب ج ۷ ص ۳۹۶،وسائل الشيعه ج ۱۴، ص ۵۱، بحار الانوار ج ۱۰۳، ص ۳۷۳.

۱۷۴. معادن الحكمه ج ۲، ص ۲۰۰ به نقل از مجموعه ورآم ج ۱، ص ۱۷، كشی ص ۵۵۹،بحار الانوار ج ۷۸، ص ۳۵۹.

۱۷۵. مناقب ابن شهر آشوب ج ۴، ص ۳۸۴.

۱۷۶. بحار الانوار ج ۵۰، ص ۳۸.

۱۷۷. همان ص ۴۸.

۱۷۸. همان ص ۴۵.

۱۷۹. همان ص ۶.

۱۸۰. در منبع اصلی موجود نبود).

۱۸۱. در منبع اصلی موجود نبود).

۱۸۲. كافی ج ۱، ص ۳۲۳.

۱۸۳. ارشاد مفيد ص ۳۰۷.

۱۸۴. مسعودی، مروج الذهب ج ۴، ص ۵۲، چاپ مصر.

۱۸۵. بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۱۷.

۱۸۶. كشف الغمه فی معرفة الأئمة، عبد الله علی بن عيسی اربلی، ج ۳، ص ۱۶۳، چاپدارالاضواء بيروت.

۱۸۷. به ارشاد مفيد ص ۳۰۷ واعلام الوری ص ۳۳۸ وبحار ج ۵۰، ص ۶ ومنتهی الامال ج ۲،ص ۲۳۴ مراجعه شود.

۱۸۸. در منبع اصلی موجود نبود).

فهرست مطالب

[شناسنامه مبارك امام محمد تقی الجواد عليه‌السلام‌ 3](#_Toc487273774)

[بخش اول: ولادت و امامت آن بزرگوار 4](#_Toc487273775)

[امامت آن بزرگوار 9](#_Toc487273776)

[پاره يی از اخبار غيبی و كرامات 11](#_Toc487273777)

[توطئه ی ازدواج 17](#_Toc487273778)

[امامت او 26](#_Toc487273779)

[خلفای معاصر امام عليها‌السلام‌ 29](#_Toc487273780)

[1. مأمون كيست؟ 30](#_Toc487273781)

[2. معتصم 34](#_Toc487273782)

[مشخصات كلی دوران زندگی امام عليها‌السلام‌ 35](#_Toc487273783)

[معارضه با حديث سازی و كژروی 37](#_Toc487273784)

[تفتيش عقائد 38](#_Toc487273785)

[اقامت در مدينه 41](#_Toc487273786)

[بخش دوم فضايل و مناقب آن بزرگوار 42](#_Toc487273787)

[كرامت بزرگ 46](#_Toc487273788)

[امام جواد عليه‌السلام‌ و ديگر مزايای علمی 58](#_Toc487273789)

[بخش سوم: ياران و روايتگران از امام جواد عليه‌السلام‌ 60](#_Toc487273790)

[معيار شناخت حديث صحيح 67](#_Toc487273791)

[سی هزار مسئله 69](#_Toc487273792)

[تربيت شاگردان 70](#_Toc487273793)

[جود و بخشش آن بزرگوار 73](#_Toc487273794)

[عائدات وقف 74](#_Toc487273795)

[به قدر مروت! 75](#_Toc487273796)

[راه گشايی بر ديگران 76](#_Toc487273797)

[هشدار به مسئولين امور 78](#_Toc487273798)

[بخش سوم: ياران و روايتگران از امام جواد عليه‌السلام‌ 79](#_Toc487273799)

[بخش چهارم: امام جواد عليه‌السلام‌ و تفسير قرآن 84](#_Toc487273800)

[زنان محدثه در بين راويان و ناقلان حديث 86](#_Toc487273801)

[از ديگر ياران و ياوران امام عليه‌السلام‌ 87](#_Toc487273802)

[امام جواد عليه‌السلام‌ و مهدی موعود (عجلالله تعالی فرجه الشريف) 88](#_Toc487273803)

[خدمت به امامان عليه‌السلام‌ 90](#_Toc487273804)

[امام جواد صلوات الله عليه و كمی سن 91](#_Toc487273805)

[1. قرآن معيار شناخت حديث صحيح و جعلی 96](#_Toc487273806)

[2. خطبه ازدواج 98](#_Toc487273807)

[3. در گفتگو با يحيی بن اكثم 99](#_Toc487273808)

[4. آسودگی از مكر خدا 101](#_Toc487273809)

[5. گوش فرا دادن به سخنان ناروا 102](#_Toc487273810)

[6. امام جواد عليه‌السلام‌ و تعيين قطع دست 103](#_Toc487273811)

[بخش پنجم: خوشه ‌هايی از علم و فضيلت و اخلاق او 106](#_Toc487273812)

[سخنان كوتاه از امام جواد عليها‌السلام‌ 120](#_Toc487273813)

[صحيفه جواديه عليها‌السلام‌ 122](#_Toc487273814)

[اعتراف مورخان 125](#_Toc487273815)

[معتصم و شرائط عصر او 127](#_Toc487273816)

[شروع توطئه خائنانه 129](#_Toc487273817)

[شرف شهادت 130](#_Toc487273818)

[شهادت 131](#_Toc487273819)

[وصيت آن بزرگوار 135](#_Toc487273820)

[در حرم كاظمين عليها‌السلام‌ 138](#_Toc487273821)

[منابع و مأخذ 139](#_Toc487273822)

[پی نوشت ها 141](#_Toc487273823)